





## یادآوری چند نکته

- مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاوردی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.
- مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.
- فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.
- حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.
- فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.
- مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.

# قندپارسی

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر شریف حسین قاسمی

نه فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

شماره ۵، زمستان ۱۳۷۱ (۱۹۹۳)

# مجله ادبیات

## مشاوران:

پروفیسور نذیر احمد

پروفیسور سید امیر حسن عابدی

پروفیسور عبدالودود اظہر دہلوی

## قلم پارسی

ناشر: راپرنس فہرنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران

۱۸ - تلک مارگ، دہلی نو - ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۳۸۳۲۳۲-۴



## فهرست مطالب

پیشگفتار	مدیر	هـ
۱- اسرار شعر اسرار	استاد رضا مصطفوی	۳۵۱
۲- تاریخ درگذشت سنائی	استاد نذیر احمد	۴۱-۳۶
۳- نسخه خطی پرارزش «دیوان هلالی»	پرفسور سید امیر حسن عابدی	۴۷-۴۲
۴- گریه بی‌مود	«پروین اعتصامی»	۴۸
۵- تشبیه و استعاره در شاهنامه فردوسی	پرفسور محمد صدیق	۵۹-۴۹
۶- غزل	«رئیس» احمد نعمانی	۶۰
۷- ملاحظاتی درباره جهان‌بینی ادبی «غالب»	مهری باقری (سرکاراتی)	۶۶-۶۱
۸- مرآة الاصطلاح	دکتر شریف قاسمی	۹۴-۶۷
۹- شعر فارسی تاجیکی در سال نود	پرفسور رحیم مسلمانیان	۱۰۹-۹۵
۱۰- غزل	«غالب دهلوی»	۱۱۰
۱۱- نظامی گنجوی	حافظ محمود شیرانی	
	مترجم: دکتر یونس جعفری	۱۵۴-۱۱۱
۱۲- نقدی بر چند مقاله درباره «نظامی»	پرفسور وارث کرمائی	۱۶۸-۱۵۵
۱۳- بررسی برخی از شاهنامه فردوسی		
از نظر خداشناسی	دکتر مؤمن محی‌الدین	۱۷۵-۱۶۹
۱۴- بازگشت به خویش	«اقبال لاهوری»	۱۷۶
۱۵- خوابجوی کرمائی و حدیث عشق	دکتر آصفه زمانی	۱۸۶-۱۷۷

۱۶. نسخهای ارزشمند از سراج اللغة دکتر ریحانه خاتون ۱۸۷-۱۹۲
۱۷. اخبار فرهنگی و ادبی مدیر ۱۹۵-۱۹۹
۱۸. ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی‌هندستانی و روش عملی آنها دکتر رضا مصطفوی ۲۰۰-۲۱۵
۱۹. غزل رئیس، احمد نعمانی ۲۱۶
۲۰. گزارش سفر ایران خانم دکتر نرگس جهان ۲۱۷-۲۲۰
- اختر حسین کماظمی ۲۲۰-۲۲۷
۲۱. معرفی کتاب ... ۲۲۸-۲۲۹
۲۲. انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ... ۲۰۳

\*\*\*\*\*

## پیشگفتار

اینک پنجمین شمارهٔ قند پارسی در اختیار دوستداران زبان و ادبیات فارسی قرار می‌گیرد. امید است با همکاری و عنایت دانشمندان و طرفداران زبان و ادبیات فارسی قند پارسی به صورتی مرتب انتشار یابد. سعی کرده‌ایم مقالاتی را در قند پارسی بیاوریم که با سپری شدن چند ماه کهنگی بپذیرد. تأکید بر اینست که بیشتر مقالات دربارهٔ تاریخ زبان و ادب فارسی در هند باشد و در نتیجه موفق شویم که جنبه‌های ناشناختهٔ این تاریخ و زین شناخته شود. از دانشمندان انتظار می‌رود با علاقه و توجهی که نسبت به زبان فارسی دارند، با فرستادن مقالات تحقیقی خود ما را یاری دهند و باز هم مقالاتی در زمینهٔ مورد نظر برای چاپ در این فصل‌نامه ارسال نمایند.

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند دو طرح بزرگ علمی و ادبی و تحقیقی را تعقیب کرده است که با همکاری دانشمندان هندی در شرف تکمیل می‌باشد. یکی تدوین فرهنگ‌های فارسی-هندهست که سرپرستی و راهنمایی استاد دکتر رضا مصطفوی انجام می‌گیرد و شرح مراحل تدوین و کارهای انجام شدهٔ آن در بخش اخبار فرهنگی آمد است. دومین پروژه مربوط به ترتیب فهرست مقالات مربوط به زبان و ادبیات فارسی و اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی است که در مجله‌ها و مجموعه‌های هند به زبان‌های مختلف چاپ شده است. این فهرست مقالات هم معرف کارهای ارزندهٔ تحقیقی و ادبی دانشمندان و استادان زبان و ادبیات فارسی در هند خواهد بود. سعی بر اینست که این فهرست مقالات که مرجعی مفید خواهد بود، با تقسیم‌بندی موضوعی بزودی آماده و چاپ شود.

لطف و عنایت بیش از حدی که دوستداران زبان و ادبیات فارسی در هند و خارج از هند نسبت به قند پارسی دارند، ما را مصمم ساخته است که بیش از پیش در تعمیم و گسترش زبان فارسی و ادبیات غنی آن کوشا باشیم.

سالمادان طلب جام جم از ما  
دایم خود داشت ز یکجا نه نمایم

بیدار در عالم حال لب لعل بود  
او میزد پیش از دور حرف لب لعل بود



## اسرار شعر اسرار

دکتر رضا مصطفوی سبزواری

دانشگاه دهلی، دهلی

ای سره جستجوی نعره زنان دوست دوست  
گر محرم و ربه دهر کیت جز او؟ اوست، اوست  
پرده ندارد جمال غیر صفات جلال  
نیت بر این رخ نقاب، نیت بر این مغز پوست  
جامه دران گل از آن نعره زنان بلبلال  
غنچه ببیچد بخود خون بدلیش تو بنوشت  
دم چو فروز قتهامت هوست چو بیرون رود  
بمعنی از او در همه هر نفسی‌های وهوست  
بار بکوی دلت کوی چو سرگشته گوی  
بحر به جوی است و جوی این همه در جستجوشت  
با همه پنهانیش هست در اعیان، عیان  
با همه بی‌رتگیش در همه زو، رنگ و بوشت  
بار در این انجمن یوسف می‌بین بدن  
آینه خانه جهان او بهمه رو بروشت  
پرده حجازی بساز یا به عراقی نواز  
غیر یکی نیت راز، مختلف از گفتگوشت  
مخزن اسرار، او است سر سویدای دل  
درهیش اسرار باز در بدر و کو بکوشت (۱)

دربارهٔ ویژگیها و لطافت شعر حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار (۱۲۸۹-۱۲۱۲ ه‍.ق) تاکنون کمتر سخن رفته و آوازهٔ همه جاگیر او همواره به دلیل آراء و آثار فلسفی او بوده است. ما برآنیم تا در این مقالت به بررسی گوشه‌هایی از سخنان منظوم او بپردازیم و پاره‌ای از «اسرار» و نهانی‌های زیبای شعر او را باز نسائیم. نکتهٔ درخور گفتار دربارهٔ مرتبهٔ شاعری حکیم، این که نگارنده بر این باور است که هیچ یک از فلاسفه و حکمای ایران مانند: فارابی، ابوعلی سینا، خواجه نصیر، سهروردی، میر داماد، ملا صدرا، میر فندسکی... به اندازهٔ او به شعر و شاعری توجه نداشته‌اند و شعر نسروده‌اند و اگر سروده‌اند، بدان مابه شعر محض و ناب به منظومی که در پی‌خواهد آمد، ندارند. شادروان علامه قزوینی که تحقیقات ارزنده‌ای دربارهٔ حافظ دارد و هم یکی از بهترین تصحیح‌های دیوان حافظ را با همکاری دکتر غنی انجام داده است، غزلی از «اسرار» را «هم زهیف غزلهای حافظ» می‌داند و ادیب بنام معاصر جمالزاده، نظر او را تأیید می‌کند. (۲) جمالزاده می‌نویسد: «در همین اواخر در مجلهٔ دیگری «گوپا وحید» غزل دیگری از آن بزرگوار دیده شد که شادروان محمد قزوینی در حق آن فرموده بود که هم زهیف غزلهای حافظ است و براسنی که چنین بود اما حالا باید از خود بیرسم در این صورت چرا «اسرار» در زمینهٔ شعر و شاعری شهرت حافظ را پیدا نکرده است؟ شاید بتوان چنین جواب داد که «اسرار» به همان سبک و طرز حافظ و در همان مباحث حکمتی و عرفانی شعر گفته و همان راه را پیموده است بدون آنکه ابتکاری کرده باشد ولی با این همه براسنی که روح آدمی از خواندن غزلهای آن عارف بزرگ و حکیم عالی‌مقام طراوت می‌گیرد و معطر می‌گردد. (۳)

دانشمند گرامی دکتر قاسم غنی که او نیز در این مورد صاحب‌نظر است و پادشاهای محققانه‌ای بر دیوان حافظ دارد، می‌نویسد: «حاج ملا هادی دارای طبع مزوون شاعرانه و صاحب ذوق بسیار لطیف ادیبانهٔ قاضیانه بود. و در شعر «اسرار» متخلص می‌نموده و دیوان غزلیات او که سرایا مشحون از حقایق عرفان و حکمت و

شور و وجد و حال است و در نهایت فصاحت و ملاحیت و لطافت است، مگر به طبع رسیده (۲).

دیوان اشعار فارسی (اسرار) از جهت قالب شامل ۱۸۵ غزل پنج‌بیتی (۵)، تا بیست و شش‌بیتی (۶) است که تقریباً در همه حروف الفبای فارسی طبع آزمائی شده (۷) و حتی غزل‌هایی منحوم به حروفی همچون ش، چ، ج، ح، خ، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، نیز که به دلیل دشواری آوردن وریف یا قافیه، بعضی شعرا به سرودن آنها کمتر تمایل نشان می‌دهند. در دیوان اسرار، وجود دارد علاوه بر اینها شامل یک ترصیع‌نظم چهاربیتی جمعاً سی و پنج بیت، منظوم با عنوانهای امیحات (۸)، «فی عدم وصول الکتاب فی بعض الاسفار عن بعض الاقارب»، «فی دم الدنيا الدنیه»، «حکایت»، جمعاً بیست و سه بیت، امثال‌نامه (۹) سی و پنج و بیست و چهارده رباعی و یک دوبیتی است. (۱۰)

علاقه اسرار به شعر و شاعری بدان اندازه بود که گفته‌اند: «عمده روز و تقریباً همه وقت شعر شاهد نظیر محلهای علمی او بود» (۱۱) و این علاقه و وجود جوهره شعر و شعر دوستی در حکیم تقریباً در همه آثار او تجلی خاصی دارد. بیان مطالب مربوط به حکمت، منطق، فقه و حتی حوال و جواب به صورت شعر و منظومه همه از دلایل توجه او به شعر و شاعری و وجود جوهره آن در اوست و نکته طریقتی اینکه اعتقاد او به حاکمیت شعر و تاثیر آن در آسمان، سبب گردیده تا مطالب علمی و تربیتی فلسفی را ابتدا به صورت منظومه بسراید و پس از آن خود، آنها را شرح کند و تفسیر نویسد. هر انفراد را ابتدا به نظم می‌سراید و بعد وسیله خود از شرح می‌گذرد لکن انتقاده در منطق پسری جادوی دارد. سران فی اسرار الاساس را نیز در قالب نظم ریخته و با گفته پنداست که رموز طاعات و عبادات را با ادله فلسفی و توجیهات عرفانی بیان داشته و با صاحت طریقت فلسفی و منطقی را با زبان شعر ادا کردن به گذاری است خرد و بی‌شک علاوه بروقوف و اطلاعات دقیق در آن علوم، مستلزم داشتن علاقه و ذوق شعری و تسلط بر فنون و هنرهای ادبی نیز هست.

شرح و تفسیر نوشتن بر یکی از دورگشتر منطقه معنای ادب فارسی یعنی مشق مولوی را نیز که وسیله حکیم ایجاد گرفته، می توان دانست. دیگر درخور معانی نظم و نوحه است که فیلسوف سرواری خلق پرست بر صدگان و نیز گاهی به شعر پاسخ می دهد و این بهانه غلبه او به شعر و شاعرستانه پاسخ منظوم بر مشق سرور (امامی گر گاش) (۱۰۰) این مقوله است.

بر اثر همین اختلاف حکیم به آهنگ شگرف شعر در دهقان و انار آموختن آن است که در حد به جای اشاره به شعر فراوانی اشتباه می کند و آنها را آنه تنها بلکه کلام خویش قرار می دهد. البته گناه فقط به آوردن پیش بسته می کند. در موضوع اختیار در شرح غرر القرائه به شعر مولوی امتداد می جوید که:

اینکه مولوی این کسر را از کسر این دلیل اختیار است ای صمیم (۱۰۱)  
در باب مجازی بودن کس وجود به ماضی است:

گر به علم اییم او ایوان اوست و ربه جمعیل اییم او زندان اوست  
گر به خواب افسیم میشان ویم و ربه میداری به دشمنان ویم  
گر بساریم اسر پر رزق ویم و ربه غنیمت آن زمان برق ویم  
گر به خشم و جنگه، عکس قهر اوست و ربه صلح و خذر، عکس مهر اوست  
ما همه ایم اندر جهان پیچ پیچ؟ چون الف او خود چهارده پیچ پیچ (۱۰۲)  
در باب امرت اضطراری و اختیاری:

تا بود باقی سفاکی وجود کسی شود صاف از کثر جام شهود  
تا بود پیوندد جان و تن به جای کسی شود مقصد کمال برنج کشای  
تا بود قبالب، غبار چشم جان کسی توان دهد رخ جانان عیان (۱۰۳)  
در باب اتفاق وجود از ناحیه حق به صورت دفعی:

افتساب و جسد کرد اشراق نور او سر به سر گرفت اتفاق (۱۰۴)  
در تفسیر اجوام الکلم تکریش و تشوینی:

آنکه اول شد پدید از جیب غیب بود نور پانصد و بی هجده ربه



سجده از آن، آن نور مستطرد علم گشت عرش و کمرسی و لوح و قلم  
 بیک علم از نور پاکش عالم است بیک علم دوریت است و آدم است (۱۱۵)  
 در باب اقلیدیم رؤیت حق بر رؤیت ماسوی الله:

دلی گز معرفت نور و صفای دید بهر چیزی که دید اول خدا دید (۱۱۶)  
 در باب انجمنی بگیری که برای قفل اختیاری لازم است.

طالع هم پندیده و هر عطشی حق چشمانه اول کناش نفس  
 یکی این حرف بگفت هر خیال است که نداشت به چنین محال است (۱۱۷)  
 در نامه اهدام قرق میان محبت و عشق:

بست فرقی در میان حب و عشق شام در معنی نباشد صبر دشمن (۱۱۸)  
 در باب قاعده الواحد لا یقدر منه الا الواحد:

فرنیها هر فرنیها رفت ای همایم و آن معانی برقرار و هر دوام (۱۱۹)  
 در باب معنی الکلی فی الواحد و الواحد منها هو الکل:

منجید بودیم بیکه جوهر همه بی سر و بی پا ندیم آن سر همه  
 بیک کههر بودیم همچون آفتاب سر گره بودیم و صفای همچو آب  
 چون به عبورث آمد آن نور سره شد خند چون ماهه های کنگره  
 کنگره و بران کشید از محبوبی تا بود قرق در میان این سرین (۱۲۰)  
 در کلام کلمه هو خلی با توجه به نقلی رمز امیر آن در حکمت اشراف:

در عکس سر زده و حاتم مقصور بهتری شد ایوان پر از ماه و صبر (۱۲۱)  
 در باب اتعلق خلق به حق و اینکه وجود خاص عین ربط به حق تعالی است:

ای بیستین خلقت کائنات مده نه تو فاشم چو تو قائم به ذات (۱۲۲)  
 در حاشیه ای که بر نظریه بهلولیان در باب وجود نوشته

ازلف آفتاب از موجد جمعیت ماست چون چنین است بی آشنه ترش باید کرد  
 از خلاف آمد عادت بطلب کلام که من کتب جمعیت از آنزلف بریشان کردم (۱۲۳)

به عنوان شاهدهی برای «اطلاق کلمه مطلق بر وجود حقیقی»:

ما همه متفاهاتیم و هستی ما تنها نیز وجود مطلق و هستی ما (۲۴)  
در بحث از تقدم وجود علت بر معلول:

دلت، بدانکه از هستی نفس کسی توانه که شود هستی بحث؟  
خسکه ایون که بود (آدمی) شاید از وی هستی آدمی (۲۵)  
در باب اینکه هر طبیعتی را افراد ذهنیهی است:

شمس در خارج اگر چه هست فرد می توان هم مثل او تصور کرد  
شمس خارج که خارج آمد از اشمس نمودن در دهن و در خارج نظیر (۲۶)  
از باب «تفاوت پندرها و صورتهای گوناگونی که یکی پس از دیگری عارض  
می شود»:

ایر به خاک اندر شد و گل خاک شد و آن سنگ اندر شد و گل پاکه شد (۲۷)  
در امثال، دادن به عقل:

ایر در نور همین اندیشه ای ما نفس توانستخوان و ریشه ای (۲۸)  
در تشبیه رابطه حق و خلق به رابطه ظل و ذی ظل:

ای سایه مستجاب گاه آبائی در پستل وحدت آفرینش (۲۹)  
در تقریر «چگونگی حفظ وحدت و اثبات انواع بوسیله اشراق»:

توضیح بر قرنها زمانه ای تمام وین معنائی مرقوم و سرودام  
شد مشکل آن ای هر چند بار عکس ماه و عکس اختصار فرار (۳۰)  
در باب «منحطت میان مدرک و مدرک»:

رو سحره شو سحره را بسین دین هر چیز را شرط است این (۳۱)  
در باب «وحدت جمعی نفس که ظل وحدت حقیقیه است»:

«کیف مد الظل» نفس اولیاست که دلیل نور خورشید خداست (۳۲)  
حکیم در مقام برهان، گاهی فقط نقل بیتی شعر را کافی می داند و به آن اعتماد  
می جوید. در حاشیه بر «بحث غایبه» می نویسد:

«و انا فی مقام الرفان، فکما قیل»:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بداند (۳۳)

و در عاشیه دیگری بر همین بحث اخیر، این مضرع را شاهد می آورد:

آتش افروزی به بخاری شگردستان را (۳۴)

در باب «وحدت حقّه ظلیّه»:

«کیف مدّ الظلّ» نقش اولیاست که در طلیق نور خورشید خدمات

سایه پردان بود پسند خدا مرده این عالم و زنده خدا (۳۵)

در باب تحولاتی که عارض نفس می گردد:

آن به خاک اندر شد و گل خاک شد این نمک اندر شد و گل پاک شد (۳۶)

در باب «حمایات المحدث و روحانیة السقا بودن نفس»:

چون جان شود جدا عضو از دست جان روز شود جدا جزوی از دست (۳۷)

در باب «الحال» در جز بر تمام حوالم پس از استشهاده الیکرمیة الله نور الحیوات

در آفرین

الکرمیة و حیرة کرمه اشراق نور او سر به سر گریخت اتفاق (۳۸)

پس از آنکه به «حاطة نفس» بر علوم غیر متناهیة و حدیث: «ان الله خلق آدم علی

میرده»:

«حاصل از حقیر خدا فی فلسفی ای عبط کرده گرامی طلیقی»

مستحضر گنج متناهی دل نیست مقصد هر دو جهان حاصل نیست (۳۹)

در باب «وحدت حقّه حقیقیه و وحدت حقّه ظلیّه»:

سایه پردان بود پسند خدا مرده این عالم و زنده خدا

«کیف مدّ الظلّ» نقش اولیاست که در طلیق نور خورشید خدمات (۴۰)

در باب اینکه درجود نفس ذو مراتب است:

فدسیان یکسر موجودت کرده اند جزو و کلّ غرق وجودت کرده اند

حکم نور جبروت و جلاله کلّ کلّ خویش را فاعصر مسین از همین ذل (۴۱)

در باب اکیئولیت اولیه و بعدیه عقل کلی:

مستطاب بودیم و بنگه گویهر همه بی سر و بی پایا ندیم آن سر همه  
 بنگه گویهر بودیم همچو چون آفتاب بی گره بودیم و اضافی همچو آن  
 چون به صورت آمد آن نور سره شد عده چون سایه های کنگره  
 کنگره ویران گشت از منطریق تا رود قری از میان این تریق (۴۲)  
 در بحث اذوار:

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد  
 صد هزاران عقل و دهر تاراج شد تا محمّد صاحب معراج شد (۴۳)  
 در باب اینکّه اصبع ذهبیه برای لغاتی جزئیات است از صورت و معانی مضافه  
 به صورت:

مطربه عشق حب ساز و نوازی دارد نفس هر پرده که (د راه بهایی دارد) (۴۴)  
 در باب افقای انسان اتم از کامل و ناقص:

آن به حاکمه اندر شده و کامل حاکم شد این نعل اندر شد و کامل پاک شد (۴۵)  
 در باب اقوای نفس:

پنج حس هست عزّ این پنج حسّ آن یو رز سرخ و این حس ها چو من (۴۶)  
 صحت این حسّ از محسوری شن صحت این حسّ از ویرانی شن  
 صحت این حسّ بچوشیده از طبیب صحت آن حسّ بحوبید از حبیب (۴۷)  
 در باب احضور صورت جسمانیه متشعّده ای که با اقلال ملکات متناوبه نا آنها

مستطاب

ای در پنده پیوسته بی یوسفان گویم سر تعیزی ازین خرابه مهران  
 کشته مهران بنگه به یکخواه های تو می درانند از غضب اعضای تو (۴۸)  
 در ذیل حدیثی که در آن اعلی بیت به کشتی روح تشبیه شده اند:

گفت روح اندر مصیحت قوم را در پذیرد از خدا آخر عطفا  
 بگریه ای سرگشتان من من نیم من و جان مُردم به جانان می دیم



چون ز جان مُردم به جانان زنده‌ام      نیست مرگم تا آمد پاینده‌ام  
 چون بمردم از خواص بموالسیر      حق مرا شد سمع و ادراک و بصر  
 چونکه من من نیستم این دم غیبت      پیش این دم هر که دورد گاه مراست  
 کز استغنیای صبح را از حسن بختی      پس جویای راجسان بیهوشی (۵۹)  
 اشتباه و اشتباه به اشعار فارسی در آثار حکیم منحصر به شرح منظومه نیست  
 بلکه در سایر آثارش نیز دیده می‌شود. مثلاً در امیرالاحکام در تأیید نظر خود در باب  
 رابطه حسن و خلق انسانی را از عبدالرحمان حاسی نقل می‌کند که در آنها مفهوم  
 انسانی افلاطونی با زیبایی خاقانی بیان گردیده است، بدین گونه:

ایار صفت شایسته‌ای گوناگون بود      کائنات در آن پرتو خورشید وجود  
 هر شیشه که شرح بود با زرد و کبود      خویشید در او به آنچه او بود (۶۰)  
 حکیم حتی در کتاب شرح مثنوی خود نیز به اشعاری از دیگر شاعران استناد  
 می‌کند و آنها را تأیید گفتار خویش می‌گرداند چنانکه در شرح این بیت مولوی:  
 شاه باش ای عشق خورش سودای ما      ای طایفه حمله حقیقت‌های ما  
 می‌نویسد: «عارف جامی راست»:

در آن خلعت که هستی بی‌نشان بود      به کسب لپختی عالم نهان بود  
 وجودی بود از نفسش دوشی دور      ز گفت و گوی آمیختی و الوشی دور  
 وجودی سبیل از تبت مضامیر      به نور جویشتن بر حورش ظاهر (۶۱)  
 کوتاه سخن آنکه علاقة امیرالاحکام به شعر تا بدان پایه است که گاه حتی به جای  
 بیان مذهب مطلقه، آن را به آوردن سببی یا مطلق توضیح می‌دهد تا هم آنها را تمک  
 کلام خود گرداند و هم از تأثیر شیگرف شعر بر افهان و حفاظة شیونگان و  
 حراست آثار خود شود چنانکه در تفسیر «مفهوم سبطه تبعه» می‌گوید: «نظمت  
 بطریق الترمیم من الحروف اختصاراً» (۶۲):

احل، حرافت «صغ» مرارت شور «جم»      ابل، حموغیت «صغ» غوغوت قبض «جم»  
 اعل، قتم «صغ» حشر بهاند اسم «ف»      طمسها وین جمعه آمد «مستقیم» (۶۳)

ناری دربارهٔ فالنبیهای شعری اسرار، پیش ازین سخن و نت آما محتوای فالنبیهای یاد شده را می‌توان شامل سه قسم زیر دانست:

الف: شعر محض، ب: اخلاق، ج: عرفان و فلسفه.

نموده‌های شعر محض با نایب در دیوان حکیم فراوان وجود دارد و ما به نزلهای سفاک زیادی از دیوان او برمی‌خوریم که از این دسته به شمار می‌رود؛ آنجا که «اسرار» فارغ از محتوای فلسفی و قبلی و فانی مدورده از غم ابروی کمند و قد دلجوی بلند و لب قند و حال رخسار یار و سره و عشق دلداز سخن می‌گوید، کم نیست.

ای آفت جانها غم ابروی کمندست	غار تنگر دلها قد دلجوی سبندست
تا آفت چشمت نرشد، دست جز افشاند	سر آتش رخسار تو از حال سبندست!
ای ترک سحر به حرم دار! سبندی	گوی غم چو گمان، سر خیرمان سبندست
آتش از دلایم به فردای قیامت	هر حید که گردیده گرفتار به بندت
قد رشک قلب روی زبیر تا که نشسته	بر خاک هلال از اثر نعل سبندست
اندام تو خود قائم و خیز است و نرمی	سودی نهضت حمامه دها و پرنده
دارد سر پشما شد من غمزه شریخت	اینگ دل و جانی اگر این هست سبندست
تا دفع عرواح بشود ز آن گیل عرواح	پک بوسه بعد ده به دمات از لب قندت

ناصر چه دمی بند به اسرار ز عشقش

او نیست از آنها که دلدگوش بهندست (۵۶)

مقامی بی تا سلطان دین و دل و ایمان حکیم را می‌راند و رمایه به سیزوار با ترکیبی است دل غمخوارش را او برمی‌همزند و چشم اشکبار او را گرفتار طوفان می‌کنند:

دل و دمی بی تا سلطان گرفت	به یک غمخواری کشور جهان گرفت
بسته سیزوار از حلق سیزوار	به حد جور آسا خیرالیمان گرفت
ز پیکان او بال غمخواری دلم	که گفنی که غمخواری پیکان گرفت

به دوران مخور غم به دور آن می آر  
که غمها برآید می چو دوران گرفت  
چه نرواند دگر شخصه نسیم ز ما  
اگر نسیم جهان بود، جهانان گرفت  
دلای داشتیم بود غمخوران جهان  
ولی ترک مسمی ز من آن گرفت  
مرا بود چشمی از او بهر دور  
ز بی اشک باز آمد طوقان گرفت  
شده حسرتش آهنگ تاراج کرد

از اسرار دل برد و ایمان گرفت (۵۵)

مکلفی از شکایت موی میان چنان حکیم را اسیر و در بند می کند که حتی به دشنامی از او نترسد می گردد:

دلیم به موی میانی اسیر و در بند است  
که در میان بتان بی نظیر و مانند است  
نه این طریق صحبت بود که انرازی  
دل مرا که به دشنامی از تو خرسند است  
هزار مرتبه موگند خویش بشکستی  
فدای طور تو من، این چه عهد و پیمان است  
به تیغ جور بریدی محرم تو رشته جان  
ز دل به هر سو موی هزار پیوند است  
خسالت خویش بی جا مکن ز بهر علاج  
دوای درد دل زان لب شکر خند است  
جفا مری ز حد و نیست حد چون و چرا  
دراندم به فتنه سوزنهای صیاد  
مگر چو وصف خداها که از چه و چندان است  
هنریت چشمه حیوان و کبکها غنما  
و مگر کنج قفس را که آرزومند است؟  
نوازی بندگی از خسروی زنده برتر  
غباری دو سه از صاحب هفت خند است  
لوای بندگی از خسروی زنده برتر

سمر شادی به خواسان طبع طبع اسرار

که از تو رشک خطا غیرت صرقت است (۵۶)

از «مگر اسرار نهفته در شعر اسرار» وجود نکته های طریقی در مضامینی از قبیل: اخلاق ماحله انسانی و شناخت طبع، دوری گویند از تعلقات و محاسنهای مرسوم بعضی شاعران و رعایت صحت کلام است. او همچون مقتدایش حافظ، «آبروی فقر و فداست را نمی برد» (۱۵۵۵) و با وجود کنج فداست به گنج زر اعتنائی ندارد (۱۵۵۸) و ناصر خسرو را «آفرینی را به پای خوکان نمی ریزد» (۱۵۶۱) و خداوندان زر و زور را





حضور وقت ناچار به اعانه حاجی ملأ هادی فقط با یک نفر پیشخدمت (نه با ترتیبات مفری سلطنتی) که اسباب رحمت اهل علم بوده و در آنجا یک ناچار هم صرفه کرده باشم رفته و بعد از بازگشت مذاکرات متصرفه من گفتم که خداوند عالم بحاجی اعتماد را در من تکمیل فرموده و هر نعمتی شکری مناسب خود را لازم دارد چنانچه شکر آن علم، تدریس و ارشاد عباد و شکرانۀ ملأ دستگیری فقر او شکرانۀ قدرت و سلطنت سیر انعام حوالج احاد است و از شما (حاجی ملأ هادی) خواهش دارم که مرا خدمتی محول فرمایید که آنرا انعام داده و ادای شکر این نعمت سلطنت را کرده باشم پس حاجی اظهار غنا و بی حاجتی کرده و اصرار من کارگر نبوده تا آنکه من خودم که کاری داده و گفتم که شبدهام شما یک زمین (راعتی دارید پس خواهش میکنم که آن را مالکیت دولتی بشعید که اقلاً باین اندازه خدمتی جزئی موقوف بوده باشم آنرا نیز با علم مرععی رد نموده و ملزم گردانید چنانچه گفتم: محتاجه مالکیت دولتی هر ابائی کفأ و جموعاً یک صورت قطعی گرفته که اساس آن با تغییرات جزئی برهم نمی خورد اینک اگر من (هادی) مالکیت مدهم ناچار مقدار آن به سایر احاد رحمت از طرف اولیای امور سرشکن شده و مسکن است که یک قسمت از آن به فلان بیوه‌ری رسیده و یا نصیب بنیسی باشد و اعلیٰ حضرت همایونی راضی باشند که بطریق یا معاشرت مالکیت من حد تحصیل بقیعان و بیوه‌زان باشد و علاوه که دولت را بر معارج هتکلفی لازم است که تهیه آن وظیفه حسن رعایا است و ما با رضا و رفعت خودمان این مالکیت را می‌دهیم شاه گوید من گفتم که بمراستبه ناچار بیارند تا خدمت شما صرف شخصی هم کرده باشیم پس حاجی بدون اینکه از محلی خود حرکتی بکند خادم خود را (که به ناچار آوردن کرده خادم نیز در دم یک طینی چوبینه با لنگ و دوع و چمدانه قاشق و چند قرص نان (کروکه) پیش دست من گذاشته حاجی لحظه آن فرجه‌ها را با کمال ادب بوسیده و بر رو و پیشانی گذاشته و شکرهای بسیار که دلی بها آورده پس از ۱۲ آنها را ریز و خرد کرده و تری دوع و چمدانه و یک قاشق سر پیش من گذاشته و گفت شاهها بخور که نان حلال است و

از اوست و حقیقت‌گرای آن دست و پنج خودم است. شاه گوید: من یک قاشق صرافه آورده و دادم که خوردن آن خارج از عهده شاه است لیکن بعد از آنکه آن صرافه را به دستم نهادم و به پیشخدمت دادم که در موقع مرخصی و استعاری بکسی از افراد خانواده سلفی از آن نان حلال استشفاء نمایند. (۱۵۱)

صاحب ریحانة الادب در پایان موافقت کرده است که احادیث سروراری علاوه بر دیگر برائت‌ها شامله علمی و فلسفی و اخلاقی فاضله انسانی طبیعی و انسانی و فانی نیز داشته و اشعار نیز و طرق بسیاری به رشتۀ نظم در آورده و سخنان فلسفی و عرفانی به شرحه بیان آورده که مصدوقه این بیان لیست می‌باشد. (۱۵۲)

سورۃ دوم: مصاحبه اشعار (استعاره) - در توضیحات اخلاقی است که حکیم در آنها شعر را وسیله‌ای برای اوشاد خلق قرار داده و به مناسبت حال و مقام به خواننده پند می‌دهد و رسالت خود را بدین گونه نیز به انجام می‌رساند:

پند و شعر از پند و سرخوردن جدا شده - هر گز نشی از جمعیت می‌آید و دیگر هیچ (۱۵۳)  
به همان حکیم هر کس هر چه بکارد می‌رود:

افشاند هر این سرخوردن هر کس شخصی - تا چنان سببه درود حاصل کنند (۱۵۴)  
گاه به خود هم نهیب می‌زند که:

الایه فلسفی خردنگاه انسانی - چه می‌توان شد به کنی این حیرت‌گشایی  
و می‌تواند نشی دارنده و نوشتن - و کم نیست شقایق و کنشایی  
به سرسازاده طبیعی هر فصل - به دارالقدس نیوانم الفوایی  
هر آن روحی که می‌داند از کوی طبیعت است - حسن فی حسن فی حسن  
و فی طبیعی که دور از نور روح است - هر آن فی هر آن فی هوایی (۱۵۵)  
نامرمانی‌ها و حیرت‌خواهی‌ها حال حکیم را بسیار می‌آزارد که از این صفت پست را  
شرکت و مقایره خدا خواهی و توحید می‌داند:

گر خدا خواهی، شو خود خواهی پند در هر خواهی

تا که خود خواهی شود عین خدا خواهی ترا

جام جم خراعی بها از خود ز خود بیخود طلب

بهر دارا ساختند ایها شاعری سر (۱۶۰)

(بهر که صبرها کوتاه است و از دام اهل گزیری نیست

چون است بهار شده امسا سر شد به گسیختن حاکم شفا بهر نوشت

از حکیم از خرد سر را ز نه پیر و ز دام اهل لعنته و ز نه داشت

سر از دین پرچه شکفته از آفرین گشاید در عبا باید از دست بهشت

به شکست به از هر چه از او گشت باید شیر اهل التماس و ز اهل کشت (۱۷۱)

حکیم و اهل حق مدعی است و تمام ملکات اخلاقی (۱) به دعا برای خود بود از

سراسر خواهد شد

لهی بر دلم ثواب تسلیم و رضا بگشا

به روی مناء دری از رحمت بی منتها بگشا

دهی من را به صبری جمعه صدق و صفا بنما

دری من را به صوب گشای فقر و فدا بگشا

به سطر واحد از اطلالی حسین اهل تسلیم

گشود اگر در اسیر و غلامهای منار ما بگشا

به صفت گشایان پرده عصمت منور داشت

از لطافت سرفراز روی عروس مدعا بگشا

دور سرهای دارم از خاطره های نغمه ای

به سینه مظلومی از دولت نور و صفا بگشا

سرم دل چیده زنجیر از حصار و بسته مرغانه

بهر اوج غرق گشت دردت از دار التماس بگشا

از غم لبریز و چون دل چون خراعی تا یکی؟ انوار

گشاده و بهر جام من منار و مطلق منار بگشا (۱۷۲)

اسرار را از طاعت و زهد ریایی سخت بیزار می‌جوید و از زهد فروشی و تطامن و ریا به اشتغال برمی‌خیزد و همواره با آن می‌مشیزد و بی‌حاصل می‌شمارد و عشق را بر سرزاد اهل خدا می‌داند.

طاعت و زهد ریایی همه بی‌حاصلی است. نجل از عشق که او حاصل درویشانه، بگشاید از مرحله ریا و ریا آری سالک. رو به‌عصاف از که سرسبز درویشانه (۷۳) و ریا.

گر به آن عواید عینی طلب زهد فروشی. شود طالب تملای تو در کشور ما (۷۴) و ریا.

پارسیان ریایی ز غوا پندشینند

گر به خاک در می‌خانه چو ما پندشینند (۷۵)

زاهد از ساده فروشان بگشاید دین مفروش

خرده بیتهاست در این حلقه و ریلانی چند (۷۶)

و ریا:

زاهد از دودی گسسته از حمام ما. شرک این زهد ریایی می‌کند (۷۷).  
فردی سوز می‌باشد از تعالی فارسی اسرار از موضوعهای عرفانی و فلسفی است که او با چاشنی فراوان آن‌ها بر لطافت شعر خویش می‌افزاید. مثلاً اصطلاحاتی مانند: دل، تسلیم، رفا، کعبه، صدق، صفا، فقر و ... اهل تسلیم، میخانه، حبس، علق، وادی، حیرت، حر البقی، پیر سلوک آموز ... را در غزلی با هم آورده که مطلع آن ایست:  
آهمن بر دلم ایوانه تسلیم و رفا بگشاید. معرور مادری از رحمت بی‌منها بگشاید (۷۸).  
مفهوم عرفانی و فلسفی به صورتهای گسترده و متنوع در دیوان حکیم به کار رفته است.

دل بسته نقش چهره دانه خویش را. دارد در ساز مسورت و ساز خویش را  
هم تیره طبع حاکم و هم نور نور پاک. سنگر ز خویش نور خود و نار خویش را  
بر خویش برد عاقل و آهسته خانه حاجت. تا سنگر در ایمنه دیدار خویش را





پس ده ساله جمال مهر صفات جلال  
 لیست بر این رخ نقاب لیست بر این مخز پوست  
 جامه در آن گیل از آن، نعره زانسان سلطان  
 غنچه پیچیده به خود خون به دلش تو به دوست  
 با همه پنهانیش هست در اعبان، عیان  
 با همه بی رنگیش در همه زو، رنگ و پوست  
 سخنر اسرار اوست سر سویدای دل  
 در پیش اسرار باز در به در و کو به کوست (۸۴)

۲. کتک‌وال صبری مشکلی گشای حقیقی عشق است با تکیه خرد نایب گشوده  
 نمی گردد و در برابر عشق زبون و خوار است و راه به جایی نمی برد:

کسی (مصباح خرد نایب گشود) عشق او مشکلی گشایی می کند (۸۵)  
 و یا

سر او صبر را کوه قاف عشقم کوه عشق خرد پشم زبون است (۸۶)  
 و یا

گر خرد آمد تلمیسی، آنکه عشق صدیق موسی طالبه مدار داشت (۸۷)  
 عشق گرچه همچو عقاب نیز پنجه توانست اندازد چنگال صمود عشق گرفتار  
 است

ای به کوی عافیت برداشته آهنگ عشق

بین عقاب عقل را چون صمودی در چنگ عشق (۸۸)

عشق دریای خون و آهنگ آتشین است که یگی از تحلیلات او این  
 اگر دور دور است:

سرا از عشق، دلا، اسیریز خونست	چو احگر کمر محبت در دویمست
مگو عشق، این بهنگ آتشین است	محبت لیست این دریای غولست
سی بی با و سر دارد به سر سوی	کز آن جمله یگی گودون دویمست
شدیم از شهر بلند عقل بیرون	کون مازای ما ملک خونست (۸۹)

در دفتر جنگیم انقش دیوان قطعا همچو آب حیوان که خود زندگی جاوید  
می بخشد و نیز اشراق سینه انسانها که به همه آفاق می رسد و به طور کلی هر چه  
استظهر عشق و محبت هستی است همه از «مصدر عشق» سرچشمه می گردد و بدون  
عشق آسمان و زمین و هستی بیهوده می نماید.

نقش دیوان قضا آشی از دفتر عشق      آسمان بی سر و پای بود از مشور عشق  
شرر مینه ما گرچه مگر عشق آفاق      با همه سوز بود اندکری از مجمر عشق  
آب حیوان که خضر زنده جاوید از اوست      هست یک قطره بی از چشمه جان پرور عشق  
میرساند به مقامی که تعدادش داند      بیخودی را که گذرانک به سر افسر عشق  
مظاهر عشق نه تنهاست مقامات ظهور      گمانچه در ممکن غیب است بود محضر عشق  
ظایر عشق عیان فر و همایون نال است      قاف تا قاف وجود است به زیر هر عشق  
هر چه از معبر هستی است بود معدن عشق      هر چه او مظهر حسن است بود مصدر عشق  
شرد هم به دم صبح فیامت هشیار      هر که زد از کف ساقی ازل ساقی عشق

تاج «اسرار» علی قطب مدار عشق است

او بود دایره و مرکز از محور عشق (۹۰)

متصورها اولنگ عشق اند و جان و ایمان و عقل و دانش همه عظمتی که دارد در  
برابر عشق چیزی به حساب نمی آید و تعجب هر در جهان همگی عشق است:

ای بسی گوی صلاخوان سرخوان بلا

جان بکن بد رودا بین منصورها اولنگ عشق

جان و ایمان عقل و دانش کمی بیاید در حساب

چون لیل در شب نشین بزم دل، اورنگ عشق

ای که می خوانی ز عشقم سوی جنات و قصور

کمی تعجب هر دو عالم می شود همسنگ عشق

هست در معنی و صورت معنی بی صورتش

چلوه در هر رنگ دارد صورت پیرنگ عشق (۹۱)

صنایع کل شد تا فضل بود می کرد و سخن عاشقان همه پریشان  
 بهار می جانبا عشق و محبت گدازد و چشمت  
 ساده پریشان و خموشان و خورشیدان چشمت  
 عشق مصلح کل و باقی همه چشمت است و چشمت  
 عاشقان جمع و فرق جمیع پریشانی چشمت  
 سخن عشق بیگس بود و وای آورد  
 این سخن ها به میان زمره نادانی چشمت ۱۱۶  
 کرده سخن آنگاه

عشق است عیادت جاودانی      صد مایه عشق و آیدمان  
 تم عشق نسوه خیره نسودی      هر کس به آیدمان به آیدمان  
 پیرایه عشق آید به پیرایه      آید به آیدمان به آیدمان  
 از عشق معرفت زیست و زیست      آید به آیدمان به آیدمان  
 عشق است مداف قیاب قومین      عشق به آیدمان به آیدمان  
 از عشق به آیدمان به آیدمان      آید به آیدمان به آیدمان  
 چشمت به آیدمان به آیدمان      آید به آیدمان به آیدمان

همه عین بهانی و عینان ۱۱۷

حق و سلطان ظهور و نهامت مشور جانها زیر نگین آید به آیدمان به آیدمان  
 بر دل و امرا و قیام چون تصویر در آید به آیدمان به آیدمان  
 بر ابر و جانمیری حق به چشم او نمی آید به آیدمان به آیدمان  
 خدای حکمت بر جانها دوست را آیدمان به آیدمان

شیرین به شیرین حرارت به شیرین به آیدمان به آیدمان به آیدمان  
 آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان  
 به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان  
 به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان به آیدمان

خسروی عالم‌عجم به چشم نیاند  
مگر تو اشارت کنی که چاکره این است  
در خورم الاسرار تشنگانی جهان نیست  
خروج دم شاهان سیره بشی است (۹۴)

فقر در معنی عرفانی آن و مرقه فقر مورد عنایت حکیم است، می‌گوید:  
ایمانی استان فقر باشد به ایگر خلل گونه آنال و ارفق خاکیه شان منگر می  
در درون این مرفق انگره ها نهاده است، تاج و ثعبت خسروان را آنال می‌بخشد و  
می‌نشاند و شهر ملک را به قدرت آنال رام می‌خشد، این جهان و غیره جهان  
کدام بر عقیقه فقر است، برترین دلیل روشن برای مقام آنال بیان ضرور فقر است که  
از انظر فخری (۹۵)

شهشلی طلسی؟ باشی جهانگر فقرا  
مگر آرزوست ترا قیض بجام جم بردن  
به نهم ثابت و سبار گنده دوار  
سر به منظر کامل عیارشان من قلب  
همی دهند و نشانند خسروان را تاج  
مگر تر آینه دل نشسته زنگ خلاف  
میین مرفق خامی چه در وی انگره‌هاست  
چو ملک تن بود تعلیم دل قلندر و شان  
بر اهل فقر مکن فقر، خوانندی از ورفی  
کنند شیر فلک رام، هیچو هم از زمین  
سرا به دولت فقر آن دلیل روشن بشی  
ز فقر به نهاد اسرار و سرفراز دو نمون

نهند نام مگر او را سنگ در فقر (۹۶)

«مهمور دل» در نظر حکیم اشراقی ما از اعلیٰ پائین سرشته شده، دوران ملک بر  
محور دل نهاده شده و وجود هر دو عالم مظهر دل و اکسیر عود عشق در درون دل



قرار دارد:

و شکی دوری زنده بر سجود دل وجود هر دو مایل منظم دل  
 اتمر آتیسر درد عشق خواهی بسا شور از گشته ایان در دل  
 هر آن کمالا که در بازار عشق است نوشته دست حق بر دفتر دل  
 سرشته عشق یاکان در نهادش کن اصل یساک آمده گوهی دل  
 جهان معری دل را امیر است ز سر عشق باشد افسر دل  
 چرا این مرغ دل برآید به هر شاخ

چو هست اسرار پای دل به دل (۱۶)

جوینده حرم عشق هم بایده به سرگزی دل آید

آنکه جود عرش، محو به سرگزی دل آید است حاجت که کند نفع پادشاهی جود  
 و بالاخره حرفه آخر را می‌زند که:

عزیز صیقل خود زده بود پیش عرش دل با کعبه در سر آمد بهشت الحرام ما (۱۷)  
 به صغر حکیم (۱۸)، «هیکل توحید»، «مظهر ذات حق»، «مبع تحریک»،  
 «عیش مجید»، «صورت ذات و مجموع صفات حق» و «موجود و منی و کنز حق»  
 است:

دل هیکل توحید است دل مظهر ذات حق دل مبع تحریک است دل مظهر ذات حق  
 دل صورت ذات او مجموع صفات او بل لای و مات او دل مظهر ذات حق  
 موجود و منی این دل خود کبر خلق این دل جود آیه و هی این دل مظهر ذات حق  
 «اسرار» بر الهیار افشامضعا اسرار

با اهل حقیقت یارا دل مظهر ذات حق (۱۹)

از ویژگیهای صحن اسرار، که در هر رنگ از مضامین سه‌گانه بالا نیز شواهدی  
 دارد، تأویلات حدیثی و از شاعر و الا مقام و عارف طلسم‌ترند لسان الغیب حافظ است.  
 «اسرار» به او از ذات خلصی می‌رود و لسان الغیب را نفس می‌داند که از آسمان هفتم  
 در شان او نازل شده است. حافظ در نظر «اسرار» به تنها عوالم دریایی حقیقت است

که اصلاً «حقیقت» و «حقیقت» به او تعلّق دارد و «ای» و «حس» از اوست:

میراوان آفرین بر جهان حافظ همه خبر داریم در احسان حافظ  
 ز همتم آسمان غیب آمد آسمان انعم اندر شان حافظ  
 بحر نیست لیکن نسخ کرده اماطیر همه دیوان حافظ  
 چه دیوان کم میسر و جسم دیوان سروده کوکب و جستان حافظ  
 هر از دعوی کند شعر حلال است دلیلی طایع السعدان حافظ  
 ایها غوام در سای حشمتش چه میوه هاست در شان حافظ  
 نه تنه آن و حش در نظر هست طریقت با حقیقت از حافظ  
 بیا اسرار تا ما سرشاییم دل و جان در ره دربان حافظ

سبک «اسرار» لب را چون ندارد

سخن پایانی اندر شان حافظ (۱۰۰)

همین ارادت و اعتقادش به حافظ سبب می‌گردد تا او را مقتدی خود بداند و همواره شعار او را ترنم کند و اشعارش نیز ازو تأثیری شگرف پذیرد. به نحوی که کمتر نوری در دیوان «اسرار» وجود دارد که به مجموعه‌ای از عطر و بوی غریبات حواصه محظّم نگردیده باشد. طریقی سخن خواجۀ شیراز از همان غزل نخستین «اسرار» آورده می‌شود که:

الایا ایها السورثی شری شری اطلعن عینها

که اندر عائم قدمی ترا باشد نشیمرها (۱۰۱)

که یادآور نخستین غزل حافظ است که:

الایا ایها السانی ادر کما ساء و ساء لیا

که عشق آسان نسزد اولی وکی افتاد مشک لیا

مطلع‌های این دو غزلیات هر دو شاعر نمونه‌ای از این تأثیرات را بیان می‌دارد:

ای که ریوی به دل ریختم از آن حلقه سبک

حقه بازی ز دهان تو بیاموخت قشک (۱۰۲)

حافظ دارد:

ای دل ریخت مرا با لب تو حق نمک  
حق نگیندار که من می‌روم الله معک (۱۰۴)

آقای شریعتی حدیثی چند از پیروان ائمه اربعین را نقل می‌کند. احمد  
احمدی که شاعر و از علما و محدثان و علامه قزوینی را که سرا فرمود مخصوصاً این  
قول امرا را از لحاظ جزالت و استحکام رنگ و بوی شورانگیز حافظ را دارد (۱۰۴)  
ما ز میخانه عیشیم گدایانی چیده  
باده نوشان و خموشان و غروشانی چیده (۱۰۵)

حافظ

چند حدیثی از شمس و شمس الهامی چیده  
معمری می‌که فرستم به تو پیغامی چیده (۱۰۶)

\*\*\*

قسم شکستی ز دستم دو سرا ما را می  
صحنه سبلی، ای شاه و گدا ما را پر (۱۰۷)

حافظ

گول همه انداز گلشنان جهان ما را می  
این بخش خایه از سر و روان ما را پر (۱۰۸)

\*\*\*

سایر شده دل هم گلشنه بی‌فک حسرت  
تو را چراغ خطا پشت چه آمده برش (۱۰۹)

حافظ

یارب این تو گلی خندان که سپیدی به پیش  
من سپادم به تو از چشم خسته چشمت (۱۱۰)

\*\*\*

شمع روشنی پیر برافروخته به سرم انداخ  
 خمیازه انجام در آغوش یکی داشت شعاع (۱۱۱)

حافظ

بمادادن که ز شعلوت گیسو کجای انداخ  
 شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع (۱۱۲)

\*\*\*

همیشه شعله میهای مانعورده به دست  
 کتونی که شبیه تقوای چید حاله شکستم (۱۱۳)

حافظ

به غیر از آنکه بشد دهن و دانش از دست  
 میا بگیر که و عشقت چه طرف برستم (۱۱۴)

\*\*\*

ساقی میخانه گشت دلآرام رام ما  
 آفریدن دلبر خوش کام کام ما (۱۱۵)

حافظ

ساقی به سر، میاده برافروز حاتم ما  
 مضرب بگور که کار جهان شد به کام ما (۱۱۶)

با استعصای کامل در این باب که خود موضوع مقالین جداگانه تواند بود، می توان تاثیر بسیاری از غزلیات حافظ را در غزلیات «امروز» مشاهده کرد. این تاثیرها البته منحصر به دیوان حافظ نیست و علاقه حکیم به شعر و شاعری و دریایی بیکران ادب پارسی میباید گورده تا با دیوانهای دیگر شاعران نیز مانوس باشد و به اشعارشان مترنم گردد که تجلیات و آثار این أس را می توان در دیوان اشعار «امروز» دید و از جمله این شعرا می توان مولوی، سعدی، خیامی، چمنشاهی، فردوسی، عراقی، نشاط المصطفائی را یاد کرد.



از دیو گشای دیگر سخن «اسرار» بکار رفتن صنایع ادبی و هنرهای شعری در  
دوران اوست که جدا جدا و به مناسبت نمک بیان او می‌گردد. در حکیم به این هنرهای  
شعری و ادبی خاصی مبادول می‌دارد و استعمال انواع احساس در ابیات نیز نمودهای از  
آنهاست:

صفت سرور از حسی سرور بود      به حد تصور آسا خراسان گرفت  
به دوران معنور قس به دور آن می‌آید      که نمکها بردن چو دوران گرفت (۱۱۷)  
و یا

از صفت کبر شایسته آن بهمانست      و آنچه جز اوست نیست غیر سراب (۱۱۸)  
و یا

شراب نایب بیاب و مشاب رو، از جهان

که هست نزد خردمند این جهان چو سراب (۱۱۹)

حکیم به مناسبت از مثلثای فارسی نیز دو شعر کمک می‌گیرد:

پیشتر آمو شیمیایی کرم مناسبت      اید به در کند سارا و پیشتر کمان طعنا  
مراعات النظر در اشعار «اسرار» استعمال بیشتر دارد. شواهد زیر در این مورد:  
بیر دلیلی بر آگاهی حکیم از رموز و آهنگهای موسیقی ثرالد بود:

است شور ساقی و بر رقص مخالف می‌دهد      تا جویانان عراقی به نوا می‌بلند (۱۲۰)  
استعمال واژه‌های «است» و «مخالف» و «عراقی» و «نوا» که از اصطلاحات موسیقی  
است بی‌شک و تصادفی نیست و در بیت زیر نیز بکار رفته است:

منظر بنا است بر و از مخالف بگفتار      چند ازین پرده معشاقان، می‌گوئی (۱۲۱)  
و یا

معجز این معجز تصویرت بهایع است      که «اسرار» معانی را بیان (۱۲۲)  
از دیگر صنایع ادبی و هنرهای شعری که در شعر «اسرار» گهگاه دیده می‌شود  
می‌توان تشبیه، اشتقاق، ایهام، تکرار، تضاد، طباق، ترویع و تکرار را ذکر کرد.

یکی دیگر از اسرار شعر «اسرار» بهره گرفتن از حضور قرآنی و احادیث در شعر است؛ آنس که منطقی حکیم با آیات قرآن کریم و احادیث و اخبار و قصص سببه گردیده تا مانند بعضی شعرا بسیاری آیات قرآن را تفسیر کنند و گاه نیز بدون ذکر اصل آیات به معنای آنها در شعر خود تفسیر جویند. «اسرار» ممکن است در بخشی از یک مصراع و یا در تمام مصراع کلماتی از قرآن را تفسیر کنند:

نیایی صاعقی ما را به بالین و انت الساعة این مُرساکی (۱۲۳)  
لا أحب الاقربین کمر چون تحلیل چشم دل بر شاهد بکشا فکن (۱۲۴)  
نه عین است و قیث، بین که در قرآن قرین آیه وسعت بود و عهد عذاب (۱۲۵)  
توجه حکیم به داستانها کهن نیز در دیوان او دیده می‌شود.

الایة سفسی قر تک الامانی چو صمان تا به کی این عو کانی؟ (۱۲۱)

\*\*\*

چو ما را آتشین رویت گلستان ارم باشد خلیل آله‌الم خود را بغروی آفراندازد (۱۲۴)

\*\*\*

چند سباده عید باد صبا خود ز سلیمان حرم آرزوست  
تاسه کیم تفرقه به مقبولوار سوی قسطنطنیه پیرم آرزوست  
گرچه چو غیبی پیری ایتم وصل حقیقی پیرم آرزوست (۱۲۸)

\*\*\*

از خلیل الرحمن موسیقار داشت دعوی دینار، موسیقار داشت  
عشق آن خوشنویس بود است و بود نی همین منصور را بردار داشت  
گر حرد آرد محبتی، لیگ عشق: صد پرموس طالب دینار داشت (۱۲۹)  
شک نیست که مقبولیت هر شاعری در میان مردم یا گستردگی نسبی معنای عطفی و  
جایی اشعار او اوضاع مستقیم دارد؛ با توجه به این که از دورگار «اسرار» فقط کمی  
پیشتر از یک قرن می‌گذرد و نیز با توجه به این نکته که چنانچه در آغاز این گفتار

غیر اشارت رفت، او بیشتر به عنوان یک فیلسوف شهرت یافته تا یک شاعر، اما با این همه نگاهی به کتاب شناسی دیوان او می‌نمایاند که او از قبولی بی‌خاصیت برخوردار بوده است؛ نخستین چاپ دیوان او ظاهراً به سال ۱۱۳۹-۱۱۴۰ یعنی ده سال پس از مرگش انتشار یافت و پس از آن نیز چند بار تجدید چاپ گردید؛ ۱۳۰۱ اما نسخه‌های خطی به جا مانده از دیوان اشعار اسرارالیر به نسبت زیاد است و حتی نسخه‌هایی از آنها در کتابخانه‌های خارج از ایران نگهداری می‌گردد و ما در حد توان و امکان فهرستی (۱۳۱) از آنها را در این گفتار به دست می‌دهیم؛ باشد که خدمتی باشد تا با مقایسه آنها در آینده متن صحیح و التفادی از دیوان اشعارش بتوان گره که شایسته مقام‌الای اوست فراهم گردد.

### پا نوشته‌ها و مأخذ

۱. دیوان: حاج ملا هادی سزواری، با مقدمه، سید محمد دلی جواد، کتاب فروشی نفیستان، سال ۱۳۳۸، ص ۲۸۸.
  ۲. مجله ارمان جنتی‌های ۳۵-۳۶ به نقل آقای مرتضی چهاردهی در مقدمه دیوان اسرارالیر: اشعار کتاب فروشی محمودی، تهران، ص ۳۱.
  ۳. مأخذ پیشین، همان صفحه.
  ۴. مجله یادگار، شماره ۳، ص ۴۲.
  ۵. مانند خزلی به مطلع:
- ساقی قدس در ده تقریب و تحلیل چیست؟ ایام بهار آمد برینده تشنید زیست  
(دیوان ۲۱۰)
۶. مانند خزلی به مطلع زیر:
- مست دودیده مل به دینه سبیل زین طعمانی که گرده خصم دلی  
(دیوان ۸۶، ۲۷)
۷. تعداد غزل‌های مختم به هر یک از حروف الفبا به این شرح است:
- الف: ۲۴ غزل، ب: ۵ غزل، ت: ۳۵ غزل، ث: ۱۶ غزل، ج: ۱۰ غزل، ح: ۱۰ غزل، خ: ۱۰ غزل، د: ۲۲ غزل، ذ: ۱۰ غزل، ر: ۱۰ غزل، ز: ۲ غزل، س: ۲ غزل، ش: ۲ غزل، ص: ۲ غزل،



۳۹. مآخذ پیشین/ ۲۹۷.
۴۰. مآخذ پیشین/ ۲۳۸.
۴۱. مآخذ پیشین/ ۵۰۵.
۴۲. مآخذ پیشین/ ۵۲۲.
۴۳. مآخذ پیشین/ ۵۲۲.
۴۴. مآخذ پیشین/ ۵۴۷.
۴۵. شرح منظومه، احمد بن محمد سمرقانی، چاپ سمرقانی، ۱۳۹۰ هـ ق، تهران: انتشارات دارالحدیث، خود، سال ۱۳۹۹، ص ۲۹۱، نیز: مثنوی چاپ کلاله نغاری، ص ۱۱۱ تا ۱۳ و ۱۲۵.
۴۶. مآخذ پیشین/ ۴۰۳، نیز: مثنوی چاپ یاد شده، ص ۱۲۱ ب ۱۷.
۴۷. همان مآخذ و صفحه.
۴۸. مآخذ پیشین/ ۳۰۲.
۴۹. همان مآخذ و صفحه.
۵۰. مآخذ پیشین/ ۴۱۴، نیز: مثنوی، ص ۱۱۱ ب ۱۲ و ۱۲.
۵۱. همان مآخذ و صفحه.
۵۲. مآخذ پیشین/ ۴۱۴، نیز: مثنوی، ص ۱۱۲ بیت ۱۸ به بعد.
۵۳. مآخذ پیشین/ ۴۱۹، آیات در شرح از حصار دانسته شده است.
۵۴. مآخذ پیشین/ ۳۲۲، نیز: دیوان حافظ، مصحح قزوینی و دکتر غنی/ ۸۴.
۵۵. مآخذ پیشین/ ۲۴۸، نیز: مثنوی، ص ۱۱۱ ب ۱۶، نیز: مصرع‌های دیگر به ناسخ در این صفحه است.
۵۶. مآخذ پیشین/ ۴۴۰، نیز: مثنوی، ص ۱۷۹ ب ۲۵.
۵۷. همان مآخذ و صفحه، نیز: مثنوی، ص ۸ ب ۲۷ و ۲۸.
۵۸. مآخذ پیشین/ ۳۵۱، نیز: مثنوی، ص ۲۷۲ ب ۲۶ در شرح منظومه، آورده: نسیم و اعر یکی شوقهای توه آمده است.
۵۹. مآخذ پیشین/ ۳۵۴، نیز: مثنوی، ص ۲۲ تا ۴۷ به بعد، صحفاً در نقل شرح منظومه بیندای یکم و دوم هم تبیین شده، نیز گاهی در سایر ابیامات مثنوی چهارهائری رخ داده که ما آنها را بر اساس صورت اصلی آنها در مثنوی نقل کردیم.
۶۰. شرح غرر الحرفاء، قسمت اسرار عامه و جوهیر و عروص، از انتشارات دانشگاه



مکتب‌الاحسن فی و شش.

۵۰. د.ک. شرح بعض الشعار مغلفة مثنوی، چاپ سنگی، ۱۲۸۵، دیر است زاد شده می‌لوی.

۵۱. داخدا پیشین/۵۷۸۱.

۵۲. توضیح مقرب در همان مأخذ و صفحه پنجم است.

۵۳. در ابتدا چهارم از الحروف الفاعلا و الفاعلا) من لطافة الماء المتعذلة والذاهل) من مظنة

الماء) و الفاعلا) من مصطل الماء و الفاعلا) من الحروف الفاعلة و الفاعلا) اول التركيب من

مصطل الفاعل و الحروف) به انحراف) بعد الطوم هو الطوم السرك

دیر به اسرار) ج اسفهان/۱۳۷۷.

۵۴. مأخذ پیشین/۲۳۳۶.

۵۵. مأخذ پیشین/۲۹۶.

۵۶.

ما ابروی فقر و فنیاهت محرمیم - ما پادشاه میگوی که زوی مقدر است

(حافظ/۱۳۹)

۵۷.

گنج زرگر نبود گنج قناعت باقیست - ای که از دای به شادمانی به گلشن این دای

(حافظ/۱۳۶)

۵۸.

من کسم که ما پسو لغو گدا محرمیم - من کسم فاسد لطف در دوی (۱)

(دیوان ناصر خسرو، ج دانشگاه تهران/۱۳۳۴)

۵۹. دیوان امیران/۵۲/۱.

۶۰. همانجا/۵۹۱.

۶۱. مأخذ پیشین/۵۸۱.

۶۲. همانجا/۱۷.

۶۳. همانجا/۳۵.

۶۴. د.ک. رباعیات الادیب، اثر محمّد علی تبریزی (مؤلف)، ج ۲، چاپخانه شرکت سهامی طبع

کتاب، ۱۳۲۸ شمسی، من ۱۵۷۸.

۶۵. داخدا پیشین/۱۵۸۶.

۱۷. مآخذ پیشین / ۲۸.
۱۸. همان مآخذ / ۴۲.
۱۹. مآخذ پیشین / ۱۱۲.
۲۰. مآخذ پیشین / ۵۲.
۲۱. مآخذ پیشین / ۴۲، ۴۳.
۲۲. همان مآخذ / ۱۱۱-۱۰.
۲۳. مآخذ پیشین / ۴۴.
۲۴. مآخذ پیشین / ۷۷.
۲۵. مآخذ پیشین / ۶۱.
۲۶. مآخذ پیشین / ۵۶.
۲۷. همان پیشین / ۵۵.
۲۸. مآخذ پیشین / ۱۰۵.
۲۹. همان مآخذ / ۶۳.
۳۰. همان مآخذ / ۱۰۴.
۳۱. مآخذ پیشین / ۴۲.
۳۲. مآخذ پیشین / ۳۴.
۳۳. مآخذ پیشین / ۴۴.
۳۴. مآخذ پیشین / ۳۸، ۳۹.
۳۵. مآخذ پیشین / ۵۸.
۳۶. مآخذ پیشین / ۳۲.
۳۷. مآخذ پیشین / ۴۲.
۳۸. مآخذ پیشین / ۶۸.
۳۹. مآخذ پیشین / ۳۴.
۴۰. مآخذ پیشین / ۶۷، ۶۸.
۴۱. مآخذ پیشین / ۷۵.
۴۲. مآخذ پیشین / ۵۸، ۵۹.
۴۳. مآخذ پیشین / ۱۰۸.

۱۹۶. مآخذ پیشین/ ۲۵.
۱۹۷. نعل حدیث: الفقر فخری در بیت است اما از معنا استفاده می‌گردد.
۱۹۸. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۱۹۱-۱۹۲.
۱۹۹. مآخذ پیشین/ ۸۰.
۲۰۰. مآخذ پیشین/ ۱۸.
۲۰۱. مآخذ پیشین/ ۷۲، ۷۱.
۲۰۲. مآخذ پیشین/ ۷۵.
۲۰۳. مآخذ پیشین/ ۱۲۰، ظاهراً از تفهیمه عربی این شینا مشهور به عیب که حکیم در کتاب اسرارالحکم آنرا شرح کرده است، هم باید متأثر باشد.
۲۰۴. مآخذ پیشین/ ۷۹.
۲۰۵. دیوان احافظه به تصحیح قزوینی و دکتر غنی/ ۲۰۲.
۲۰۶. دیوان اسرار ملا هادی با مقدمه آقای مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۱۵. یاورقی، ۲.
۲۰۷. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۵۸.
۲۰۸. دیوان احافظه به تصحیح قزوینی و دکتر غنی/ ۱۲۳.
۲۰۹. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۷۰.
۲۱۰. دیوان احافظه به تصحیح قزوینی و دکتر غنی/ ۱۸۲.
۲۱۱. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۷۱.
۲۱۲. دیوان احافظه به تصحیح قزوینی و دکتر غنی/ ۱۹۰.
۲۱۳. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۷۵.
۲۱۴. دیوان احافظه به تصحیح قزوینی و دکتر غنی/ ۱۹۸.
۲۱۵. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۸۲.
۲۱۶. دیوان احافظه به تصحیح قزوینی و دکتر غنی/ ۲۱۲.
۲۱۷. دیوان اسرار: چاپ اصفهان/ ۱۸.
۲۱۸. مآخذ پیشین/ ۱۵۲.
۲۱۹. مآخذ پیشین/ ۲۳.

۱۴۰. مآخذ پیشین/ ۲۱/
  ۱۴۱. مآخذ پیشین/ ۱۱۱/
  ۱۴۲. مآخذ پیشین/ ۱۰۵/
  ۱۴۳. مآخذ پیشین/ ۷۱/ نیز: اعراف/ ۱۸۷/، تازعات/ ۲۲/
  ۱۴۴. مآخذ پیشین/ ۹۱/ نیز: انعام/ ۷۲/
  ۱۴۵. حیات و اخلاق/ ۲۲۴/
  ۱۴۶. حیات و اخلاق/ ۱۰۲۴/
  ۱۴۷. حیات و اخلاق/ ۵۴۴/
  ۱۴۸. حیات و اخلاق/ ۳۸۴/
  ۱۴۹. حیات و اخلاق/ ۲۲۴/
  ۱۵۰. رک: فهرست مستطاعی حقی فارسی، ص ۲۲۲۴.
  ۱۵۱. از جمله پیروهای دیوان الامراء است
- الف: دیوان غزلیات و ترجیع‌بند و رباعیات و ماقی‌نامه و سؤال و جواب قطب‌المبارکین حاج ملا هادی مازوزی، کتاب فروشی میر گسالی، تهران، فروردین ۱۳۳۸.
- ب: است: چند یاد شده به حسبیه شرح احوال و آثار مؤلف به طلب مرشدی مدوسی چهارده می، کتاب فروشی محمودی، تهران، بدون تاریخ انتشار.
- ج: دیوان احسان ملا هادی مازوزی، متخلف به الامراء با مقدمه و تصحیح آقای سید محسن دانی چهارده، کتاب فروشی ثقفی، اسفهان، ۱۳۳۸ شمس که مآخذ نگارنده در این مقاله نیز همین چاپ بوده است.
۱. دیوان الامراء، کتاب فروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۳۸، به نقل خردالفراتکه، است: امور عامه و جزیره و عرض به تصحیح دکتر مهدی معتمدی و پروفسور ایزدشهر، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۵۱ و چهار مقدمه.
  ۲. دیوان الامراء، چاپ سنگی شامل حافریانه و سواک و جواب و غزلیات در ۱۲۴ صفحه، تهران، ۱۳۵۳، به نقل ذریع: ۹، ص ۷۲.
۱۵۲. برای اطلاع از نسخه‌های خطی دیوان الامراء به منابع زیر می‌رسد شود، هر یک فهرست مشترک پاکستان.
- الف: فهرست مستطاعی حقی فارسی/ ۳، ص ۲۲۲۴، از شماره ۶۱۵۳۰ تا ۶۱۵۴۱ که

مهرت (۱۳۸۳) شماره هفتم معروف شده است.

۱- فهرست چاپی نامی سال: ۱۳۸۳، دیوانی، غزلیات.

۲- فرهنگ سخن: ۳۶.

۳- نشریه کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران: ج ۲، ۱۳۸۲، ۵، ۱۳۳، ۶، ۱۳۷۷، ۵، ۱۳۶، ۴، ۱۱، ۱.

۱۳۸۳، ۱۳.

۴- فهرست کتابخانه ملی: ۴۰۸، غزلیات.

۵- فهرست مجلس شورای ملی: ۲، ۱۳۰۷، ۸، ۵۵، شعر (شماره ۱)، ۱۳۳۳.

۶- فهرست کتابخانه مجلس: ۳۰۱، ۶.

۷- خطی نسخ: ۲۰، ۶.

۸- دانشگاه حقوق: ۱، ۱۱۵.

۹- فهرست موزه سالار جنگ، خیرآباد، هند: ۲۲۰۹، ۵.

۱۰- فهرست سازمانی خطی فارسی، بستی کتابخانه مؤسسه کتاب، سن ۱۳۳.

۱۱- مجله تراث، مؤسسه آریشت، هند، سن ۲، ۱۳۱.

۱۲- فهرست کتاب خطی، هند، قلمی: ۲۲۱، ۳.

۱۳- الذریعه التي تصانف الشعراء: ۷۲، ۶.

\*\*\*\*\*



## تاریخ درگذشت سنائی

استاد نذیر احمد  
دانشگاه اسلامی، علیگڑه

در سلسله تاریخ درگذشت سنائی هنر نوی درمیان محققان و نویسندگان اختلافات زیادی رواج داده است. چنانچه وفاتش را در سالهای ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵ (۵۴۵ و غیره) (۱) ذکر کرده‌اند. آقایان محمد قزوینی (۲) و محسنی مینوی (۳) و عبدالحمید حبیبی (۴) سال ۵۲۵ هجری را تاریخ درگذشت آن شاعر نامدار ایرانی قرار داده‌اند. اما این تاریخ درست بطور قطعی نیست. در کتابخانه دانشگاه نوبینگن (Tubingen) مجموعه‌ای شامل دو کتاب تصوف زیر است:

۱. بیان السامعین (۱۵) و نسخة السریضی منسوب رونق المحالسی که در سال ۵۲۳ هجری رومبوسی شده بود، این نسخه در اهل بیتخانه دولتی برلین است که برای دور ماندن از خطرات جنگ و آتش سووری در سال ۱۹۲۵ میلادی در کتابخانه دانشگاه نوبینگن با حمایت گذاشته شد. نشانی آن

Ms. Or. 601, fol. 7v است. خط آن نسخ حلی و خواناست که بر هر صفحه ۲۵ × ۱۵ سانی متر چهارده سطر نوشته‌اند. تاریخ تحریر آخر ربیع الاول سال ۵۲۴ هـ و نام کتاب یحیی بن عمر بن الخطیب الحرمخوری (۵) الحرمخوری) است. کتاب مذکور جمعاً ۲۷۶ ورق است و در چند صفحه آخر دو نامه (۱) از سنائی هنر نوی است. پس از اتمام منصف رونق المحالسی نامه سنائی بدین‌طور شروع می‌شود: ای خدا! این دوش بوی بزرگی داد، تا تو بگنجم و جدی الله علی محمد و آله اجمعین. ثبوت الکتاب بعمدته و المیزان له تأیید ساء رحمة الله علیه.

از این اطلاع می‌توان نتیجه خطی معلوم شد که سنائی در آخر ربیع الاول سال ۵۲۴ هجری زنده بود. و در حاشیه نامه دوم آمده تا تمام مانده تاریخ تحریر این مجموعه بدین‌طور ضبط شده:

و خدا این گفته شد و علی الله علی سید محمد و آله اجمعین و بشعبه فی آخر ربیع الاول من سنة ثلث و اربعین و خمسمائة ثلثة یحیی بن عمر بن الخطیب الحرمخوری و حمدا لله و نعم الوکیل.













## پاورقی‌ها:

۱. ر.ک: مکتوبات سنائی، مقدمه، ص ۹، پیغام.
۲. ر.ک: حواشی چهار مقاله و مقدمه مکتوبات سنائی، ص ۹.
۳. همانجا، ص ۱۲.
۴. همانجا، عنوان تاریخ درمداشته سنائی، سنائی، ص ۱۷۷.
۵. در ابتدا چند ورق اضافی دارد، بنا بر این نام گشت روح نیست، اما آقای دکتر رجائی از روی نسخه ترکیب نام گشت را معلوم کرده‌اند. این مجموعه به تصحیح و تعلیق دکتر احمد علی رجائی، نام مستعار وین المعالی و استاد المارین و نعمة المریسین از طرف دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۲ انتشار یافته است.
۶. آقای قیاسی می‌گوید که این یک نامه است، اما هر دو نامه نام قوام‌الدین در مجری می‌باشد که در مکتوبات سنائی نامه پنجم و نامه چهاردهم قرار یافته است و دوم در مجموعه ششم صادره واضح است که نسخه‌ای که کتابی این نسخه از آن مجموعه این نامه را نقل نموده ناقص بوده، ناگفته نماند که کتاب مجموعه کم مزاد است، باوجود کهگی، علی هر دو رساله بسیار مفروضه‌است و به همین علت آقای رجائی گفته‌اند:
- از سطر چهارم ورق ۸۷۲ نامه سنائی غزنوی آغاز می‌شود و تا پایان نخستین صفحه ورق ۲۷۵ ادامه دارد، متن آن با آنچه در نسخ چاپی آمده است، تفاوت‌هایی دارد، اما چون کتاب کم مزاد است، احتیاجی بر نوشته او نمی‌توان کرد، اگرچه مؤرخ ۵۴۳ هجری باشد و این واقعیت شهرت و نظایر آن وسایل انتهایی باشد برای آن گروه از محققان و مصححان که اقدام تصحیح نسخ آنها می‌نمایند، حال آنکه گفته بودند نسخه دیگری از عنوان ترجمه‌ای آن بر سایر نسخ مؤخر است نه دلیلی قاطع و علت نامه رجائی.
۷. این همه انتشار متن نامه سنائی موافق آنچه در این نسخه آمده است، سبب تاریخ کهن آن خالی از سوء نیست (منتخب دوتق مجالی: چاپی ص ۴۲۷، ۴۲۸).

## دو نسخه خطی پر ارزش «دیوان هلالی»

پروفسور سید امیر حسن عابدی  
دانشگاه دهلی، دهلی

«هلالی» یکی از شعرای بزرگ قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی می‌باشد. دیوان وی سنی و اهتمام مرحوم استاد سعید نفیسی بچاپ رسیده است. (۲) اما چون در این چاپ از نسخه‌های خطی کتابخانه‌ها و سوزنهای هند استفاده شده، بسیاری از ابیات این شاعر ناحق از صورت ناشناخته مانده و در دیوان چاپی گنجانیده نشده است. یکی از نسخه‌های عالی این شاعر در «وزن مکی» (۳) دهلی نو، محفوظ است نسخه نامرده تاریخ کتبات ندارد. اما یکی از مریای این نسخه در داشتن غزلیات و رباعیات و مقطعات می‌باشد که در نسخه چاپی دیده نمی‌شود:

### غزلیات

خدا همیشه نگهدارد از زوال ترا	خو افتابی و خنسی است هر کمال ترا
کسی چرا نپرستد باین جمال ترا	تو آن بشی که جمالت کمال منبع خداست
که بناد عمر جوانی هزار سال ترا	شود بحثش تو پیر هزار ساله جوان
برای زیب به حاجت بخط و خال ترا	نه جمال تو زیب هزار خال و خط است
ز دست خود نگذارم بهیچ حال ترا	اگر ز دست تو خالم دگر شود حد یار
که بحث بد نگذارد باین خیال ترا	خیال کشش من کرده‌ای و من شرمم

و حد گفتش «هلالی» ملال خاطر تو  
کیجاست می که پرونده از ملال ترا

ناکمی از چشم افکند آن شوخ بی پروا مرا      بیست دیگر طاقت این ناز و استغنا مرا  
چند در تأخیر وصل امروز را فردا کند      این تعطیل می کشید امروز تا فردا مرا  
هر دم از سالای او آیند بلائی بر سرم      چون کنم چو این بلا امی آید از بالا مرا  
یار اینجا و من اینجا وه چه باشد گرفتار      بار اگر اینجا رساند با برد اینجا مرا  
ناله شمشیر کن دلا بیش سگان کوی او      چند سازی در میان مردمان رسوا مرا

از ضعیفی کس نمی باید نشان من ولی

هر کجا باشم غم او می کشد پیدا مرا

چون تو بگردش زوری جام شراب ناب را      ناب دهن بدست خود بنجۀ آفتاب را  
مهر نهد که آب حیوان جام لیالم بده؟      وره شراب می کنی بر سر شک شراب را؟  
چون معترای دلم طمع حزم است خوش      کاش شراب تر کند هشتق من شراب را  
گه سرفیب می خوری گاه بیوشان روی      وه که زرشک موختی این جگر کیاب را  
وقت سوال گفتگو چون نظر افکنی بمن      شد بعین که ناگهان گم شگم جواب را؟  
بار جنای عاشقی هست عذاب جان و دل      عمر گذشت و همچنان می کشم این عذاب را

رفت اعلای! ضعیف از پی ماه خود ولی

دَره بگرد کمی رسد مهر فلک جناب را

گر می شو بینم یک نظر بر جانب گلزارها

و هزار در چشم فتنه گلها و از گل خارها

دی خوب بودی در نظر امروز زان هم خوبتر

خوبتر خوبان دگر اما نه این مقیدارها

هر دم محبت و محبتی هم صد بار آیم سوی تو

هر بار پیش روی تو خواهم که میرم بارها

شو با قيد افراخته ره سوى باغ انداخته  
 سرو از محالّت ساخته ها در پس دیوارها  
 سر در و پشت سپادهام چنان در هوا ایست دادهام  
 من سال کنار افشادهام کنار من است این کنارها  
 من نوش بر طرفه چمن نظاره کن سرو و حسن  
 نیا من بگام جوینش بستم در آن رخسارها  
 محسوس ملاحظه جانی شو در چهار سو شوهای تو  
 تو بنوش و مودای تو شد بر همه بازارها  
 از محرم را ز سعاد در بند من میگذا دهان  
 کز نام و ناموس جهان دارد اقلالی، عمارها

•

هرگز نشد نصیب که بینم حبیب را    آه این چه طالعیت من می نصیب را  
 یارب چه بود امشکه زمانی بگام دل    بینم حبیب را و نه بینم رفیق را  
 ای باغبان (چرا؟) غار شود همشین گل    معلوم دار سبحدی عذاب را  
 کوی تو منزلیست که در آب و خاکه او    باد از دیار حموش نباید غریبه را  
 درد فراق یار «هلالی» حجت غمیست  
 بیش که محبوم این غم و درد عجب را

•

ده که از غریبت ز درد عاشقی مرده این غریب  
 چون ریزد بیچاره عاشق چون کله معکین غریب  
 پرورش حلال غریبان رسم و آئین است لبیک  
 است در شهر شما این رسم و آئین غریب  
 در هم زلف کعبه دلها غریبه افتاده اند  
 رانده شو شام غریبانست با چشمت غریب

ریخت دشتا لشکر خنده لب بگشا که هست؟

در میان تلخ گفتن خنده شیرین غریب

بر سر کویت هلالی پس غریب و بیگم است

خبر ای شاه جوانان لطف کن بر این غریب

\*

ترا چه هم که ز پشت مرا هزار هم است اگر هزار دگر هم بود هنوز کم است

تو بی حیات من و من ز فرشت پستار بیا که یک دو سوزی حیات مفتاح است

گرم استودی و بر حال من حفا کردی ز جانم تو مرا هر چه می‌رسد گرم است

هلالی از سر کویت وداع کرد ارا برفت

تو زنده باش که او را عزیمت عدم است

\*

رنج بیمار شن و رنجوری ما از دل است

کار او سببیت اما قصه ما مشکل است

مردم و هرگز نمی‌پرسد که احوالش چیست

من نمی‌دانم تخافم می‌کنند با غافل است

زنده گانی بی لب لعلش نمی‌سازد مرا

آب حیوان در مذاق من چو زهر قاتل است

سبز تلخ من که شور او است در هر منزلی

با وجود تلخیش در جان شیرین منزل است

گفته‌ای از خاک گوی من سرو و چون روم

ناتوان عاجزم وز گریه پایم در گل است

حال مجنون را بهر دیوانه‌ای نیست مکن

زانکه هر دیوانه‌ای نسبت به مجنون عاقل است

حاصل فکر هلالی خبر سردا هیچ نیست

فکر او هم راست چون سودای او بی‌حاصل است

\*



سرور من برخواست از قدش قیامت شد بدهد  
 غیر آن قامت که دهم عیود قیامت را که دهد  
 آن زلخندان را همه امی آفریدند آب زندهگی  
 سرگرد غم را کمز جمال بازگشت خواهد چنگید  
 چون در اغوش گرفتیم قالب من جان گرفت  
 غالباً جان آفرین باک جان از او آفرید  
 تشنه بگذاشتی و اشک من روان شد در پی آن  
 عزم پا بوس تو دارد تا کجا خواهد رسید  
 چون کسف راحت نهادی بر دلم آرام یافت  
 دست از تو گم باز داری همچنان خواهد رسید  
 می کشم بار غم هجران و این کوه بلاست  
 من ندانم این بلا را تا بکی خواهم کشید  
 و چه پیش آمد هلالی که کمان غزال جنگدل  
 ناگهان از ما رمید و با رقیبان آزمید

### رباعیات

یارب تو پری با ملکی با بشری      با غیرت افتاب و رشک قمری  
 هر چیز که گوشیم از آن خوبتری      خورشید همه ولی تو چیزی دگری

بیکه بار اگر بروی من خنده کنی      صد بار بروی خود مرا بنده کنی  
 چون طنچه اگر بنده لب بگشائی      گلهای چمن را همه شرمده کنی

### نعت

محمد عربی کابروی هر دو سر است      کسی که خاک درخت بیست خاک بر سر او  
 نبوده ام که تکلم نمود همچو مسیح      بایں حدیث لب لعل روح پرور او  
 که من مدینه حلیم علی در است مرا      عجب نعمت حلوتی است من نگار او

## مقطعات

آنست که تمام از بسکت ریخته‌اند      ذرات وجود از بسک آمیخته‌اند  
 تا شیره جانها بسک آمیخته‌اند      تا همچو تو صورتی برانگیخته‌اند  
 چون صورت (صای تو) انگیخته‌اند      صد حس و ملاحظت بهم آمیخته‌اند  
 واکها شود بهر گیسوی فرور (۹)      که تیغ سیاست یکجست کشد  
 مشو خیره کمر اسبق چرخ صا (۹)      قصدا و فدا زهر زیست کشد  
 سجدۀ عظمی دیگر «دیوان خلایق» در کتابخانه غالب انستیتوت، دهلی در مضبوط  
 است (۱۶) که قلم معرفی شده است (۱۵) اما اینجا باید اضافه شود که غزلیات ذیل در  
 سجدۀ جامی فاقد آیات زیر است که در سجدۀ عظمی غالب انستیتوت موجود است:

عجب که رسم وفا هرگز آن پیری داند

بم بهشود...

بهاشنان...

سگ تر بر سر هر کسی که یا دهد یکبار      هزار بار به از تاج ضروری داند  
 حدیث نقل. .  
 چون فاسق آن سرو روان کرده هلاکم  
 رفتی و دلم. .  
 چون دیده بر آن دامن پاکیزه توان سود      ای دامن تو پاک‌تر از دیده پاکم  
 شادیم.

## پاورقی‌ها:

- ۱- نورانی خلایق (نشراننده معروف به چغتای، و.ت. ۹۳۵ هجری، ۱۵۲۸ میلادی).
- ۲- دیوان خلایق چغتایی، تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه سائس، تهران، ۱۳۳۷ هـ. ش.
- ۳- شماره ۱۱۳۲، ۲۱.
- ۴- شماره ۴۵۴۶.
- ۵- غزلیات ناشناخته (خلایق)، بهاض، انجمن فارسی، دهلی، ۱۹۸۲.

## گریه بی سود

باغستانی، قنطریه‌ای بر سرگرم گل  
 دیده و گشت این چهره جای اشک نیست  
 گفت، من تنیده‌ام تا زاده‌ام  
 دوش بر خندیدم لعل گریه است  
 من، همی خندم به رسم روزگار  
 کاین چه نامواری و ناراستیست  
 خنده ما را حکایت روشن است  
 گریه لعل، اندامم ز چیهست  
 لحظه‌ای غوش بوده‌ایم و رفته‌ایم  
 آنکه عمر جاوداسی داشت، گشت  
 من اگر یک روزه، تو صد ساله‌ای  
 رفتی هستیم، مگر یک با دویت  
 درمی هیبت غمناک از اوراق من  
 هر که سوی من به نیکوت بنگریست  
 غم‌م، با آنکه خوارم همسر است  
 آشنا شد با حوادث، هر که زیست  
 بخت گل را فرست بیم و امید

زانکه هست امروز و دیگر روز نیست

«پروین اعتصامی» (متوفی: ۱۳۶۰ هـ. ش)

## تشبیه و استعاره در شاهنامه فردوسی

پروفسور محمد صدیق

دانشگاه پشاور پشاور

شاهنامه فردوسی برای دانشجویان و دانش پژوهان فارسی همیشه بزرگ دارد. در این اثر بزرگ تاریخ و داستان‌های ایران بیان شده و زبان و فرهنگ و تمدن که در آن غوره وجود داشت، نگهداری شده است. فردوسی زبان فارسی را از اشعار و ترکیبات و تلفیق الفاظ که متداول بوده محکم و عینی ساخته است. ریاضی برای ما قابل فهم است و بهمین جهت از حق دارد بگوید:

من این نامه شهر یاران پیش	نگفتم بدین لغز گفتار خویش
جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت	از این بیش حجم سخن کی نگشت
بسوی رنج بردم بدین سال سی	سخن زنده کردم بدین پارسی (۱)
چنان نامداران و گردن‌کنان	که دادم بگایک از ایشان نشان
همه مرده از روزگار دواز	شد از گفت من نامشان زنده باز
منم عیبی آن مردگان را کنون	روان شان به سپهر شده ره‌نمون
بشاهان ایند همردد حراب	و سواران و از سپاهش آفتاب
بی انگشتم از نظم کجای نشد	که از ساد و باران نیامد گزند
بدین نامه بر همه‌ها بگشود	بخواستند هر آن کی که دارد غمزد

اگر زبان و اسلوب بیان فردوسی را مورد توجه و بررسی قرار دهیم، پی می‌بریم که در اشعار افکار و تخیل معانی نادرگی زبان و نظم و مناسبت کلام را ملحوظ داشته است و در استادان فارسی آن را محذره سخن سهل و مستطیع خوانده‌اند. فصاحت و بلاغت در سراسر شاهنامه دیده می‌شود. هر که از لگجتهای نازک زبان فارسی آگاه

است و اساتید استادان فارسی در نظر دارد، درمی یابند که «فردوسی» سخن را با آسمان  
همین برد و در عضویت معاد «معین رحمانی» (۲۲) نظامی عروضی سرقندی «رباعی شعر او  
گفته است:

این در عجم سخن مابین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم (۲۳)  
دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می نویسد:

افکار طبع و تمایل بهارت گوییده بلرجه هست که تشبیه را مقلوب برائی و  
استعاره می کند و اگر چه شاعر گاه مصایح لفظی فوج کرده باشد، (و این توجه در  
شاهنامه نادر است) قدرت بیان و شجرائی و روانی آن خواننده را متوجه آن مصایح  
نمی نماید. با اینحال برخی از مصایح لفظی شاهنامه مانند لعل و انار و طاق و نهاد  
و بنام و اشتقاق و بظایر آن قابل دقت است. (۲۴)

ذبیح الله صفا راجع به تشبیهات و استعارات فردوسی بدو جمله سده می کند و  
می گوید که آنها از تشبیهات و استعارات شعری دوره سامانیست و سپس می افزاید  
که «قدرت خیال از آنها آشکار می باشد» مقرون بکنایه سازگی و سازش با طبیعت و  
ذوق اهل زبانست. (۲۵)

فردوسی نسبت هزار شعر در شاهنامه گفته است و رزم و برم، اندرز و حکمت و  
فرهنگ از جمله موضوعات وی می باشد و احسانات گوناگون و خواطف یوقلمون را  
نیز داشته برای بیکه شاعر برجسته مانند فردوسی که کنار بزرگی را انجام می داد،  
این ممکن نبود که از بیکار بودن تشبیه و استعاره صرف نظر کنند، زیرا استعاره نشان  
فریخته شاعری می باشد و از این وسیله شاعر افکار و خیالات و احسانات را زیبایی و  
راحتی می بخشد. سنت ادبی و شعری معمر می شود، عروض و قوافی بهم می خورد،  
مینت و برم دیگرگون می شود، موضوع و محتویات عوض می شود ولی استعاره و تشبیه  
همیشه بجای خود می ماند زیرا که استعاره و تشبیه برای شعر روح می باشد و این  
آرمون و عظمت است شاعری را. بیک منتقد انگلیسی هربرت رید (Herbert Read)  
می گوید:

"I think we should always be prepared to judge a poet ... by the force and originality of his metaphors" (3)

یعنی اگر استعاره تازه و بکر می‌باشد، شعر را قوت و تازگی می‌بخشد و قدرت شاعر را نشان می‌دهد.

اوسطو هم این نظر دارد که از استعمال استعاره قطعات گوینده را جلوه می‌دهد. اگر در تخلیق تشبیه و استعاره قدرت و کمال شاعر جلوه می‌دهد، دلیل است بر عظمت و بزرگی آن شاعر. تشبیه و استعاره از لوازم زیست و آرایش نیست بلکه فکر و جذب و کیف و حلال شاعر را بطور احسن توصیف می‌دهد. بر خواننده را از جهان دیگر معرفی می‌کند، جهانی که از آن تجربیات شاعر توسعه می‌یابد و انفعالی دیگری را عرضه می‌کند و در نتیجه شعر را صمیم و رنده می‌سازد. عین دیگری استعمال استعاره و تشبیه اینست که این تصویر (Image) می‌سازد و این تحسین تنها توصیف طبیعت نیست بلکه از آن فراتر گام می‌زند و تحسین شاعرانه استعاراتی (metaphorical) می‌شود. درست است که تحسین (Image) شعر را جلوه نو می‌بخشد، شرط نه این که از قطعات و قوه تخیل شاعر ملهم باشد. بهمین جهت اوسطو عقیده دارد که از استعمال استعاره هر شاعر و بلندی ذوق و قریحه او آشکار می‌شود. تشبیه و استعاره شعر را جهات نو می‌بخشد و خواننده از یک جنبه به جنبه‌های دیگر حرکت می‌نماید و به جلوه‌های مختلف از متن شعر بگدازد و روبرو می‌شود و از تحلیلی دیگر لطیف و لذت می‌یابد. ازین سبب از استعاره و تشبیه محظوظ می‌شویم و درشنائی و انفعالیان ذهنی بدست می‌آوریم. ولیم وردز ورت یک نفر لوسی (Lusy) را معرفی می‌کند و می‌گوید که او در کسح دور افتاده زندگی می‌کرد و از نظر و توجه مردمان پیشیده مانده بود. او شخصیت لوسی را از تازیانه تشبیه و استعاره بدینقرار نقل می‌بخشد که:

A Violet by a mossy stone

Half hidden from the eye

Fair as a rose

When only one

Is shining in the sky



در این شعر لوسی (lusi) را بیلوفوری می‌خوانند که بظرف سنگ گدازد است از چشم مردم نیم پوشیده است و هر جزء دیگر ازین شعر، لوسی مانند ستاره‌ای در آسمان آبی می‌درخشد. می‌بینیم که شخصیت لوسی دو جنبه دارد، فرشی است و هم عرشی. از بیلوفر واضح می‌گردد که به خاک وابستگی دارد. چون شاعر لوسی را از ستاره تشبیه می‌دهد، متشخص می‌شود که لوسی گرچه حاکی و فرشی است ولی ازین حاکمان آزاد است و مانند ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد. ازین لحمیم خواننده از جنبه‌های دوگانه بهره‌ور می‌شود و لطافت شعری و توسعه فکری را محسوس می‌کند. این اشعار رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹هـ) گرچه دارای سادگی و روانی و عذوبت است ولی تشبیه اشعار هم در آن بکار برده شده است:

ریگ آتوری و درشنی‌های او      زیر پایم پرنیان آید همی  
میر سرو است و بخارا بزمستان      سرو سری بزمستان آید همی  
میر ماهست و بخارا آسمان      مژده سری آسمان آید همی

مرا سود و فرو ریخت هر چه دندان بود      سود دندان آلاء مل چراغ دندان بود  
سیمه سیم رده بود، درو مرجان بود      شماره سحری بود و قطره تاران بود

دلم عزیزی پر گنج بود و گنج سخن      نشان نامه ما مهر و شعرا عنوان بود  
سا دلا که بیان خویر نموده بشعر      از آن سپس که بگرداز سنگ و سندان بود  
این اشعار خواننده را با عظمت و قدرت رودکی آشنا می‌کند. شعر او از فصیح و از هر نوع تکلفی سراسر است. از سادگی لفظ، روانی، وصف بیان طبیعی، تشبیه و استعاره نزدیک سخن و پاک از تعلیل مشحون است. تشبیه ساده و طبیعی است. شعر می‌گوید و مطلب را شرح می‌دهد و عواطف قلبی را ابواب می‌دارد. او در پی تصحیح نیست.

فردوسی از سبکهای ادبی و شعری که پیشروان او مانند رودکی، دقیقی بلخی، کسایی مروزی، بخای آورده بودند، استفاده کلی نموده است. او ذوق ادبی و قریحه شاعری هم داشته. فصاحت گفتار ازین نکته هم روشن است که در بیان هر محوره مضمون لحس شاعرانه برقرار است و در همه شاهنامه بالعصوم شوکت و قدرت یا سادگی بیان مشاهده می‌شود.

این حقیقت قابل توجه است که فردوسی هدف مخصوصی از شعر یعنی مشوئی را بر گزیده است که هدف شالی‌اش را بجا آورد و داستانهای پهلوانان ایران و سطلات تاریخی را روشن کند. مشوئی‌نگاری هنری خاصی است و از دیگر هرهای ادبی تعزیت دارد. در هنر قول‌گویی ارتگزار خیال و ایجاز بیان لازم است. شاعر غزل‌سرا به احساسات درونی و عواطف قلبی می‌پردازد و شیوهای را اتخاذ می‌کند که از اختصار و ایجاز و بلاغت و دقت خیال مشحون می‌باشد ولی هر مشوئی مطلب دیگر و الگوی جداگانه دارد. در این نوع شعر گوینده سعی می‌نماید که هر بیت به بیت دیگر مربوط شود و ارتقای خیال ادامه یابد. ابیات مشوئی مانند جاذبه‌های زنجیر بهم پیوسته است. روانی و تکامل خیال مطمح نظر شاعر است. وقتی که خیال و فکر ترقی‌یابد یا احساس و عطف معرفتی شامخ وحدت، شاعر کوشش می‌نماید که فکر و احساس را بجهتهای گوناگون جلوه دهد. برای او لازم می‌باشد که تحریرات خود را امراز نماید ولی در این مرحله بیان عواطف و افکار دشوار است. برای رفع این دشواریها و اظهار جذبات و احساسات، او از تشبیه و استعاره معاونت و کمک می‌گیرد. برای استفاده از این ابزار شاعر سعی و بجاهدت نمی‌کند بلکه این فعالیت تخلیقی از خود بدست شاعر می‌افتد. این طبعی است و از انهام سرچشمه می‌گیرد. وقتی که شاهنامه فردوسی را مطالعه می‌کنیم، به استواری و جزالشی که این اثر بزرگ مشحون از آل است، برمی‌خوریم. در شاهنامه علاوه بر آفریدن معانی و عرضه نمودن وصفها و تشبیهای طبیعی و استعاره‌های تازه که در دیگر شاعران آن زمان و دوره گذشته دیده نمی‌شود، دوبر می‌شویم. این تشبیها و استعارهها ساده و طبیعی است. خواننده مخصوص

می‌کنند که شاعر از طبیعت و محیط خود انشائی الهی دارد. فردوسی در ضمن شرح مظهرها تشبیه‌های حالی آورده و در تشبیهات و استعارات خود هم از عالم محسوس و هم از قوت خیال استفاده کرده است. کوشش او در این زمینه ساده، طبیعی و دلنبر است. مثلاً به بیشتر از طبیعت اخذ شده است، مانند لاجورد، دشت، سرو، زاغ، زاغ، مار سیاه، پشه، گل، لاله، بته، سپهر آبنوس، خورشید، ستاره، یاقوت، مهبل یمن، بهار و غیره. زیباییهای طبیعت بوجهی ذهن شاعر را متحرک و تحت تأثیر قرار می‌دهد که تعارف وی رنگی دیگر می‌پذیرد. یک شاعر انگلیسی بنام بن جونز (Ben Jonson) یک بسنه فرنگی (flower) را درختی از گل و روشنی (the plant and flower of light) می‌نامد. از این استعاره شاعر چیزی را جمع به بسنه فرنگی اشلاج می‌دهد و هم از روشنی حرف می‌زند. علاوه بر این شیوه‌ای را برگزیده که شریعت ما از آن الهی‌تر می‌شود. این استعاره بیان هر چه شی را متحرک (Conceit) نموده است که این همه یک جلوه بیدار می‌شود. این سه معنی عبارتند از آنچه روشنی به بسنه فرنگی می‌دهد، آنچه بسنه به روشنائی می‌دهد و آنچه میان هر دو، بسنه و روشنی، مربوط است.

گاهی اتفاق می‌افتد که استعاره چنان متمرکز می‌شود که افهام آن دشوار می‌شود. چنانکه در حوضه نظامی به دقت‌های ایمانی و دشواری‌های مطالب برمی‌خوریم. فردوسی صادرات کرده است که تشبیه و استعاره را بوجهی بکار برد که به توضیح و انکشاف مطالب و معانی از آن یاری بشود. علتش اینست که او استعارات و تشبیهات را از صحنه گشاده طبیعت و مظهرها بدست گرفته است و روانی و سادگی را روش خود قرار داده است. این تعلی تحلیل، مصحح و مطلب را روشن‌تر می‌سازد. چنانکه از این ابیات هریدامت:

سخن هر چه زبانی هم قرار می‌گیرد / نسیان به پند راه جان و عیور  
 حرد را و جان را همی مجید او / در اندیشه سخنه کی مجید او  
 استوین آلت دانی و جان و زبان / منرد آفریننده را کی توان

خو بس چشم شادان جهان سپرد  
 شگفتی نماید نه سوز  
 زمین شد بگردار روشن چراغ  
 بگفتار خوب و خیرد کنار بند  
 بیاراسته چون بتوز باغ  
 کز و روشنایی گرفتست روز  
 چو پشت کسی کو غم عشق خورد  
 بیاراست گیش چو باغ بهار (۷)  
 برانگرمیخنه سرچ از شد باد  
 بیاراسته همچو چشم غمرو

زمین شد بگردار تابانده حاج  
 بدهد آمد از قر او کسان زر  
 بخت اندر اندیشه بسیار گشت  
 بخت گشاده دل و بسته لب  
 که رخنه شده شیمی بر آمد ز آب  
 از آن شمع گشتی چو باقوت زرد  
 بکسی نخت پیروژه پیدا شدی  
 هوا بر ز ابر و زمین پر انگار  
 به وزم اندرون تیز جنگ اژدها است  
 بکف ابر بهمن بدل رود غیل

له بهرام پیدا نه کیوان نه تیر  
 بکسی مریز گشته زده از هر زاغ

خورد چشم جانست چون بنگری  
 بدهد آمد این گنبد تیز رو  
 چه دریا چه دشت و چه باغ و چه راغ  
 سرش راست بر شد چو سرو بلند  
 بچندین فروغ و بچندین چراغ  
 روان اندرون گوهر دلفروز  
 بدیده آمد انگاه باریکه و زرد  
 عسر کرد اسلام را آشکار  
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد  
 بکسی بهمن کشی سان غمرو

نایش سلطان محمود

چو خورد شد بر چرخ محمود تاج  
 ز خاور بسیار است تا باختر  
 مرا اختر خفته بیدار گشت  
 دل من چو نور اندر آن تیره شب  
 چنان دید روشن روانم بخراب  
 همه روی گیتی شب لاجورد  
 در و دشت برسان دها شدی  
 ز قرش جهان شد چو باغ بهار  
 بیزم اندرون آسمان سخامت  
 بتن زنده پیل و بجان جبرئیل  
 دامنان بیژن و میوه:

شب چون شد روی شمشیر  
 میاه شب تیره بر دشت و راغ

نموده و هر سر سیخشم اهرس چو سار سیه سار کرده دهن  
 چو پولاد زنگار خورده سپر شو گشتی بفسر اندر اندود چهر  
 هرانگه که برزد یکی بناد سرد چو زنگی بر انگیخت و انگشت کرد  
 مردوسی گور را همین‌طور توصیف می‌کند و مثله به مانند شرنگ بیژن، شیر، باد،  
 رخش، دریا، گلگون گردوز، خنگ شاهنگ فرهاد می‌آورد و گور را به تصاویر  
 گوناگون متمایز می‌سازد.

لازم نظر می‌آید که ابیاتی چند نقلی گردد تا مقصود واضح‌تر بگردد:

برآمد یکی گور زان مرغزار کمران خوبتر کسی نسیمند نگار  
 یکسره از گلگون گردوز موی ز خنگ شاهنگ فرهاد روی  
 چو سیخ دو پا و چو پولاد سم چو شرنگ بیژن سر و گوش و دم  
 بگردون چو شیر و برفش چو باد شو گشتی تبه از رخش دارد نژاد  
 ز نازیدن گور و گرد سوار برآمد یکی دود زان مرغزار  
 بگردار دریا زمین بردمیلد کعبه افگس و گور شد بایندید  
 تشبیهات طبیعی که از مناظر طبیعت اخذ شده و شاعر مثله را توصیف و توصیح  
 نموده است، در اشعار زیر می‌توانیم ببینیم. این اشعار راسته به جنگ بزرگ کجخرو  
 یا افراسیاب تورانی است. گرد آند هوا مانند میع صورت گرفته است. از میع باران  
 مانند تبر و تیغ می‌بارد. تلی خاک هرجا چون کوه در کوه آشکار گردیده است و  
 زمین از خون کشتگان پتوه آمده است. هوا چون چادر نیلگون جلوه نما شده است.  
 روی خاک مانند دریای خون گردیده است. بیرهای حته از کمانها چون پر عقاب  
 بنظر می‌آید و چشم افراسیاب خیره شده است. لازم است که اشعار مورد نظر اینجا  
 ثبت گردد:

شد آند هوا گرد سرسان میخ بعه میخی که باران او تبر و تیغ  
 تهر گشته هر جای چون کوه کوه زمین گشته از خون ایشان ستوه  
 هوا گشت چون چادر نیلگون زمین شد بگردار دریای خون



و نسیم آسمان شد جو پیر هفتاب / بگفت کرد حسیره مرا مرا اسباب  
تو خه کشید به ایبات دیگر که فردوسی در آن محله و دم تلاش با شاه همدان را  
روشن می‌سازد:

هوا گشتی از نسیم چون بشته گشت / سرور اگر گرد آیدان یو اندیشه گشت  
و گستره سبزه پستل شد ناپدید / کسی از حیاک دست و عیان را ندید  
سرخس آیدان آمد همی موج قنوج / بدان میان که برغیرد از آب موج  
مروغزاری که در آن میوه دختر افراسیاب گناه گردش می‌کرد، چنین توصیف  
شده است.

زمین پر نیان و هوا مشک بوی / گلابت گشتی مگر آید جوی  
خیم آورده از بار شاخ مومن / صم شد گلی و گشت بلبل سخن  
پری چهره بیتی همه دشت و کوه / بهر سو به شادی نشسته گروه  
فردوسی جای دیگر به همین طور توصیف می‌کند:

در ابرو کمان و دو گیسو کمند / بسالا به کردار سرو پستند  
دو سرگ گشتی ضومن می سرشت / دو شمشاد صغیر قنونی از بهشت  
بنا گوش تابنده خورشیدوار / فروهشته زو حلقه گویشتوار  
لبان از طبرزد زبان از شکر / دهانش مگشیل به در و گهر  
وقتی که سهراب می‌داند که گرد آفرید یک دختر پرچهره که از چشم او بیرون  
رفته است، فریاد و ناله می‌کند:

همی گشت از آن پس درینا دریغ / که شد ماه تابنده در زیر هیچ  
خوب آهویی آیدم در کج / که از بند جفت و مرا کرد بند  
زهی چشم بندی که آن پر قشون / به تیغ نه جفت و مرا ریخت خون  
ندانم چه کرد آن قشون گمر به من / که لاله مرا بست راه سخن  
فردوسی بیشتر به تشبیه تمایل دارد و مطلقاً هر دو را توضیح می‌دهد و شعر را زیبا  
و پر ارزش می‌سازد. استعمال استعاره در شاهنامه کم‌یاب است.



فریبده آهوا بر بسوز، نمودن گمرا همة این استعاره شخصیت گرد آورده را محسوس می‌سازد و آن را حادّی می‌کند و معلوم می‌شود که قدرتش شگفتی سراب را برانگیخته است.

در اشعار زهر فردوسی گرد آورده را به رنگ دو جلوه می‌دهد و استعاره تازه بکار می‌برد:

چو رهسپار بسوزد سهراب را ز عوشاب بگشود عذاب را  
 بدگسی بسوزد بود شکر بهشت به بالای او سرو دهقان نکشت  
 دو چشمش گزین و دو سرو کمان شو گشتی همی بشکفته هر زمان  
 در آخری شعر چشم از گزین و دو سرو از کمان متعابیر ماحته شده است. در تراژدی رستم و سهراب، فردوسی بوجهی بدیع سهراب را معرفی می‌کند که خواننده از اسلوب بیان لذت می‌یابد و درین کار بزرگ از استعاره بسیار مهم و با معنی استفاده نموده است. فردوسی در بیان نمودن و توصیف کردن سهراب او را سام حواری می‌گوید و این حرف ناخود آگاهانه بیانگر نگه‌ای شده است. ازین استعاره جانورهای را که سهراب با آن تعلّق داشته نشان می‌دهد. شعری که به آن اشاره شد، بدینقرار است:

که هرگز ز ترکان چنین کی نخواست به کردار سرو است بالاخ را  
 به توران و ایوان آساند به کسی شو گزوش که سام حواری است و بسی  
 سام خلد و ستم بوده ازین شعر بر می‌آید که سهراب در توران و ایران با کسی شبیه نیست، او بی‌مانند و بی‌همتا است.

این توصیف‌ها و تصاویر در شاهنامه یافت می‌شود و تعلّقی و ربطی و بهم پیوستگی‌ها که به آنها بر می‌خوریم مانند ستاره‌های کهکشان است. این تشبیهات استعاره‌ها نقطه‌های روشن است که در آیات شاهنامه نظر می‌آید، او بدقت معانی و مویشای سخن بر دارد، زیرا که فردوسی می‌داند که شاهنامه منظری و رباعی است و برای هنر میانیّه لازم نیست که جایی نباشد و بدقت معانیها غرضه زده، منزّلی بی دور

است و مقصود بسیار وسیع و گوناگون. در شعری که بیان و توصیف در آن مقدم است، دقت معانیها و خیال گرافیکی‌ها بارآور نمی‌شود. و از این طریق مثنوی نگار بهاد خود نمی‌توان رسد. در هر بیانیه روایی، ربط را هم پیوستگی و تلفیق عبارت لازم شده می‌شود و فردوسی همین منظور داشته و در این تبار شگرف کامیاب شده است. لازم به تذکر است که از تشبیهات و استعارات شاهنامه فردوسی قوت مشاهده خود را (یا بیشتر ابراز می‌دارد و با ترسیم‌های بصری (visual imagery) جلوه‌هایی را مطرح کرده که موجب اطمینان و لذت می‌باشد. از کاربرد تشبیه و استعاره فردوسی قوت‌بخیل را جلوه می‌دهد. وقتی که فردوسی زندگی نکرده و شاهنامه سرود، زبان فارسی زیاد محکم و غنی نبود، تشبیه و استعاره خیلی طبیعی و ساده بود. ترکیباتی وضع نشده بود که شاعرهای نو در تو و فکر و خیال پیچیده را شرح کنند. در قرن چهارم زبان و بیان فارسی ساده، ترکیبات وصفی ساده، تشبیه و استعاره طبیعی و بی‌پیرایه بود و به همین جهت مشخصات ادبی و شعری در شاهنامه هم بنظر می‌آید و مقرون بکمال سادگی و موافق به ذوق اهل زمان آن عصر است.

### یادآوری‌ها

۱- آمارات ایلاتی همچون سی و پنج برده در این سال سی... و اهرم کرد اسلام را اشکار... بحث برده نرودید است و با نشأت دینی که سدهای اخیر در سطح کهن شاهنامه انجام گرفته. الحاقی بودن این گونه ابیات و عدم ارتباط آنها به فردوسی ثابت شده است (نقد پادسی).

۲- چهار مقاله چاپ لندن، ص ۴۷۸.

۳- همان.

۴- ص ۲۹۱.

۵- همان.

۶- C. D. Lewis 'The Poetic Image', p. ۹.

## غزل

نه از خورشید می‌گویم نه از مهتاب می‌گویم  
 حدیث یک جهان پلرمعای ناب می‌گویم  
 نه از تعبیر می‌نالم، نه رنج خواب می‌گویم  
 به بزم قیامیان در دلی بیتاب می‌گویم  
 برای المیحه‌ای در خواب بودی در کنار من  
 ز عصری دامنان دیده می‌خواب می‌گویم  
 به شغری می‌سپارم کار و پای بازسای را  
 فروخته ترک گفته، حرف استحباب می‌گویم  
 در آن شهری که از فتنه همه جدا در گرفت آتش  
 گناهی می‌کنم، یعنی حدیث آب می‌گویم  
 در این طرفان آتش بار می‌گردد روا آخر  
 که با بلبل حدیث قنچه‌ای شاداب می‌گویم  
 از رئیس از گفته‌های من بیایی نکته‌ای باطل  
 اگر بیدار می‌باشم، وگر در خواب می‌گویم

(«رئیس» احمد نعمانی، علی‌گرم)

## ملاحظات دربارهٔ جهان‌بینی ادبی «غالب»

بهری باقری (سرکارانی)

دانشگاه تبریز، ایران

«غالب معلوی» برای همهٔ آنهایی که با زبان و ادب فارسی آشنا هستند، نامی است آشنا. خدمات این ادیب سرزمین هنر در افزودن به ذخائر آثار ادبی و معنوی در زمینه‌های مختلف ادب ایران و هنر نه تنها مایهٔ مساعیات و سیاست‌گذاری است، بلکه یادآور این حقیقت است که هنرمندان و ایرانیان در هزاره‌های پیش از میلاد سال‌های بی‌شماری در سرزمین واحد می‌زیسته و به زمانی واحد سخن می‌گفتند و آداب و رسوم و سنت‌های یکسانی داشتند و در نتیجهٔ تأمل‌های تخریشان بر یکی بود و این امری تصادفی نیست که «غالب» هم در قالب‌های ادبی و تخری- محاسن هنرهای ایرانی مشهورش به طبع آزمایی پرداخته و هم شخصیت‌های داستانی و حماسی که در آثار او به چشم می‌خورد، با شخصیت‌های آثار مشابهی که در ایران به وجود آمده‌اند، یکسان است.

بارزترین جنبهٔ شخصیت علمی این ادیب نام‌آور قرن سیزدهم هجری، جهان‌بینی و گسترده‌گی زمینه‌های فعالیت ادبی و فرهنگی اوست. «غالب معلوی» شیوهٔ کار و زمینه‌های مورد توجه ادبیات متقدم و متأخر را بهم آمیخته در همهٔ آن زمینه‌ها به طبع آزمایی پرداخته است. وی از یکسر به نظم سخن در قالب‌های شناخته شدهٔ شعری از جمله: رباعی، قطعه، ترجیع‌بند، مثنوی، قصیده و غزل پرداخته و حتی ساقی‌نامه‌ای هم سروده است و از سبک دیگر به ریمای متروکی به شعر دست باز نهاده و از این رو با لفظ و پیچیدگی بر این دو مبدای سخن و با ایجاد آثاری منظوم و منثور، یاد سخن آوایی مسجعین «ناصر خسرو»، «سعدی»، «فحاشی» و «بهارا» را در ضابطه‌ها

زنده می‌کند.

شیوه‌ای که غالب در اشعار خود رعایت کرده همان سبک معروف «هندی» است که از ماریتک بیسی و سبک دانی مناجات این شیوه حکایت می‌کند و طرز نگارش آثار ستورشی که امپراتوری از نظم و نشر می‌باشد، یاد آور طرزی رایج و پستیده در ادبیات فارسی است که پیشینه این شیوه محوری به ایرانی باستان و هندی باستان می‌رسد. غالب با استفاده ازین شیوه هر جا که ضرورتی می‌دیده و زمان نشر را برای بیان شعاعی آنچه در دل داشت، قاصر می‌یافته از نظم باری صحنه است. همچنین که سرلغهای ماز این طرز و تأثیر فراوان هم آیین نظم و نشر را در آثار جاودانه ادب فارسی همچون گلستان و تاریخ بیهقی و مانند آنها می‌بینیم. سخن غالب نیز بدین گونه از آراستگی و جلالت و بزرگای برخوردار گشته است. اگر آثار مشرور او را مورد مذاقه قرار دهیم منوجه می‌شویم در خلاف ادیان پیشین که هر یک به حسیه‌ای از حسیه‌های ادبی روی آورده‌اند، وی مرزانه نیست آنگاه که در شعاعی زمینی متفاوت ادبی طبع آزمایی کرده است. موضوعات ادبی که غالب در آن وسیله آثاری مشرور از خود بر جای گذاشته است، عبارتند از:

#### ۱- تذکره نویسی:

غالب دهلوی در زمینه تذکره و شرح حال نویسی اثری از خویش به جای نگذاشته به نام «استبوه» این کتاب با اینکه ظاهراً زندگینامه شخصی اوست، در حقیقت آینه‌ای است از تاریخ جامعه معاصر وی که می‌توان بسیاری از حقایق مطروحه در مقطع تاریخی شعاعی و در اندازه داشت. وی درین کتاب از حوادثی که بر او و هم‌سپانش گذشته از جمله داستان گشت و گشتار دهلوی و گرفتاری‌های دیگر یاد می‌کند و وقایع انتقاعی عصر خویش را تا حدودی می‌سایاند. از این رو، این اثر نه تنها از حیث ادبی اهمیت دارد بلکه در پژوهش‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و برخی تحقیقات تاریخی نیز از مآخذ و منابع معتبر به شمار می‌رود. (۱)

## ۲- لغت نویسی:

نقد اللغة یکی دیگر از زمینه های مورد علاقه غالب بوده است و له تنها در جای جای آثار مشور عویش به توضیح و شرح لغات پرداخته بلکه به عنوان نقادی بر کتاب برهان قاطع الری به جای گزارده موسوم به اقاطع برهان<sup>۱</sup>، غالب بعدها به افزودن مطالبی در مسد خلیف این رساله آنرا ادویش کنایانی<sup>۲</sup> خوانده است، چنانکه خود گوید:

الزام به حرام کلمک و ظن رقمش مالمست ز تیزی به دم لبخ دملش

چون اسم کتاب قاطع برهان بود گردید درش کنایانی عملش (۲)

غالب در ادویش کنایانی در بارۀ سادۀ تاریخ قاطع برهان چنین گفته است:

یافت چون گوشمال زین تحریر آنکه برهان قاطعش نام است

شد مستحسن به قاطع برهان ادرین الفاظ سال اتمام است (۳)

ادرین الفاظ بر حسب حروف ابجد سال ۱۲۷۷ هجری قمری است که تاریخ

تحریر قاطع برهان است.

در این اثر می توان به توجّه عمیق غالب به ریشه و معنای اصلی لغات و احاطۀ او بر معنائشناسی پی برد.

## ۳- امثال و حکم:

امثال و حکم نیز از موضوعات مورد توجّه غالب است، وی در بخشی از دفتر دوم کتاب معروف خود به نام ابلج آنگه برخی از کنایات و امثال سائره را ذکر می کند که یادآور اثر مشهور (دهخدا) درین زمینه می باشد.

## ۴- دبیری و آیین نگارش:

دبیری و آیین نگارش از جمله فنیونی است که ادیبان بسیاری به آموزگاری آن همت گماشته اند و نمونه آن را در چهار مقاله نظامی عروضی، قابوس نامه و نظایر



اینها می‌بینیم. غالب دهلوی درین زمینه کتابی دارد موسوم به «پنج آهنگ»<sup>۱</sup>. در باب شیوه و اسلوب نامه‌نگاری و رعایت دستور زبان در من الشاء این کتاب بر مبنای رابطه میان نویسنده و مخاطب در بخشهای پنجگانه تنظیم شده است و آنچه بیش از همه درین اثر جلب توجه می‌کند، همانندی و شباهت آن به رسالهای است به‌نام پهلوی متعلق به دوران پیش از اسلام موسوم به «آیین نامه‌نگاری» (APAR AD VENAK NAMAK NIPISNIH).

این رساله در صفحات ۱۲۶ تا ۱۴۰ از مجموعه «متن‌های پهلوی» که موسسه حاکمات جی دستور مپوچهر جی جامامب آسانا گردآوری و در سال ۱۸۹۷ در سنی منتشر شده به چاپ رسیده است و نیز در سال ۱۹۴۵ ترجمه و گزارش آنرا در محله مدرسه السنة شرقی و آفریقایی منتشر کرده است.

با اینکه رساله پنج آهنگ بطور کلی در زمینه نامه‌نگاری و آیین نگارش به رشته تحریر در آمده است، ولی شامل پنج بخش مستقل است که هر بخش آن به گونه‌ای خاص از بخشهای دیگر مشخص شده به نام یک آهنگ خوانده می‌شود. آهنگ اول در القاب و آداب ما متعلق بها<sup>۲</sup> نام گذاری شده است. آهنگ نخست پنجمی آغاز می‌گردد: بدانای هوشمند سخن پیوند که نامه‌نگار را آن باید که نگارش را از گزارش دور تر برده، نخستین را رنگ گفتن دهد و مطلب را بدان روش گزارش دهد دریافته آن دشوار نبود و اگر مطلبی چند داشته باشد، در تقدیم و تأخر، ژرف نگهی بکار برد و از آن بهره‌برد که سخن گره دو گره گردد و اجزای مدها بهم دگر فرو خورد. زنهار استعاره‌های دتین و لغات مشکله نامأنوس در عبارت درج نکند و در هر مورد رعایت رتبه مکتوب الیه در نظر دارد تا تواند سخن را درازی نهد و از تکرار الفاظ محذور باشد و بیشتر به مذاق اهل روزگار حرف زند و از احاطه قواعد و قوانین که قرار داده این مردم است، بدر نرود. اما اندازه خوبی زبان نگاهداند.

در «آهنگ دوم» از دستور زبان فارسی و ویژگیه مباحث صرفی زبان سخن می‌راند و در بخشی از مقدمه آن می‌گوید: «خود شنای پیشکش پاوسی امروزی نیست که آن را

بار باره خوان کرد و هر باره را به قاعده از قواعد هرمی دوخت. زبانی است باستانی و گفتاری است خسروانی، تا در آن هنگام این را از آموزگار به کدام گزینش ویرا می‌گرفتند و گوهر پیدایی این را از او به کدام خرازی می‌سجیدند.

«آهنگ سوم» در انتخاب اشعاری است که بنابه ساسانی می‌توان در نامگذاری از آنها سود جست. مثلاً در بارهٔ ارادت کامل به دوست می‌گوید:

ما لذت دیوار ز پیغام گرفتیم مشتاقی تو دیدن ز شنیدن شناسد (۴)

در «آهنگ چهارم» غالب چکیده‌ای از دیباچه‌های آثار و نیز مطالب پایانی برخی از نوشته‌های خویش را آورده است. آنچه درین آهنگ آمده از نظر آگاهی‌هایی که در مورد زندگی خصوصی وی در بردارد، حائز اهمیت است.

«آهنگ پنجم» شامل نامه‌هایی است که برای امیران، دوستان و آشنایان خود نوشته و در متن نامه‌ها اشعاری از خود افزوده است.

### ۵. داستان نویسی:

حکایت پردازی و داستان نویسی نیز از زمرهٔ موضوعاتی است که غالب دهلوی بدان توجه داشته و اثر مشهور خود موسوم به «مهر نیروز» را در آن زمینه پرداخته است. این کتاب که حاوی داستانهای قدیم و حکایت‌های پیایران و شاهان است، از داستان آدم و حوا آغاز می‌شود و به حکایات مربوط به دوران صفوی می‌انجامد. بنای داستان‌نمایی غالب در «مهر نیروز» بر اختصار است و هر جا مناسبی دیده اشعاری به متن منثور افزوده است که برخی از آن اشعار برای همان موضوع مورد بحث مروده شده و برخی دیگر اشعاری است که غالب قبلاً آنها را ساخته بود و به سبب ارتباط موضوع دو باره آنرا در متن منثور می‌افزاید (۵)

«روزی که می‌خواستند به تخت گاه رسیده، سران سپاه به فرمان شاه تا دیروژه منزل گاه به استقبال رسیدند و نثار افشانان و چشم‌دوشی جوانان در جلو دویدند. جانشین کیان به فرجام و شکوه کمی از شهر پر آمد و به دو سه گروهی شهر و آلا میهمان را

دریافت، پدیدار هم دیده روشی کردند و به دست یوسی یکدیگر پیمان مهر بستند و در آن خرامش هم عنان و هم زبان به شهر باز آمدند:

### نظم

به روزی که پایستی از شاهزاده به ایوان خرامند غداوند گناه  
هم از شام مشعل بر افروختند امینان به کوشش نفس سوختند  
به بهشتاب شستند سیمای خاک فشانند پروین به دیای خاک  
به بازارها سوید سو صف به صف به پیروان بیدی گشودند کف  
مندان گونه آینهها ساختند که بستند گمان چشم و دل باختند

هر یک از زمینه‌های یاد شده که جنبه‌های مختلف فعالیت ادبی غالب را تشکیل می‌دهد، در ادبیات فارسی پیشینه‌ای دیراز و نظایری فراوان دارد ولی اهمیت ویژه این ادیب دهلوی در آنست که بر خلاف دیگران که هر یک در زمینه‌ای خاص مهارت داشته به طبع آزمایی پرداخته‌اند، وی در تمامی آن زمینه‌ها به استادی رسیده است و آثاری جاودانه از خویش برجای گذاشته و بدین ترتیب بر میراث فرهنگی و ادبی ملت‌های هند و ایران افزوده است.

به روانش درود می‌فرستیم و یاد او را همواره گرامی می‌داریم.

### پاورقی:

- ۱- به عنوان نمونه یکی از گزارش‌های مربوط به اوضاع زمان او که در کتاب دستور نقل شده چنین است: تا دایی که درین شهر زندان از شهر بیرون است و سواخانه اندرون، درین هر دو جا آن مایه مردم را بهم درآورده‌اند که پنداری پیکر در پیکر همی خزد.
- ۲- دانش گاوپانی، صفحه ۹.
- ۳- همان، صفحه ۳.
- ۴- وکنا، پنج آهنگ، صفحه ۹۳.
- ۵- وکنا، کلیات تنوا، نولکشور، ص ۱۵۲، ۱۵۹.

## مرآة الاصطلاح

دکتر شریف حسین قاسمی

دانشگاه دهلی، دهلی

هندوها مهم شایسته‌ای در فرهنگ‌پژشی فارسی نگذاشته‌اند. این حقیقت شناخت شده حالا نیاز به توضیح و تصدیق مزیدی ندارد (۱). در این وقت منظور اینست که فرهنگ‌پژشی موصوم به مرآة الاصطلاح بطور اجمال معرفی شود و احوال بعضی از شعرا، نویسندگان، خوش نویس‌ها، نقاشان و مقامات ارشد دولتی معاصر نویسنده که در لائلی مرآة الاصطلاح آمده، برای خوانندگان محرومی نقل گردد. این احوال، نهایی است که معتبر است زیرا که نویسنده آنها را از ماحدی اقتباس نکرده، بلکه آنچه خود دیده و احساس کرده، نوشته است. برای انعام این کار، نسخه خطی مرآة الاصطلاح که رانم حروف از آن استفاده کرده، در کتابخانه خدا بخش، پشاور بهار (هند) شماره ۵۱۰ مضبوط است. چون نسخه خطی دیگر این اثر که در کتابخانه الحسن ترقی، دهلی، مضبوط است، هم خوب استنساخ نشده، بنا بر این بعضی الفاظ که در نسخه خطی خدا بخش افتادگی دارند با خوانا نیستند. ممکن شد آنها تصحیح گردند.

است رام متخلص به مخلف، گردآورنده مرآة الاصطلاح، در سال ۱۶۹۹/۱۱۱۱ دیده به جهان گشود (۲). اهل خانواده‌اش وکلای دینار بودند. رای گنجیت رای پدر بزرگ مخلف و راجا هردی رام پدر نویسنده ما افرادی با نفوذ بودند، راجه هردی رام (متوفی: اوایل صفر ۱۱۳۷/۱۷۲۴) وکیل مبارز الملک سر بلند خان بهادر (متوفی: ۱۳ دی القعدة ۱۱۵۴/۱۷۴۱) (۳) و همچنین یکی از عموی مخلف راجا دیا رام وکیل اقتصادالدوله قسیر الدین خان چوچ بهادر (م: ۲۵ جمادی الاولی ۱۶۳۸/۱۷۲۵) (۴) بود.

رای، کجیت، رای، بقول خود مخلص، با سیر و شکار، اشعار آنداز و یازان، رنگی، بر از گل‌های گلزار، خلافت، از اوایی داشت، مخلص هم در سن بیست و یک سالگی در سال ۱۷۱۹/۱۱۳۶ وکیل اعتمادالدوله قمرالدین خان وزیر محمد شاه پادشاه نعموری هندو (۱۱۴۱، ۱۱۶۱، ۱۷۱۹، ۱۷۲۸) شد. علاوه بر این مخلص هم وکیل عبدالصمد خان (نعموری) ۱۰ ربیع الثانی ۱۱۵۰ (۱۷۳۷) شده بود. (۵) مخلص، باوجود مسئولیت‌های گوناگونی رسمی خود، موفق شد، بنا بر علاقه صمیمی با ادبیات فارسی و تاریخ هند، آثار زهر را بجای گذارد:

کلمت‌ست اسرار، یدایح و قایم، بر آة الاصطلاح، رفعات، سفرنامه، چمنستان، هنگامه عشق، کارنامه عشق، بری حاله، مرقع تصویر، دیوان، خجنگ اشعار، روزنامه احوال. هیچ خطی بخشی از این آثار مخلص در کتابخانه‌های هند و خارج از هند نگهداری می‌شود و سفرنامه او بچاپ رسیده است.

سید مصلوب‌آبادی (نعمونی ۱۱۳۳/۱۷۲۱) و سراج‌الدین علی‌خان آروزی (۱۰۹۹، ۱۱۲۹، ۱۷۸۷/۱۷۵۵) از جمله استادان مخلص در زبان و ادبیات فارسی می‌باشند. (۶) مخلص اشعار زیادی از خود در جاهای مختلف در مرآة الاصطلاح حساسه‌های گوناگونی نقل نموده است. در جایی مخلص قول کامل خود را آورده که در بابت نقل می‌شود تا بتوانیم مقام مخلص را در شعر به آسانی و نا حدی تعیین کنیم:

حسن او آفت جان بود بسی دانستم	منته پرداز جهان بود بسی دانستم
زلف تو خط صمیم آفت جان من شد	مار در حیرت جهان بود بسی دانستم
دیدم امروز بهشتی ز گل و مل معمور	خانه پیرم مغاک بود بسی دانستم
هر لب تشنه زدم بوسه بنیاد دهش	چشم تو رنگی نگران بود بسی دانستم
دل که کردم بر زلف کسی هم مخلص	حاصل هر دو جهان بود بسی دانستم ۱۷

بهر صورت خوشگو درباره شعر مخلص گفته است که: «بهر کیف شاعر سعی تلاش و هوش زیادی مثل او در این هنر زمان کم‌یاب است. بیشتر دیوانی به مشق طرز



میرزا مصائب فریفته داده، الحال به طرز میرزا رفیعی دانشی شعر می گوید و به ازو سرالجام می دهد.

آلند رام مخلص در سال ۱۷۵۱/۱۱۷۴ در دهلی درود بحیات گفت

مرآة الاصطلاح اثر بسیار حالب مخلص است. چنانکه از خود عنوان و تسم این اثر مفهوم می شود. مخلص در این کتاب اصطلاحات فارسی را گردآورده است. درباره این که مخلص این فرهنگ را چرا تألیف کرد، خود گردآورنده پاسخ این سوال را چنین داده است:

ایر خلافت فرهنگ نویسانی که بتحریر لغات قدیم مصروف بوده، به تحقیق مصطلحات فارسی گویان نازم، توجهی ننموده اند، در حل معانی آن رساله رنگین تر از اوراق لاله مرقوم نباید نمود، کسر معنی بعیان هست ستم و روزگاری دواز استخوان شکستم. (۸)

مخلص تا سه سال در گردآوری اصطلاحات و تحقیق آنها از اهل زبان یعنی ایرانی ها که در هند زندگی می کردند، زحمت کشید.

هم اصطلاح را با توضیح و تشریح لازمی آن روی ورقه کشاخذ می نوشت و بقول خود او: «چون مرور اُلهام حزوی چند فراهم آمد، گفتم که از حال این جواهر پاره ها ثانیل نباید بود» (۹) و بالاخره در سال ۱۷۵۸ هجری مرآة الاصطلاح مسورت نهایی داده شد. مخلص که شاعر هم بوده، سال تکمیل این فرهنگ را در قطعه تاریخ زیر گنجانده است:

این لسخه را که نامش مرآت اصطلاحات تألیف چون نمودم در بهترین ساعات کتک سخن طرازم تحریر کرد مخلص تاریخ اختتامش تحقیق اصطلاحات (۱۰) مرآة الاصطلاح، بنایش بر حروف تهجی است. بعد از اصطلاحات، امثال فارسی هم گردآورده شده است. مخلص بعد از توضیح هر اصطلاح شعری بویژه از شاعر ایرانی بعنوان شاهد آورده است. بعضی شعرایی که مخلص از آنها استناد کرده، عبارتند از: شفیع اثر، محسن تأثیر، قاسم دیواند، سرور ذکی ندیم.



مصباح‌خان راضی، محمد سعید اشرفی، ملا علی خاوری، محمد علی سلیم، آصف خان جعفر، بیدل عظیم‌آبادی، سراج‌القیس علی خان آرزو و غیره.

برای توضیح روش کار مخلص در این فرهنگ باید تا مثال در زیر آورده می‌شود. دوبارهٔ ابر نیسان نوشته شده:

ابری که در فصل بهار باره و مشهور است اینکه برآورد از آن پیدا می‌شود، رخصی دانش گوید:

تا که را سیراب کنی ای ابر نیسان در بهار

قطره تا می می‌تواند شد چرا گوهر شود (۶۱)

دوبارهٔ آب برآئینه ریختن آمده:

و سم ایران است که در قفای عربزی که سفر می‌رود، آب بر آئینه ریخته تا سلامت آید. محسن تأثیر گوید:

رفتی و گریه بحال دلا حیران کردم آب بر آینه ریخته قفای سفری (۶۲)

مخلص هم به مآخذ خود برای مرآة الاصطلاح اشاره می‌کند. آئین اکبری، اکبرنامه، مآثر وحیدی، امثال مرزا محمد قزوینی، منتخب التواریخ بدایونی، وقایع شیخ علی حوزی، حجت ساطع تالیف ملا ساطع، تذکرة مصراآبادی، نامه ابو طالب کلیم، فرهنگ جهانگیری، عالم آرای عباسی، نامه‌های نادر شاه به مقامات هندی، ذواویین متعددی شعری فارسی ایرانی‌الاصول از جمله مآخذ مخلص هستند.

امثال مرزا محمد قزوینی اثریست دارای اهمیت زیادی. مرزا محمد قزوینی نسخهٔ این اثر خود را از ایران به عنایت خان آشنا پسر ظفر خان احس استنادار کامل و سپس کشمیر و سرپرست و مربی صاحب دو هند، فرستاده بود. متأسفانه این اثر مرزا محمد قزوینی غالباً مغفودالامر می‌باشد. علاوه بر این مآخذ، مخلص بارها نوشته است که او مفهوم اصطلاحات را از ایرانی‌های پامواد و ذوق سلیم تحقیق کرده و بعداً شامل مرآة الاصطلاح نموده است. مثلاً مخلص اطلاع می‌دهد که این معنی از خدمت شیخ محمد علی حوزی بتحقیق رسیده. بسط زیر مخلص در مرآة الاصطلاح ترجمان

روشن کتاب گردآورنده در فرهنگ مورد نظر می‌باشد که:

«اصل حقیقت اینست که آنچه نزدیک اسانده معقول است، و در کلام خود

آورده اند، محال می‌توان استعمال کرد، نمی‌توان قیاس را دخل (۱۳)»

مستحضر شدیم که شعری فارسی در هند خواه آنها ایرانی باشد خواه هندی، در آثار منظوم و منثور خردشان و افقهای هندی را بنگار برده‌اند. بدیهی است که برای ایرانی‌ها که با این واژه‌های هندی آشنایی ندارند، مفهوم آن دشوار است. درباره استعمال الفاظ هندی در آثار فارسی، مخلص عقیده دارد که تنها استادان و اشخاص برجسته زبان و ادب فارسی می‌توانند انقباض هندی را در نوشته‌های فارسی خود بکار برند و دیگران محارر نبینند که این استکباری را بر خود آورده‌اند. مخلص گفته است:

«واضح باد اعتقاد بعضی اعراف است که لفظ هندی را در شعر فارسی استعمال نباید کرد که شعر از رتبه می‌افتد. حال در شعر مستطور (یعنی شعری که مخلص معبران شاعری آورده است) (۱۴) چوری همچو کسب زبانشانی استعمال کرده و همچنین ملا طغرا (الفاظ هندی در اشعار خود بسیار دارد. غرضکه اینها برای آسمان و ستمیان است، بر اهل لغت که از عهد برآیند، جایز است. (۱۵)

اطلاع داریم که در حیات مخلص، نادر شاه به دهلی حمله نکرد. به اهل دهلی بنا بر این حمله نادر لطمه شدیدی وارد آمد. مخلص هم تحت تأثیر این حمله و ویرانی دهلی گردید ولی او متوقف شد که امان‌نامه‌ای از نادر شاه دریافت نماید. در ضمن توضیح ششاق، مخلص درباره این امان‌نامه اطلاع می‌دهد که:

ششاق دست برد عیاران رندانه است، چنانچه در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و یکم هجری که شاه حسینیه فرمانروای ایران به هندوستان سلطه شدند (۱۶) بعد از رسیدن به شاهجهان‌آباد، راقم حروف و قلم امان که در باب نمود از دفترخانه همايون شاهی حاصل کرده بودم، موجود است. بر پیشانی ظاهراً به خط عهدالباقی خای وریر، عبارتی که در ذیل بقلم می‌آید، مرقوم است. عبارت رقم: (احدی از غازیان تصرف فرین کامصطاب دین، دست‌اندار و ششاق به احوال عارض و کسانی او عايت به

همه جهت در امان دارند.

مرآت الاصطلاح مرآت‌های گوناگونی دارد. در بعضی موارد گردآورنده در ضمن توضیح اصطلاحات فارسی، اصطلاحات هم معنی و هم مفهوم هندی می‌آورد. مثلاً این اولین اثری است که در آن معنی و مفهوم اصطلاحات فارسی با شواهد خاصی به هندی داده شده است. مثلاً درباره طرّه ایران و طرّه دالان آمده که:

هر دو عبارتست از چیزی که پیشروی عمارتها از سنگ یا چوب می‌سازند. یکی خود بنا بر خوبشمایی، دوم جهت محافظت عمارت از بادش، و هندی زبانان آنرا خنجره نامند.

و همچنین درباره چتر می‌نویسد که: بمعنی نخعی است که محکم بادشاهان یا امرا، نظام در هر منزل او را مواری دهند تا بعد از قطع راه کنند و خبر ضروری برساند. مثلاً داکه چیرکی هندوستان، و این لفظ به معنایی که نقل آمده، زبان رد اهل ایرانست چنانچه در اکثر زبانها که نادر شاه فرمانروای ایران به هندوستان فرستادند، این لفظ مرفوم بود و راقم حروف مطالعه نموده.

مخلص به تنها اصطلاحات هندی را که هم معنای و مفهوم اصطلاحات فارسی است، آورده بلکه بعضی ضرب الامثال هندی را که تقریباً ترجمه ضرب الامثال فارسی می‌باشد، هم آورده است. مثلاً در ضمن توضیح از دیگر دست صدا لعی آید، ضرب المثل هندی آورده که تاوی این پاتنه سے نہیں باچی.

مخلص در ضمن توضیح اصطلاحات و امثال پیشی آمده‌هایی را نقل کرده که برای تاریخ اجتماعی هند و جزیره هندی حایر اهمیت فراوانی است و نظر بر این که این اطلاع در حاشی دیگر یافت نمی‌شود، آنچه مخلص یاد‌هایی که افلندر هرچه گوید گفته گوید، آورده، باید اساس کلام دومین تاریخ اجتماعی هند آندوره قرار گیرد.

در ضمن توضیحات فارسی درباره اصطلاحات، مخلص احوال بعضی شعرا و نویسندگان و رجال را هم داده است. بعضی از شعرایی و مقامات دولتی که احوال آنها در مرآت الاصطلاح آمده، در تذکره‌های شعرا و مآخذ دیگری معرفی شده‌اند و

بنا بر این مؤلفان گفت که مراة الاصطلاح ماحذی مفید و منحصر بفرد برای احوال این افراد است.

بسیار گل‌ها در هند، بازی‌ها، فقر، فرقه‌ها، روابط امرا و مستعبدان، اوضاع ادبی، سازعمای علمی و ادبی مابین ادبا و شعرا در هند در زمان خود پیوسته، ظهور یافته‌ای در دلی، و ترجمعات مختلف دارای اهمیت تاریخی و اجتماعی که در مراة الاصطلاح گنجانیده شده، اهمیت این اثر محقق را متصاعف نموده است و مراة الاصطلاح را شکل و سرتی و اثر المصنوعی داده است. بعضی روایات و سنن و بازی‌های ایران در خود هند هم رایج شده بود.

مثلاً مخلص دربارهٔ بیضة الزمان اطلاع داده است که:

بیضة را گویند که در حشر نوروز، رنگین و منقش ساخته بدان بازی می‌کنند. این رسم از رسم‌های سقروی ایران، به هند نیز اهل ایران دور نوروز بعمل آورده. رانم مسطور در عهد محمد فرج‌سیر مادشاه شهبه بخانه نواب تقریب حاکم مرحوم که دیوان خالصه و شاعران بود، و والد ماچندم مدار علیه بخانه خان مسطور بودند، این بازی تماشا کرده.

اشاری همانند مراة الاصطلاح بایم با توجه و علاقه‌مندی تصحیح گردیده بچاپ رسانده شود. این اثری است که نه تنها فرهنگ اصطلاحات و لغت الامثال است، بلکه تاریخ اجتماعی هند و ایران، تاریخ سیاسی، تاریخ ادبی، روابط بسیار نزدیکی فرهنگی و ادبی هند و ایران می‌باشد و بر ما روشن می‌سازد که ما در هند تا چه حد زیادی از فرهنگ ایرانی اقتباس کرده‌ایم و در بعضی موارد چه ترمیماتی در بعضی سنن ایرانی بعمل آورده آنها را روحیه و شکل هندی داده‌ایم.

علاوه بر این بعضی سنن هندی به ایران رسیده آنجا رواج گرفتند. مثلاً مخلص در ضمن احوال خان ابوجعفر اطلاع می‌دهد که:

خان مهربان ابوجعفر خان سلمه الرحمن که از خوبان زیاده و در عالم اخلاصها بگانه است، بعد از میلک شدن شاه فلک جهان نادر شاه به هندوستان به ایران رفته و

بار آمده نقل می‌کردند که بعد از معاودت شاه جمشید از هندوستان به ایران اعزّه ولایت هم پاشی را شکیه می‌گویند بلکه حالا همی مستعمل است و نیز پاشنگ که بران خواب می‌گفتند پیش ازین در آنجا رواج نداشت، حالا اکثر اهل بقاء با استعمال دارند. اکنون شعراء نویسدگان و رجال متأخوذ از مرآة الاصطلاح

(۲ ب): مستند نقلی سلیم که در عهد شاهجهان پادشاه از ایران به هند آمده صاحب دیوان است.

(۳ ب): مرزا دکنی، یکی از امرای شهشاه آسمان میراث نادر شاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰) ۱۱۷۹۷-۱۱۷۹۷ است. بنابر مقرب و راه سخن درست دارد. می‌گویند که خطی پاک طبع و منورده افروز است، و باوجود فقرت هیچ خدمتی از خدمت شاهي اختیار نموده، فقط به مصاحبت اکتفا کرده، و بعضی جهت تدبیر تخلص می‌کند.

در سه یکپار و یک حد و پنجاه و یک شهری که شاه فلک بارگاه به هندوستان حلق شدند. مرزا شعراء بودند. دیوان مختصری فریب دو هزار بیت دارد. راقم منظور دیده.

(۴ الف): اب در چشم ندارد یعنی شرم و حیا ندارد. مثلاً ساطع کشمیری در تحت ساطع نام نسخه مختصری که در تحقیق اصطلاحات نوشته و آن گویا که انتخاب برهان ساطع (۱۶) است، این معنی نقل کرده، و طرفه ایست که اشعار سند هیچ جا مرقوم نمانده و مثلاً ساطع شاکرد داراب بیگ حبیب است، و دیوان مختصری دارد، و در عهد پادشاه فرخسیر (۱۱۲۳-۱۱۳۱/۱۱۳۲-۱۱۷۱۹) او را دیده بودم. منصف دار بود، و قدری در کشمیر جاگیر هم منخواه داشت، و برای کارهای خود در کشمیریها (دادگاههای بومی) آمد شد می‌کرد، و مصروف مدح امیرالامرا بهادر (۱۷۸) و حد خلافت جان (۱۰۹) که هر دو این امر ذوقی به شعر داشتند، بود.

(۵ الف): یک خلافت جان سید تخلص می‌کرد و ظاهراً صاحب دیوان است.

(۶ الف): امیرالامرا بهادر که در عهد سعید شاه پادشاه به پایه نخستگری رسیده بود، طبع مؤذنی داشت. گاه گاه فکری هم می‌کرد، این دو بیت از امیرالامرا بهادر



است.

سحر خورشید لور از سرگز گویو می آید. دل آینه را سازم که بر روی تو می آید  
 تصویرم سحر سیاهی بهار قسم بیگه قسم، عهد قسم، هزار قسم  
 (۲۱ ب): امیرالأمرا جماعه ای از شعرای ایران و هند ملازم داشت.

(۲) محمد یوسف منتخلص به نکتت مخاطب به سحر خجای که از شعرای  
 هندوستان بود، و در عهد عالمگیری پادشاه (۱۱۱۸-۱۱۲۵/۷-۱۷) همراه  
 ام القادر خجای بهادر (۱۲) سر می برد، و در عهد پادشاه با محمد شاه غازی در سر کار  
 بود صاحب المصنوع الدوله وزیر المملکت قهر الدنس علی بهادر نصرت جنگ دام  
 قباله (۲۱) ملازم بود. شعر بابت اثر را که از محمد سعید اشرف در منظور صدر بقلم  
 آمده (۱۲۲) از مدنی منته نام خود می خواند. محبت با نای بی محابایی بود و غریب لطفه  
 زبان و حافظه داشت. چندی سال است که فوت کرده، عذابش بسیاراد فقیر مگرو با  
 او صحبت داشته

۸۸ صدآ آرزو به معنی امید و تمنایت و نیز تخلص جان صاحب سراج الدین غلی  
 جان سلسله الرحمن است که فقیر را از سی سال به خدمت ایشان منزله از ریا اخلاصی  
 است برورتر از حیل جهان. اکنون همه نام نامی ایشان برسان قلم گذشته، پاس آداب  
 محبت انسانی آن می کشد که مظهری چند در این مقام تحریر سازم و به سبویه  
 انورذبی از کمالش به آرایش این صغفه پردازم.

... رنگی رنگ و بر سراج الدین غلی جان آرزو، ذات ستوده صفاتش آرایش اوران  
 لیل و نهار و رب صغفه دورگار است. چون قلم به دست می گیرد، چمن می نگارد، و  
 هرگاه به خواندن اشعار سحر آثار توجه می برساند، به رنگ غنچه های نسیم زده،  
 دلها را به وجد می آرد. چه مظهر خط شکسته اش با عشق بیجان چمن به سر زلفه حرف  
 می زند و مصرع رنگین غزل رنگین شاخ گل را سق رنگینی به یاد می دهد. اگر باور  
 نداری، رجوع به دیوان سحر ببالشی کن تا از معانی رنگین در هر بیت جمعی به  
 تماشایی و در هر مجموعه باغ مصرع بنا بر مضامین بار که از معنویان الجمعی



میر، فرمائی، از آنجا که صاحب قطرت خداداد است، در علم، هنر و لغت و عروض و  
 من تاربخ و موسیقی، میر استاد است. مصروف پلاس انسانی‌هاست و عاشق صحبت  
 ارانی‌های عیش است که رنگ شهر آشناست و برنگ بهار بعد سالی خلوت آرا،  
 (۹ الف) یعنی کمتر می‌پردارد به احوال مشتاقان مبحور مگر گاه‌گاه دگوشه ایروی  
 سان هلال عید، آن هم از دور، حتی آملی سلامتیش دارد. اما بر اثبات دعوی آنکه دارد،  
 غزلی از فکرهای خان صاحب خود به قلم می‌آورد:

### غزل

یافتوت را که پیش لب بار رنگ نیست      نگذاخت از چشمم دلش مگر زسنگ نیست  
 فریاد دل ز مستی عشقت غیر دعد      آواز پای فیل بیجز شور زنگ نیست  
 بارب زباده زمین نه پستندی خرابیشی      مسکین دل من است دیار فربنگ نیست  
 ای شوبه زعفرانم چرا آب می‌شود      آواز شبیه است صدای فنگ نیست  
 در لب بهار عشق که خون جوش می‌زند      غیر از شکست ونگ گل نیم رنگ نیست  
 سر هوشی که نا به نیامت می‌رود      کیفیت خط تو بود کار بنگ نیست  
 پست و بلند دهر طبعی است آرزو

موهان مطلب چر آره به پست نهنگ نیست

(۱۹ س): قریشی خان آمد (۲۳) ذات منوذه صفات ایشان انتخاب جریده روزگار

و آرايش صفحات نيل و بهار است. ما وجود امارت از كمال می‌دانی و بی‌پروائی در  
 مجمع هنر و نشاط و محفل شعرا بی‌مضایقه تشریف می‌فرمایند و به آب و رنگ  
 آنها می‌افزایند، و طرفه اینست (که) در گل زمینی ایوان شور و تما یافته‌اند، در راه  
 هستی (یعنی برحیثی هستی) دستگاهی رسا دارند، و اکثر اوقات به بزم آرای و لحاظ  
 پیرایی توجه می‌کنند. راقم بطور از سی سال در خدمت ایشان احلامی دارد شعری  
 چند از دیوان رنگین بیان ایشان به قلم می‌آید:

سراسر هیچ مهر و ماه گردیدیم دنیا را      ندارد منزل آسمانی ویدیم دنیا را  
 فاصد بر میان دمای ما را      بی‌گناهی آشنای ما را  
 دیده‌ات بر من بی‌خواهد گریخت      هر کسی بر بی‌کسی حراقت گریخت

(۳۳ الف): (آمد علی خان متخلص به سخا که در عهد سلطان حسین صفوی  
(۱۶۲۲، ۱۶۵۲/۱۶۸۶) که حتم الحلو که سلاطین صفویه است، حاکم بادر لار  
بود. خان مذکور خیلی خوش فکر و خوش صحبت و صاحب انصاف کسی بود، و از  
امرای عالی‌رتبه ولایت بوده، چون بنا بر شورش افغان سلطنت ایران برهم خورد، در آن  
آشوب و فترت خان مذکور به هندوستان آمد و مدتی در اکبرآباد بطور خود می‌بود،  
بعد ازان به موجب طلب پسران الملک ببادر (۲۶) به شاهرهان‌آباد رسید و به تلاوت  
حسرت ظل الله محمّد شاه بادشاه غازی مستعد گردیده به همراهی در هزار سوار  
منصب یافت. آخر کار غلامان نمک حرام می‌پوش ساختند (۲۵) و سرمایه‌ای که  
داشت، از میان رفته و مال دین و دنیا برای خود اندوختند. راقم مخطوط (را) اگرچه  
اتفاق ملاقات با خان مخطوط نشده بود، لیکن اشعار خود را حسب الطلب پیش خان  
مذکور فرستاده بودم و ایشان نیز چند غزل خود فرستادند.

(۷۱) هری سنگه تیرانداز: راجه هری سنگه نام برهمنی بود از ساکنان پرمگنه  
سایکوت مصاف صریحه پنجاب که در فن تیراندازی و علم مجلس نظیر نداشت...  
خدمتگاری داشت همویی نام یکایک مصوم فارسی و بای سکور فارسی. او  
بوسانگشت قدری موم گذاشته بالای آن دال بخود و بر سرش دانه برنج می‌گذاشت و  
رو بروی راجه می‌استاد و راجه در عافه کمان می‌آمد. اوّل برنج و بعد ازان دال و ازان  
پس موم از سرانگشت او برمی‌داشت، نه راجه غلط می‌کرد و نه آن ظالم خدمتکار همزه  
در ایرو می‌زد. آنم بر علم مجلس، راجه فارسی نخوانده بود، لیکن نوعی در فارسی  
عرف می‌ده که اهل ایران تحصیل می‌کردند و اشعار مناسب و رنگین از هر قصه  
بسیار بیاد داشت و خیلی بدود و مزه می‌خواند، و کت و دهره انواع شعر به زبان  
هندی( خودش می‌گفت و انواع بازی که چوب و شطرنج و برد و غیره باشد، خوب  
می‌دانست) به‌تخصیص چوپر که در آن دعوی داشت، نه ملّی و نه جاگیر و امیرانه  
معاش می‌نمود. هفت شعر فقط زیر ترشحانه‌اش باورند، از همین دیگر قبایم باید  
فرمود. موصی‌دان مقدری بود و قوالان و زبان رقاص نوکر داشت. وکلای زمینداران

مثلی را تا و غیره همیشه پیش از حاضر می‌خواند و با صداهای ملطفت مثل ویر و میر بخشی را خوانده و بی‌نگارانه بر می‌خورد. شخصی بود و معاشی می‌جوید که عالمگیر پادشاه از بهر و منصوبه او اندیشیده حکم اخراجش از لشکر معالی بخردند و این هرگز از اردوی گنجشاه دوری پادشاهان که چندی در این دولتخانه اقامت کرد و آخر کار معشای خان که لایق اکبرنامه بود و در عهد بهادر شاه پادشاه خطبات خان عالم و خدمت عالی مقامی داشت. بخرام اقدس رسانیده غفر جرایم او را بخشید و خان مخصوص طلبید. در آستان عهد بهادر شاه کارش به پیریشانی کشید. چنانچه صاحب و قله حد استعداف منظر این محبت را بی رویه روز از سر کار خود مطهرین مملکت عروج رعایت می‌کردند و تا شریف بردن پادشاه مذکور به دکن و ملای مراجعت کردند به اکبرنامه رسید بود. چون از اکبرنامه پیشتر کوچ شد. راجه سار پشایی که پادشاه در شهرآباد و شانجا حد چندی در بخت حیات سپری کرد.

(۴۶۱) احوال محمده احسن صامع محمده احسن که خانی از ادبیت و اعلیت بیست و سیرة راجه نوره من است که در عهد شاهجهان پادشاه منصوبی شهر به و غیره محاللات خالصه شریفه بود. منقش سخن بیایدی رسانیده و در خدمت اکثری از راجه‌های ایران رسید. حالا همراه امارت مرثیت توان عظیم الله خان بهادر می‌باشد این هر دو شعر ازوست:

چون کسم عزم بیرون آمدن از طرف چین / عبداللہ و یکجا بیروی، آواز کشد (۴۶۲)  
 (۴۶۱) س: شرح هدایت الله خوش نویسنده اعلی، مشبع پاد هدایت الله که پیش از این مدتی مسند در مرقه خوش نویسان در سرکار نواب صاحب سیف الدوله غلام الصمد خان بهادر دکن جنگ (۴۶۵) مغرور سرور باشیار ملایم بود. از چندی (۴۶۳) الف: به حسب نسبت به شامجهان آباد رسید و با رانم عروف آشنا گردیده. عنوان دلچسپی است. خانی از ادبیت و غربت نیست. عطف تعلیق را خوب می‌نویسد. منقش سر زلف محبوبان است. و قطعه‌های قطعه بهشت بهرین خط خوبان، چنانچه چند ورق که معطش در مرقع دارم، گواه این دعوی و شاهد این معنی است. سحر و دیار

بروف کنار می‌آورد که اکثر حلی است و غیر حلی در اعمال بازار کیش به رنگ افشان به فلم بی‌شگاف می‌نگارد:

نمایش وقت دیدن قدرت او رنگها دارد

(۱۳۱) الفدا اقدام خط شکسته بسیار است. در هندوستان کفایت خان و اشرف خان این خط را خوب عوشتند. چنانچه قطعات ایشان سرمشق اهل این فن است و حال آنکه سید محسن بک هزار و یک عهد و پیمان و هضم است، سید خان خوب می‌نویسد و بازار صاحب عبدالحمید خان که دیوان فن و از قدیم مهربان بر احوال راقم حروف اند. بوی شوق به این خط دارند و خوب می‌نویسد. قطعه‌های نوشته این هر دو بزرگ در مرقع فقیر است.

(۱۳۲) بی بی هر کس که نامش در مطور صدر منظور شده، از جوانان روزگار و صاحب مروت و وفادار کسی بود. به عهدگی معاش می‌رسود. چنانچه سر کردگی (۱۳۳) الفدا پاسبان سوار در حاکم ملو الملک (۲۹) ناظم کامل مترجمی بوده و باشیاعت سخاوت جمع داشت.

نایده پوشیده ساد که سخاوت لازم جوهر شجاعت است. زیرا که مستطای موشه شجاعت خالصشانی است که بهترین سرمایه سوداگران شهرستان رندگانی است. پس آنکه او را در بدن و ایشار نقد جان مضایقه باشد، ظاهر است که نزدیک او نشاندن زر و سیم در ژاژ نخواهد بود.

هر تمسیر عسکری درین مرقع بود که همیشه با دو صد کس طعام می‌خورد. چنانچه هرگاه می‌خواست بر سر طعام بنشیند، تقاضا می‌کردند. اکثر اوقات اتفاق افتاده که فصل خبر بود و همه به انعام رسیده و دایقه آن مرد بزرگه ملذذش آشنا نگردیده، زیرا که تا آن قدر میسر نبود که به همه کس برسد، بران صاحب مروت خوردنش حرام بود. فرضی که قلندرانه و بی‌تکلفانه می‌زیست و مصروف بود (در) دلجوئی و شگفته روئی و در صلاح و تقوی غلبه داشت. در سال ششم جلوس محمد شاهی که از پیشگاه خلافت مبارز الملک سرلند خان از تغییر حامد خان بهادر (۳۰) به صاحب سربگی

احمدآباد سرپلند شده، مسود اوراق به تقریبی و تحقیق تا متهورا همراه بود. متصل به دایرة رای مذکور غیمه زد. در آن ایام از آن صاحب اخلاق رضا حوینها و نگونی‌هایی مشاهده نموده که مقدور بشر نبوده مطلق شداید و لعایت سفر کشیده نشد. نوکرانش زیاده بر نوکران خودم خدمت می‌نمودند و بنده فرمان بودند.

اوقات آن مرد بزرگ تا مصروف بنامی مواتب نوکری بود (۱۳۳ ب)، تا صحبت ارباب کیمان، علم به و شاعر و نسخه متبرکه گیتا همیشه در مطالعاتش می‌بود. هنگام سواری آن را آوازی بر موش می‌نمود. مختصر معید هرگاه مبارزالملک به سرحد احمدآباد رسید، و قوج غیم دکهنی که در آن ایام به ملک احمدآباد انتشار داشت، به ایسا و اغوای احمد خان با قوج هراول دویچار گردیده جنگی صعب درمیان آمد و کار از شیر و فنگ گماشته به خنجر و حمله هر انجامید. بر قوج هراول شکست افتاد. این صاحب غیرت در معرکه مردانه قدم افشوده جان داد و سرخ روشی حاویه حاصل نمود و چون بعشش یافته نشد، چه عجب که با پیکر عنصری سفر عالم بالا اختیار نمود و رای مذکور کیسری بدهاون (ملقه ای از هندوان) بوده.

(۱۳۲ الف): خان ذیشان مسقدر محمد خان (۳۱) دیوان صوبه پنجاب که بیست و هشتم ربیع الآخره سده بیست و هفتم جلوس محمد شاهی به خافه راقم حروف آمده بودند، خان مذکور در عهد محمد شاه بادشاه غازی به ایلچ گری از هندوستان به قلمرو ایران رفته بودند و این خدمت را بخوبی سرانجام دادند. (۳۲)

(۱۳۷ الف): حکیم الملک شیخ حسین (۳۳) متخلص به شهرت، اعظم شاهی که در حب کمال خود هیچ کس را موجود نمی‌پنداشت، می‌گوید:

یک نفس واشدنی داشت دلم گل رد و برد / مصرع ناله ز من بود که بلبل زد و برد  
و حکیم الملک صاحب دیوانست و عمر درازی یافته بود و به عزت کسی بوده و در فن طبابت مہجاش داشت. شش هفت سال پیش از تحریر این نسخه و بیست حیات سپرد.



(۱۳۷) راجه دراج جی سنگه حکمران اسیر (۱۳۴) (۱۳۸ الف) صاحب مظهرت بلند و در نوع خود اقبال‌مند بود و در علم نجوم هندی مهارتی تمام داشت و به اهتمام صاحب‌کمالان این فن چه هندی و چه فارسی راجه سخته و لنگها صرف این کار سموده چنانچه - صد در شاهجهان‌آباد به جی سنگه پوره سموت اعرای چشم تماشاچیان است و در عوام محترم نام دارد (۲۵) هر چند راندان و آفرینان می‌گویند:

تو کار زمین را بکسر سلطنتی که بر آسمان اسیر پرداختی  
لیکن از سر انصاف باید گذشت. جای نموده است و هنوز تمام نشده بود که کار راجه تمام شد. چه در سال بکهارا و بکده دند و پنجاه و شش هجری به مرض استمقا درگذشت و کور اسیر سنگه پورش به سفت و خطاب و زمینداری پدر از پیشگاه خلافت و جاه مراجعاز شده.

۹۹۹ الف: ارادت خان مخلص به واهیج (۲۲) سیرۀ ارادت خان جهانگیر شاهی بود و در عهد فرخ‌سیر پادشاه شهید او را به خدمت عارف کامل مرزا عبدالقادر بیدل دیدم. ایوان می‌خورد و کلیاتی قریب به هزار بیت داشته باشد. (۱۴۹ ب): صاحب طرز است. صوفی مشرب بود و دهری‌های بلند در شعر و نیز در تصوف داشت. یکی از اهل اعرای معصم خان حاتم‌خانان (۳۷) بهادر شاهی که الهامات معصی نام رساله از حواله گفتگوی مفوض نوشته، ایشان برده‌اند، و به جای اسم الله دیوان ایشان این بیت دارد:

خیال خویش کمالیست سر محلام خدا شدش ز آیه فانی مصورنه طغرا  
کلیات ایشان که اکثری از خاتبه‌اش مرین به خط ایشان است فقیر دارم.

(۱۵۲ ب) معزول خان اسیر (۳۸) از خوش فیکران ایران است. فقیر به صحبتش رسیدم. در عهد پادشاه شهید فرخ‌سیر خدمتی از خدمات ینگالا گرفته بود. بعد از آن احوالش معیوم شد. این بیت که نوشته می‌شود، نیز از رباعی اوست. بیت اولش به خاطر نداشتم.

دانشته بموی ما فرستاد بهی یعنی که هنوز مایه الربطی هست



(۶۵۳ الف)، حاجی فولاد خان (۲۹۱)، حالا که سال یکهزار و یک صد و پنجاه و هفت هجری است، از پیشگاه خلافت و جاد حاجی فولاد خان به خدمت کوفتوالی رسد، سعادت و دارالخلافت شاهجهان آباد مأمور است و از سر انصاف نباید گشت که آنچه شرط فیه است، در این امر دارد. پس در حلقه صحبت مذکور او بمیان آمد، یکی از اشرافان که مهنی یار خروج داشت، و دلخواهش سرانجام نمی یافت، نیز حاضر بود. پس به شکایت حاجی کشود و گفت که مرد درخت و صحبت است، چه بگه سال است از برای دوازده مقله خراف و سرگردانم و انجام نمی گیرد. ظریفی گفت: زری در کارش کن تا کمالات صورت پذیرد که مشهور است:

زر اگر بر سر فولاد نهی لرم شود

(۶۶۰ ب): فقیر ما فصاحت خان راضی ملاقات کرده بود و خان مذکور شاگرد محنت داراب بیگه جويا و از حلقه پاک کشمیر حنت نقیر بود و به طرز ابهام شعر می گفت، صاحب دیوان است چنانچه پیش فقیر هست.

(۶۶۱ الف): مرزا هاشم متخلص به محزون، نواده نواب وحیدالزمانی است. (۲۰۰) در حال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری عالی شاهان محنت صالح بیگه (۲۶۱) و ملا عزیز که از حبات شاه حمزه نادر شاه قزاقی ایران برسم ایلچی گری با اسپان عربی به درگاه آسمان شاه محنت شاه مادشاه غازی به شاهجهان آباد آمده بودند، مرزا هاشم مذکور به خلافت و قایم نگاری همراه بود. خوش صحبت و رنگین بیان و کویقه صاحب دیوان است. در ایام بودن شاهجهان آباد میانه مرزا مذکور و خان صاحب قزاقان خان امیر بنای اخلاص و اتحاد استعجاب تمام داشت. روزی مرزا مذکور رباعی به ایشان نوشته فرستاده بود. ایشان نیز رباعی در جوابش گفته فرستاد. چنانچه هر دو نوشته شد:

### محزون

مستم چندی چو عسلیدان به چمن      بی عشق نیافتم گلش در گلشن  
از لاله ز داغ دل او برسم      گفت از دل خود پیری حال دل من

## امید

تا شمع وجود یزیدو افگش نشود غلظت کشفه تن وادی ایمن نشود  
 دل هست به اسوار شعلی محتاج این غلظه به بکه چراغ روشن نشود  
 در همان ایام مرزا محمد هاشم مرلی طرح کرده بود و فقیر مخلص نیز بینی چند  
 در آن زمین گفته بودم، هر دو از عالم بادگار مرقوم می گردد:

## محزون

حور دمن فایده و من در میر مهتاب هنوز باز آمدن بر سر مالدین و در خواهم هنوز  
 (۱۳۱۵ هـ)

کی حبال دشت روز می رود از دل برون جوش دارد در میان خم می نام هنوز  
 می نو بر جایی قرارم بیت از طبعان عشق غلظه بر دوش محبت همچو میلانم هنوز  
 گاه سوز همچو شمع و گاه گریه همچو ابر با غم او در میان آتش و آسم هنوز  
 قرب جانان اضطرارم کم نمی بارد چرا بار در پهلوی چو دل جا کرد و بیتابم هنوز  
 در محیط عشق سویان با همه سردامنی چون صدف لب تشنه آن در نایابم هنوز  
 از دل محزون چه می پرسی تو ای صبح امید  
 در شمار محبت دوشین احبابم هنوز

## لغظه

شد قوی مایه و اعضا غلظت اسبابم هنوز  
 کاروان از مدتی کوچید و در خواهم هنوز  
 همچو آن آبی که گردد دور گلین در چمن  
 گرد بر می گردمت هر صبح و بی تابم هنوز  
 از سرشک و آه با حسام دارم نسبی  
 در بغل یار است و من در آتش و آسم هنوز  
 بنگ شب از دورش تماشا کردم و بر زخم دل  
 می نشاند سوزد العاس مهتابم هنوز

از بخت در عشق تو رشت خوابم از خاکسترست  
 نهست در سرگر هوایی فرش بیجانم هنوز  
 دختر روز گروهه مقلی کرد لیکن در بساط  
 همچو لرگس هست بجای از زر نایم هنوز  
 گرچه مصروفم به عشق گریه چون مبتای می  
 لبیک مختلص جزو بزم عیش احباب هنوز

(۱۸۰۱ ب) - شیخ محمد علی حزین در سه یک هزار و یک هجده و هشت از  
 عراق به هندوستان آمد و در نهایت فضل و کمال و استعانت، و در اکثر علوم کم  
 همگناست. اصولی مشرب و صاحب تصانیف بلاغت آثار است، و سجعان بلندش  
 می‌هفت و اربابش اوراق بزر و بهار و استغیابش در مرتعایت که در آیامی که وارد  
 لاهور شد، بواسطه صاحب سید القوله زکریا خان بهادر (۱۲۲۰) ناظم به خدمت شیخ بیخام  
 کردند که اگر اجازت شود، برای ملاقات برسد. شیخ در جواب گفته فرستاد که این  
 معنی خالی از دو شق نیست، با دنیا طلبی مطمح نظر است، یا پندۀ کردن است دیدار  
 حقیقی سرگوز خاطر، اگر شق اول منظور است، چیزی را که من اختیار نکرده باشم،  
 در حق دیگری نمی‌تدبیر خواهم نمود. و در صورتی که شق ثانی خلجانی به خاطر  
 می‌کند، هنوز من در طلبش سرگردانم. پس نمی‌توان به بذل چیز لایافته دست کشود.  
 در این صورت منظور باید داشت و مرا بطور خودم باید گذاشت.

و اصلاً هیچ چیز از هیچ کس قبول نمی‌کند حتی که گلی از دست کسی گرفتن  
 نیز نزدیک شیخ نوعی از حلت مفسد است، زیرا که آن هم زندگی دارد، و چون  
 با وجود این گونه استعنا و احتراز به پاکیزگی و نفاست معاش می‌کند، مردم در حق  
 شیخ گمان دست عیب دارند. مثلاً در شاهجهان‌آباد بود، لیکن بدو خود کمتر  
 با کسی ملاقات می‌نمود. در شهر صفر سه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری از  
 شاهجهان‌آباد (۱۸۱۱ الف) کوچیده قصد لاهور کرده، چنانچه تا حالت تحریر  
 همانجاست. گویند اراده ایران سرگوز خاطر است. شیخ از چنگر سوحنگان عشق الهی

است. همواره برنگ فسیح لاله دود آید و به فکر اشعار عاشقانه دلها بشور  
می آید. دیوانی که فریسته ده دوازده هزار بیت داشته باشد، پیش فقیر هست که از  
بظرف گذشته و غزل می رسد به حاشیه آن محطش تحریر یافته. خط شیرینی به قاعده  
ولایت دارد. این چند بیت که از شیخ است، نوشته می شود:

### غزل

از وشن دل نیست خسر اهل وفا را      آنکس که ترا دید ندانک سر و پا را  
اول غم عشق این همه دشوار بوده است      دوران تو لو ساخته همین چنبا را  
تا باد صبا بوی نر در چمن آورد      سرداشته هر شاخ گلی دست دعا را  
در گوی تو دیگر بر افرازی ما کجست      مگر عشق کند شاخ به راعت سرما را  
غسّازی را از دل عشاق نگو نیست      زنهار دران طره مده راه صبا را  
عمریت حزین را کف امید قرار است      امید که صبروم سازند گدا را

کو فصل بهاری که ز می کام برآرم      چون شاخ گل از غرقه خود جام برآرم  
از خرابی می گذشتم منزل آمد بیاد      دست و پا گم کرده دلم آمد بیاد

### رباعی

این کویچه صبر و حیات ابراراهیمت      حیرت رده است هر کجا گناهیمت  
سازمگر روزگار را معرکه است      میدان جهان طرّف تماشا گاهیمت

(۲۲۱ الف) به علم و فضل ایشان در سلکت ایران کمتر می توان یافت.

(۱۵۴ ب) مهربان درستان حکیم محمد یوسف مخطّب به عبدالقافی خان که در

علم و فضل و قوت و نجوم دستگاه کئی دارند، به جمیع صفات حمیده موصوف و  
به پاس مراتب اخلاص مبروف اند. صلوات الله تعالی.

(۱۵۴ ج) مرزا عبدالغنی بیگ قول از عطفه پاک بهار کده عالم خاک یعنی

کضمیر و شامره رشید مرزا داراب بیگ حویا بودند. مدتی مست با سید صلاح خان

سید تخلص که در عهد محمد سرخ میر بادشاه خدمت داروخانی نریخته

حضور داشت، رفیق بود، دیوانی دارد، قریبه دو هزار بیت داشته باشد. از حفا عارفان  
 جاء به ابی‌هاشم بسیار بود. از هر سرخ ابی‌هاشم که به دستش می‌افتاد، می‌خورد. این  
 معنی ازین بیتی که زاده طبع ابی‌هاشم است، پیدا است:

شعرش که آید شنیدنش دو محصل است: یا کسور شکر شود بهر آن  
 بهر آنکه بهر سرخ اکثر عارفان و عارفان و فاضلان و اولیای قلوب عارفان و لطف  
 بحر جدا داد است. چرا که به خلایق نظر برینده، مشاهده نمود دیگر گردید. حالا از  
 چندی و دبعیت حیات سپرد. خدایش بیامرزد. این بیتی چند از ایشان است:

بیت در سرفکر روزی صاحب شمشیر را: باشد از تاخن کلید زرق در کف شمشیر  
 هم که مانند ماه سرب لب تانی دارد منتظر جالب غمخ چشم نهانی دارد  
 زاهد بحر باقت سحر و می‌گشت بی‌نصیب یک جالیداد پیرخ به کس آب و دانه را  
 (۲۲۸ الف):

غیر افشاند از بس دلیر غفار من بر غمخود شعیب گویهر سید ازین سر می‌شود می‌آید  
 ارباب فطرت از همین شعر قبایم کشف که مرزا عبدالغنی بیگ چند مصروف  
 ابی‌هاشم و عارف لطف بود، از هر عالمی که بدمش می‌افتاد، می‌بست و نظم بر سر  
 صبح داد است.

(۲۲۹ الف): مرزا گرامی، او پس مرزا عبدالغنی بیگ قزوینی بود. گرامی تعلیم  
 می‌آورد بعد بهر هفتاد و سه سالگی از ایشان شعر در شعر کفایت کرم می‌داشت، یعنی همین  
 که گرامی شعر می‌خواند، مرزا به شکر و شوق که از آن در شهرهای سامعه افتاد، به گفتن  
 حرف آفرین بود. در آن وقت که در این شهر بود، مرزا از آنکه او ازین  
 سرای بی‌شکر و شور و شوق در چاه، رهاکت راجه، روشنی پای ۱۲۲۵ دیوان سر کنار ابی‌هاشم  
 صاحب و برالعمده افتاد، بهادر دام افشاند اختیار نمود. از دور خوش آمد در آمد کرده  
 نصرتی بشام در مراجع راجه کرد. آخر کار بجایش کشید که مرزا قاضی به جدا و بدی  
 راجه گردید، چنانچه ازین شعرش واضح است:

کفر و اسلام هر دو چپ‌روی نیست راجه عیب در میان‌شان، حقانیت



او ندانند این خودخواسته گویانند چرا که همه دین و دنیای خود بر باد می‌دهند و هم دین و دنیای کسی را که بر روی خودخواهانش می‌روند. خیلی مرد باید که به حرفهای چرب و نرمشان را جا نزود و در پرت این دلقه حیرالهدیا و انعاقه لاجورد، مرزا در شهر حمادوالشاهی سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری در شاهجهان آباد رحلت کرد. گویند یک هفته پیش از مردن این بیت گفته:

در پیر فصل گل سر چه داری سعد مسادا که تیگر بهاری نیاید  
 ۱۹۱۰ هـ (انوار رحلت میر شرفالدین علی پیام مرحوم ۱۲۵۱، سبحان الله حرف  
 درویشی است که نام میر صاحب شرفالدین علی پیام بی سلسله الرحمن بر زبان  
 می‌گشت و امروز در سقوط صدر آخر نام نامش مرحوم معصوم مرقوم گشت.

پس جهان تا آن جهان بسیار نیست در میدان جبر یک نفس دیوار نیست  
 بر معصوم از معصومات روزگار بود. تا بر کوچک دلبهایی که داشت، در آواز  
 ملاقات جا شد، می‌نمود. هرگاه بخواندن اشعار خود توجه می‌گماشت، به طرفه  
 کمر که معرکه را گرم می‌داشت، تا زنده‌گانی نکرد مر پیش کسی از شعرای معاصر  
 فرویارود. نیست و هشتم محرم الحرام سه یکهزار و یکصد و پنجاه (و) هفت هجری  
 مثل روحش از نفس بدن پرواز کرده به روضه رضوان آشیان است و قالب عنصری آن  
 گلچ سخن در شاهجهان آباد نزدیک به دروازه عمارت مشرک حضرت شاه  
 مردان (۱۲۲۱) به خاک مدفون گشت. خدایش بامر زاد و عویق رحمت کند و در مانعش  
 معایب از انصاف الناس سیاه پوشیده و خامه جگرش از شگاف چاک گردیده.  
 (۱۹۱۱ هـ) / فلور سخن بر نظم و نثر گشت و اسامی البت سفینه به طوفان بحر شعر  
 افتد. رحمت الخلیف (میرزا ۱۲۲۳ هـ) صاحب سخنی که تاریخ رحلتش یافته.  
 مرقوم می‌گردد:

#### قطعه

شرفالدین علی پیام گلچ سخن رفت روی ارم چو از دنیا  
 بحر ناز وصال رحلت او بود اندیشه‌ام بر رسم دعا  
 گشت حشمت که با رسول الله باد خنجر بسام روز جبر



نیگو افزار: «مدرسه ایی میر نحمداللهین خلف الصدوقی مرحوم مغفور که جوانی است در کمال نیست و سجاده نشینی، آنچه حق حدثت بود، در بیماری میر مرحوم بخاورود، و سعادت دین و دنیا برای خود ذخیره نمود، خدای تعالی سلامتش داد».

(۱۹۱۱ م): «میرزا حسن نام مصوری که قلم نازک و قمش بر برگ برگس تصویر یک شهر خوبش بسیاری می کشید و چهره اش بر چهره زلف سفیدش رویان و کرده اش (۱۹۲۱ الف) بر قمار خط لاله رویان می چهرید، نوکر بود و چون اعراض و استغنا لازم اهل کمال هست، او روزی به هزار رنگ مانند موفلم رویه یافت؟ و فلهر اغراضی بر سرود. اکنون که سال یکهزار و یکصد و پنجاه (و) هفت هجری است، همگی توجه حاضر حالت بحر دارم و به صحبت این معشوقان معطوف روزی به شب می آرم.

(۱۹۲۱ م): «احوال در اخلاص های بگانه محنت جان دهواله از مشتاقان شاه افیون، بار رنگین تر از بهاری داشتیم محنت عمان منحلص به دیواره که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری پیش از شورش و آشوبی که با سر مسلط شدن شاه حسنجه نادر شاه به هندوستان در شاهجهان آباد بلند شد، از جهاز دانی به دام باقی رحلت نموده. چون از سی ساله این بار رنگین تر از چمن رفیق شفیق ملک جرو بزم عشق می بود، چگونگی که بقدر دلم کاهش و الم کشید و چه نویسم که در چه مرشد حاکم خون گریه، این قسم دست موافق بدعوی محبت مسافری کجای پناهده می شود. گاهی درین قدر محنت نگر و هنر از روی کار رسیده و حرفی که بر دلی گران می کشد، کمتر به دل نماند، گاه در دلی با دلی گسترده بر آن می آید و گاهه فلم دانی واکرده و معروف ملی و چپش را که در یکی سرب و شیر و در یکی نان و پنیر و در یکی پنجه و شام گرمیده در شکر و در یکی افیون حل کرده به هنگامه از پرفروغی حشر می شود پیش روی چشمه یادشاه وقت خود بود و سر گریه اش به ملک هضم می شود اگر در آن وقت افیونش نعمت (۹) است، خود چون بلبل هزار رنگه در دستان سرانی است، و اگر عباد باطله حصار افیون که باز معناد شده بود، می دانست، خود با ملک و ملک سر پرغیاش و هنگامه دارائی، شطحیانش به مرده ای سر و لبک داشته که

اندام تهیه و تعمیر بروی کنار می‌رسید تا مزاجش به شور آید و لسی به بی‌صرفه صرفه  
گرفته‌ها که بر او معقول، فرمان‌های سرش بکشاید لا بعد ازین مصرع هشتم و هرچه هست  
طرح می‌یادگار بود به دهنه و فارسی از هر دو حصص شعر می‌گفت. گاهی روزی به  
فخر دو غزل و سه غزل می‌پزدانست و گاه مبالغه می‌گذاشت که مصرعی موزون  
نمی‌ساخت. این دو بیت ازان مرحوم مغفور است:

بهار آمد سال گلستان‌های تازه می‌بدد پریشان نسخه گل را دگر شیرازه می‌بندد

چرا امروز بر من باغبان دروازه می‌بندد

(مصرع چهارم در نسخه خطی نقل نگردیده)

خداش مغفرت کند و در بهشت برینش جا دهد.

#### حواشی

- ۱- برای تفهیم و توضیح این حقیقت رجوع کنید به فرهنگ‌نویسی فارسی در خنده و پاک، چاپ تهران.
- ۲- مختصر در مرآة الاصطلاح (ورق ۸ الف) اطلاع داده است که او در سال ۱۱۵۲/۱۷۳۹ هجری در پنجاه ساله بود. بنا بر این سال ولادتش ۱۱۱۱ هجری می‌باشد. برای احوال بیشتر مختصر روی حقیقه خوشگوار: ۳۳۷، ۳۳۱.
- ۳- تاریخ معتمدی، ص ۱۶۱.
- ۴- همان، ص ۲۰.
- ۵- استوری، ص ۱۶۱. فهرست نسخ خطی فارسی در کتابخانه اداره هند، ج ۵، ص ۷۷۱.
- ۶- مختصر در همین موارد مختلفی در مرآة الاصطلاح اشاره می‌کند که قبلاً و آورده استاد او هستند.
- ۷- مرآة الاصطلاح، ورق ۱۳ ب.
- ۸- همان، ورق ۱ ب.
- ۹- همان.
- ۱۰- همان.

۱۱. هسان، ورق ۲ الف.
۱۲. هسان، ورق ۹ الف.
۱۳. هسان، ورق ۳۲۴ ب.
۱۴. متخلص در این مرده شعرهای زیر را که دارای الفاظ هندیست، بعنوان شاهد آورده است  
 محمد بن محمد اشرفی.  
 صورت مطرب پیشم از آواز بلبل بهتر است      دلی گمشهرگان از دلی گل بهتر است  
 دلی پسی منهد، دلی یعنی شاخ،  
 ظفرای منهدی.  
 موسم آن شد که مینا را گه هندی سرکنند      شاخ و برگ خشک را ز آب ترشم سرگشته  
 مینا یعنی پرندۀ خوش آوازی هندی، راگ یعنی نوعی از پرده موسیقی.
۱۵. مرآة الاصطلاح، ورق ۳۹۱ ب.
۱۶. نادر شاه در سال ۱۱۵۱/۱۷۳۸ به هند حمله کرده بود.
۱۷. فرهنگ معروفی از محدث حسین بن حلفه تبریزی متخلص به نریمان که به  
 تصحیح دکتر محمد معین از امیر کبیر، تهران در ۱۳۲۹ چاپ شده است.
۱۸. غالباً سید حسن علی مخاطب به حسین علی خان بهادر شمر به امیرالامرا بهادر  
 فیروز جنگ سیه سردار بن سید عبدالله سارده که در ۲ دی ۱۱۳۹ هـ  
 خدمت میر حسین خان در ملات پاشا، اعتمادالملک محدث امیر خان بهادر  
 نصرت جنگ شده شد. تاریخ مختصر، ص ۲۰.
۱۹. میر امیرالحسن مخاطب به سید محمدت خان بهادر مجاهد جنگ در زور ۳۶  
 رمضان ۱۱۳۷ هـ بنویسند ۸۰ سال در شاهجهان آباد فوت شد  
 تاریخ مختصر، ص ۵۵. امیران مختصر او در مقالات الشعراء، ص ۵۵، متخلص  
 سید هم آمده است. اینجا تنها این شعرش انتخاب شده  
 مرا از حلقه بگوشای از کجک امروز      کسی که کرد خدا خواهش خرافت شود  
 محدث اسماعیل مخاطب به اعتماد خان و درالغفار خان بهادر نصرت جنگ و  
 امیرالامرا بهادر نصرت جنگ سیه سالار ابن احمد انزلیه از اعظم امرای  
 عالمگیر پادشاه و شاه عالم و جهاندار شاه بود. زور یکشنبه ۱۲ محرم

- سال ۱۱۲۵ هـ پس تقریباً ۵۹ سال در گذشت، تاریخ محمّدی، ص ۳۱.
۲۱. اوایل جمادی الآخر سال ۱۱۲۱ هـ در برهانیه در گذشت تاریخ محمّدی، ص ۱۲۳.
۲۲. شعر مرده نظر بدینقرار است:
- خبر من که به تن لعلی موریه دادم اتو کشیده همه دارد لعلی عربیانی
۲۳. موسم جمادی الاول ۱۱۵۹ هـ پس تقریباً هفتاد سال در شاهجهان آباد فوت شد. تاریخ محمّدی، ص ۱۳۳، برای احوالش رکن: مقالات الشعراء، ص ۱۹.
۲۴. میر محمد اسیر بن میر محمد نصیر ایشاوری مخاطب به برهان الملک سعادت خان بهادر، بهادر جنگ دهم ذی الحجه ۱۱۵۱ هـ به سن تقریباً شصت سال در شاهجهان آباد فوت شد، تاریخ محمّدی، ص ۱۰۷.
۲۵. در سده یکهزار و یکصد و سهیل و شتر از دست رد مغیبه مسحوم شد. مقالات الشعراء.
۲۶. ماحول از سمعه خطی مرافق الاصلاح مصوله در خانه اردو، دهلی نو.
۲۷. همان.
۲۸. سروجه عبدالرحیم مخاطب به میرالدوله عبدالقصد خان بهادر دبیر جنگ این خواجه عبدالکریم احراری سرزندگی دهم ربیع الثانی ۱۱۵۰ هـ در لاهور فوت شد، تاریخ محمّدی، ص ۹۸.
۲۹. محمد رفیع مخاطب به مازو الملک مرسله خان بهادر دلاور جنگ بن محمد افضل مخاطب به مهدی خان الحسینی الشوسی زور یکصد و ۱۳ ذی القعدة ۱۱۵۱ هـ در شاهجهان آباد در گذشت. تاریخ محمّدی، ص ۱۱۲.
۳۰. میرالدوله حماد خان بهادر بن میر حماد مخاطب به قلیچ خان بن عالم شیخ حسینی سرزندگی از کماو احراری عالمگیری در بهجم رمضان ۱۱۲۲ هـ در دکن فوت شد. تاریخ محمّدی، ص ۷۱.
۳۱. حید محمد شومسری مخاطب به صفدر محمد خان در عشرة ثانیة ذی القعدة ۱۱۵۷ هـ در شاهجهان آباد فوت شد. او طالب علم و مستعد بود. تاریخ محمّدی، ص ۱۲۹.

۳۲. اشاراتی درمبارزه این سموات سه ایران در روابط هند و ایران (Indo-Persian Relations) وجود ندارد، در حالیکه همه سفارت‌های هند به ایران و ایران به هند در تیر اثر ذکر شده‌اند. بهر صورت در این ماحله آمده است که صفدر خان در دوره حکومت شاهجهان بعنوان سفیر این پادشاه به دربار صفوی فرستاده شده بود، و که روابط هند و ایران، ص ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵ و ۱۰۸.
۳۳. حکیم شیخ حسین شیرازی مخاطب به حکیم الملک اواخر سال ۱۱۲۹ هـ بمس تبریزاً بود سال در شاهجهان‌آباد درگذشت. تاریخ محمّدی، ص ۴۷. سر و آزاد، ص ۴۰۱، نتائج الافکار، ص ۲۴۲، شیخ الحسین، ص ۲۳۱ و غیره.
۳۴. سرآمد راه‌دهانی هند، راسده راج اندر دهراج حی‌سنگه سوانی من راجه بنین سنگه بن کسور کشر سنگه بن راجه رام سنگه بن راجه جی‌سنگه در ۱۴ شعبان ۱۱۵۱ هـ در جی‌سگر فوت شد. تاریخ محمّدی، ص ۱۲۳، در بعضی منابع دیگر آمده که راجه در روز ۸ جمادی‌الاولی (اقبالنامه: ۱۴۹) درگذشت.
۳۵. حشر منیر ناکسور وجود دارد و در حیساناد پارلیمان (Parliament Street) واقع است.
۳۶. مهورا مبارکه الله مخاطب به اودت خان منحلّی به واضح من میر محمّد اسحاق مخاطب به اودت خان من میر محمّد باقر ساوجی مخاطب به اعظم حال از امرای خانمگیر پادشاه و شاه عالم. تاریخ ولادتش از دولی اعظم بدست می‌آید. در سال ۱۱۲۹ هـ درود سحیبات گفت. تاریخ محمّد، ص ۱۲۲، نتائج الافکار، ص ۲۳۲، تذکرة بی‌نظیر، قی ۱۳۰، متأثرالامراء، ج ۱، ص ۲۰۴، مقالات الشعراء، ص ۹۵.
۳۷. محمّد نسیم ملقب به منیر خان ثم به معظم خان خانان بهادر ظفر جنگه روز دوشنبه ۱۲ یا ۱۱ محرم سال ۱۱۲۳ هـ به مرغی ناسور درگذشت. او در سال ۱۰۲۲ هـ متوفی شده بود و هفت هزاری منصب داشت. تاریخ محمّدی، ص ۲۸، منتخب البیاب، ج ۲، ص ۲۷۴، متأثرالامراء، ج ۳، ص ۳۲۷، سیرالمنذخرین، ج ۱، ص ۷.
۳۸. امشی محمّد علی بیگ برده، صوبه‌دار پنگاله شده بود. مقالات الشعراء، ص ۱۸.

۳۹. سیدی قاسم حسینی مخاطب‌نامه فولاد خان، ثبت دوم ربيع الاول ۱۱۴۵ هـ بهرمان پادشاه محمول شد و پسران سیدی یاسین در روز ۱۹ رمضان ۱۱۴۵ هـ در دیوار محبوس شد پادشاه بدست حاجی عثمان عرب و رفقای او کشته شد تاریخ محبوس، ص ۴۲ و ۴۷.
۴۰. و نوازه مرزا طاهر وجود، مقالات الشعراء، ص ۷۹.
۴۱. برای تفصیل این سفارت از ایران به هند رکتا: روابط هند و ایران Indo-Persian Relations ص ۱۵۳.
۴۲. مر سیف‌الدوله حیدر القصد خان بهادر دکنر جنگ اجراری میرقندی، در ۱۶ به ۱۳ جمادى الثانیه ۱۱۵۸ هـ در لاهور درگذشت. تاریخ محبوس، ص ۱۲۸.
۴۳. شیخ محمد امیر مخاطب به امیرالدین خان بهادر ثم به امیرالدوله بهادر محمد شاهر امیر شیخ محمد علی بن شیخ محمد مراد انیساری هروی، روز جمعه ۲۸ صفر ۱۱۵۰ هـ بس ۲۵ سال و چند روز در شاهجهان آباد فوت شد تاریخ محبوس، ص ۴۹.
۴۴. راجه ره شن وای کلبو از امرای عنصر خود در محرم یا صفر ۱۱۵۹ هـ در شاهجهان آباد فوت شد. تاریخ محبوس، ص ۱۳۳.
۴۵. در حال ۱۱۶۲ هـ رحلت کرد. مقالات الشعراء، ص ۷۶.
۴۶. حرامه این ساختمان شاکسون روهروی فرودگاه صفدر جنگ در دهلی نو وجود دارد.

### مراجع:

۱. آزاد، میر غلام علی: مرز آزاد، لاهور، ۱۹۱۳ هـ.
۲. خوشگرو، بدرالین دامر: سفینه خوشگرو، به تصحیح عطااکبری، پناه، بهار.
۳. حیدر، قیام‌الدین: مقالات الشعراء، به تصحیح طاهر احمد نادرین، علمی معاصر، دهنی.
۴. حاتم خان: منتخب المصاب، گنگنه، ۱۸۹۲ م.
۵. شاهسوار خان: تاریخ الامراء، گنگنه، ۹۱-۱۸۸۸ م.
۶. میمنی حسن خان: تسبیح المعین، پوهال، ۱۲۹۳ هـ.



۷. عبدالرحمان دولت آبادی: تذکرة من نظیر، الدایاد، ۱۹۲۰م.
۸. غلام حسین سلیم زلیخوری: سیر المناظرین، کلکتہ، ۱۸۹۰م.
۹. مخلص، احمد رام: مرآة الاصطلاح، نسخہ خطی، انسٹیتوٹ حدائق، پٹنا، شمارہ ۸۱۰، و نسخہ خطی مضبوط در خانہ اردو، دہلی نو.
۱۰. مخلص، احمد رام: سفرنامہ، بہ تصحیح سید الطہر علی، مکتبہ سنان پریس، رانیپور، ۱۹۶۶م.
۱۱. سیراز محمد بن رستم بخاری: بہ معنیہ خان: تاریخ جمعی (ج ۱، نکتہ ۱)، بہ تصحیح امتیاز علی عرش، علیگڑھ، ۱۹۶۰م.
۱۲. Abdul Muqaddir: Cat. of the Arabic and Persian Mss. in the Divanul Fatah Library, Benkipur, Calcutta, 1921.
۱۳. Esher Cat. of Persian Mss. in the Library of India Office, London.
۱۴. Razi al-Jalal: Indo-Persian Relations, Iran Culture Foundation, 1957.
۱۵. Soney, C.A. Persian Literature - A Bio-bibliographical Survey, London, 1971.

\*\*\*\*\*

## شعر فارسی تاجیکی در سال نود

پروفسور رحیم سلیمانوف  
دانشگاه دوشنبه، تاجیکستان

سال هزار و نصد و نودم در تاریخ خلق تاجیک و بسیار خلق‌های دیگر ضروری  
چنان عالی شد که نظیرش کم واقع می‌گردد. چنانچه در ماه فیورال این سال نیروهای  
حکومتی حول مردم را رهنمود پذیرفتند، پاولومانش جمهوری را یک دولت سیر ملت اعلان  
کرده و از شروتهای اختیاری دست کشیده (یعنی سرورشته کل آنرا بدست مرکز  
را گذاشته) دولت‌داری سیاسی خود را رسماً بکم کردند...

تعیین پره و همه طرفه چگونگی سال روان کار متخصصین است ولی اینجا بیتی  
هست سبیم که معنی ما را شاعران از غرقة شعر در چه رنگی دیده‌اند.

در ابتدا روشنی بسایند انداخت که مواد گفتار ما کدام است. آنهایی که در  
سال ۱۹۹۰ تألیف یافته و با آنهایی که در همین سال بطبع رسیده‌اند؟ همه شعر گروه  
اول الحال بطبع رسیده‌اند که بنا بر همین سب به همه دسرم ما گفته‌اند. شعر  
گروه ثانی سیر ما پره می‌باشد چونکه مثلاً از دوازده شماره مجله شاعری ادبی  
«صدای شرق» همدگی پنج جلد انتشار یافته است و پس، این توضیح جهت آنست تا  
حوالده عزیز چیری بیشتر و تکرری شاعران از ما پوشیدار نباشد. چه می‌توان کرد که  
تعیین ما همین غرقة تنگ بوده است.

شعر فارسی در تاجیکستان در سال ۱۹۹۰ می‌توان گفت در دو مجرا جریان  
داشته است:

- ۱ - یکی مجرای آرام پیشین.
- ۲ - دیگری مجرای پر سرعت نوین.

مجرای اولی چنان آرام و ساجت است که گویای آب کبوتر باشد و آنرا مجرای  
 آخری چنان با سرعت و در طمیان است که با آن اکثر رسیدگی کرده نمی‌توانند. فحسی  
 از اهل جامعه ما آب اول را دوست دارند زیرا آب کبوتر گوارش‌دهنده، بقول شیخ  
 سعدی شیرازی:

سرفسی که حسیر ندارد از آب و لال      مشفق در آب شور دارد همه سال  
 نسبی دیگر از اهل جامعه ما طالب و راحت آب رود شوخند چونکه دماغشان تاب  
 آب کهن را ندارد

باید آنگاه که ما شعر دریای آرام کاو دار می‌شویم، هر چند پر آب است،  
 اختیار آنرا بحثناقلش می‌گذاریم و رو شعر رود شوحاب می‌آریم، هر چند در نسبت  
 کم آب است زیرا نظره آب زندگی بخش از جلی آب دم‌آور اولی است.

رود شانی که ما طالب آب و تشنه‌های دیگر را نیز بر لبه آن می‌خوانیم، از شعر  
 بازار صابر و لایق، فرزان و گلر حسن، ضیاء عبدالله و نظام فاسم شاداب است. باین  
 چشمه از کلی شاعرانی، همچون رستم و ناسبا و علی محمد مرادی، کمال نصرالله و  
 رحمت بتری، شهرید و مبارش، گل نظر و دارا نجف‌ات، سعید علی مصور و محترم،  
 سلیم عثمانی و سلیم ورفشانی قطره‌های صاف و شفاف چکیده‌اند. امیدی هست این  
 شاعران که همه نسبت جویند، زیرا پرچم شعر استاد بازار صابر بیشتر جمع می‌شوند  
 و مشعل شعر زندگی‌ساز فارسی تاحیگی را بیگ مشعل عالم امروز تبدیل می‌دهند. آب  
 این شوخ‌رود کمویی تشنگی شکن می‌باشد و زندگی‌بخش و هیچ قطره‌ای از آن بره‌در  
 نمی‌رود بلکه هر کجائی می‌رود، چیزی می‌دواند و نموی می‌آورد.

سال بود در تاحیگستان در دهان چه اهل علم و هنر و به اهل حکومت و سیاست  
 بیش از همه نام استاد بازار صابر آمد. هم برای شعرش که غامه از آن شاد است و  
 مصیبت‌داران ناشاد و هم برای تلاش‌هایش چون و تمیل مردمی در پارلومان که خلقی  
 آنها می‌پسند و چندی می‌پسند. این بیت ملک الشعرای بهار را در حق او نامزد  
 کردن مزاور است که گفته بود:

من سر آلم که نیست زیر سپهر      صدفی چون شمعان ادری

استاد بازار صابر طوری که در شعرش شجاعت بی‌ظیر ادبی ظاهر کرده است، در عرصه‌های شورای عالی نیز همان نوع شجاعت مردانه را تکرار نموده است. استاد بازار صابر شاعر کم‌گوست. او یک شعر را نه هفت‌ها بلکه ماه‌ها می‌نویسد. از طرف دیگر او شاعر گرم رو هم نیست که نوشته‌هایش را نشریه‌های کمونیستی می‌پوشاند، پرمیانه می‌گیرد. اینک سال ۱۹۹۰ مانعام می‌رود و از تألیفات او هشتی ده دوازده شعر بطبع رسیده است و بی، چنانچه در «عادت»، «استاخیز» و «ادبیات و هنر» این معنی هم درخور ذکر است که یکی قسم این شعرها زاده سال پیشند.

مسلم است که کمال هنر نه پرگوشت بلکه پرگنجایش گفتن می‌باشد. (طوری که حکیم نظامی فرموده) بازار صابر هم و لیکن چون در گزیده می‌گوید و از اندک او جهان پر می‌شود. باین معنی شعر استاد بازار صابر یک تجربه جامع را می‌ماید که مهمترین نقطه‌های موضوع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تاجیکستان را در خود جایگیر نموده است. از جمله نقطه‌های مهمترین روزگار مردم تاجیک اینهاست: بهمنگاه عربی، انتخاب مسئولان کمونیست در پارلمان که در مجموع نود و هشت در صد را تشکیل می‌دهند، ظهورات آشکار و نهانی محل‌گرایی، ریاکاری اهل قلم و هنر و امثال اینها. چنین نقطه‌ها روشن و بدیهی در شعر استاد بازار صابر عکس خود را یافته‌اند. مخصوص شعرهای «دیپلمات» سالنامه ۱۹۹۰ و «شعر غرق خون» از وجهه مختریات بلند و نازک اجتماعی و بیان پی‌ریخته حقیقت واقعی و مقام مجلل و انفراد خود مؤلف است. ساحت همواره همون رندگی نه تنها بهای عالی شعر سال را سرآورده بلکه در یک‌باره‌گی در مراتب نامه اتصال عنصر قرار داشته می‌تواند.

والله بهمنگاه که خون ریزی از بیست و پنج نفر را ریخته، حادثه حزنی و با تصادمی بود که دسته‌سنگی و هنگامه طلب چنانکه مسئولان می‌گفتند، صادر کرده باشد بلکه انقلاب مردمی بود که در این سالیان طولانی جامعه‌داری طریق نوین و جامعه‌داران هم کرده سنت لحظه بلطفه و ذوق بلند آماده‌اش می‌ساختند. اینکه انقلاب

الحال ناگوار شده همین خلاصه را ثابت می‌نماید. و اینکه قربت یکسال اینجانب  
قافلان و گنده‌کبابان بهشت‌ها جزا نگرفته‌اند، همین فکر را بر زور می‌کنند.

عزرا را دست و مشقت در عزرا را سال گذشته جایزه هفتاد سال دکتری شوری  
خلیل ناصحک را در غایت طافت و تحلل آب و تاب داده است. شاعر عیاء عبدالله این  
معنی را شعرانه گفته است:

گرتیبا ناصحک را زاده اندوخوی ماهی در دهسانشی آب و آب و آب بنا رب  
دانظاری

ولی همه چیز حد و کنار دارد. نامتناهی غیر پروردگار هرگز چیزی نیست،  
راستی هم:

چند نخواهد زیست چون ماهی خنوش؟

کمانه سر هم روزی پر می‌شود، آنرا پر می‌کنند، بلکه پر کردند، خود تو خه  
فرمائید باین گفته استاد بازار صابر:

هر کس چو شخص مرکزی در مرکزش ایوان گرفت

نهجا برقت و کلیه در پهلوی گورستان گرفت

(شعر غرق خون)

تأسف که این گفته بازار مبالغه شاعرانه نیست بلکه یک حقیقت تلخ و بی‌معنیت  
زیرا واقعاً هم امروز ناصحک در پایبندیت دولت خود به یک را تشکیل نمی‌دهد  
شخص نهجانی از طرف شخص مرکزی چنان سنگ شده است که ناچار قبرستان را  
سنگ کرده تا گورهای هم‌اموش گردیده است و این از تصادی سیاسی رانندگی به  
تدارک گذاری بلکه به فراشی مشغول می‌باشد. تاریخ یاد ندارد که مادر ناصحک همراه  
دختر و سیر داشت کلوچه و عیاران رفته و تا سوک خاروب روزی بافته باشد همین بود  
یکتا عفت ضرورت انقلاب:

هفتاد سال آمد سر می‌همان حیوانزه گویا دربر هفتاد سال از مادری رهبر نژاد

(شعر غرق خون)



تمام این سالیان گذشته شخص اول جمهوری به صلاحیتها، مرکز و از یک منطقه معلوم نمیی می شد و جلوی همیشه و در همه حال در دست اشخاص دوم می بود که از خود الله برتر است. شخص اول ولایت و شهر و ناحیه حتماً از همان منطقه معلوم جمهوری و اشخاص دوم طایف از بازار مرکز می آمد. کل ادارهای مسئول مصداق همین بود

حکومت دکتاتوری بولشویکی که در روسیه ظهور کرده بود، مردم دیگر چندان اعتناء نداشت که این دو بحساب دیگر و محسوسهای خارجی جهت ادای هرگونه وظیفه اساساً از مرکز فرستاده می شدند که چنین رفتار عاقبت بخود روسیه ضربه کاری زد. دهات روسیه از مردم خالی شد. از جانب دیگر بر اثر سیاست نامبرده زبان و سنتهای اقوام و حلقه های بسیار لغت غورده و حتی بعضی ملتها از بین هم رفتند. این بود علت دیگر ظهور انقلاب در تاجیکستان.

شکم خمرسته و تن برهنه، کلبه ویرانه و روح شکسته، ایمان و اعتقاد گمشته و آب و هوای زهر آلود و امثال اینها همه علتهای ضرورت و ظهور انقلاب بودند:

سنگ کف مردم اگر در شیشه مینا زده

سنگ حکومت را بسین در شیشه دلها زده

مگر سوخت مردم غرقه ای اصلاً ندارم من مگله

وای از حکومت سوخت دل دل از حکومت پر مگله

شون شهیدان از در قصر حکومت شسته شد

اما حکومت بسته از خونریزی ناحق نشد

رخت شهیدان از تنگ پای حکومت بسته شد

اما حکومت بسته از خونریزی ناحق نشد

این بود نشان ناگامی انقلاب: نشان ناگامی مردم، مردم بی توان داد خواه، یکی از پدیده های درخشان شعر فارسی تاجیکی در سالزوان بهنگمان شادروان سبیه الله می باشد که نگارنده را چون نوزده بود و هر چند زیر یک بام چیلید سمال

و گفته می‌باشند: اما از شاعر بود و شعر گفتنی نبود. پس از مرگ او  
 بهنگامی که در روز عیشم نوامبر سال ۱۹۹۰ در سن ۶۹ رخداد، بوی شریعی طبع و  
 عودالودن برآمد و فوراً مصحفیات شریعی تاجیکستان به بافت جالب است که در  
 اکثر نظریات صد شعر که از شاهروان محبوبه الله میراث مانده است، وضع زمان عکس  
 گشته چنانچه مرحوم در سوگباری شهیدان بهمنماه ما الم گفته است

لاله خون شهیدان در زمستان و مت

(در زمستان ۱۹۹۰)

در بهاران در زمین لاله رو

ما جای گلها گورها دیدیم

گورهای لاله مانند

(در زمستان ۱۹۹۰)

این حسن هر چند شاعرانه می‌باشد اما شاعرانه می‌باشد ضیاء عبدالله این معنی را  
 بطریق شایسته خود ادا نموده است، چنانچه:

توروز میا که کشته روز آمد هنوز این پشته و تل به لاله در دست هنوز  
 صافند کمان عسکران دیسه کش بیگشاده پشتهها از سبزه  
 (قربانیان سیاست نو و کشته)

کشته شدگان که الحال هم دوباره آنها چوبی معلوم نیست. همه قربانیان حلقه  
 اما کسی از عسکران کشته و حتی مجروح شده است. مردم سنت دشواری پراقتاده  
 را داشت بلکه برای مصلحت و ضرورت، جهت دانستن و فهمیدن و فهماندن، مخاطب  
 حل کردن مشکلات روزگار خود آمده بود، حاصل از آنکه اولاد میانی  
 اشور شهبان پراقتاده از روی سنت آزموده خود پیشواز می‌گرفت. فائق کدام نظامی  
 بود؟ معلوم نیست، نظامی کدام سیستم حکم بران داده بود؟ این هم معلوم نیست.

داد و گشای چوالمهر هم چو سبها تان از که می‌گیرم؟

(شهریه اشمزاد، بهار ۹۰)

واقعاً از کجا معلوم نیست. رسماً معلوم نیست.

چنین پنداشتن که نهر خروم در بهمنماه شام خاک خورده است، خطاست. هر چند هم کمک است اما تغییرات چشم می‌خورد. چنانچه عاملان واقعه خونین شام گناه را در وقتی بگردن سازمان مردمی ارشادعیزه و روحانیان و جوانان بنگلی زده بودند لیکن کمیسیون محترم شورای عالی مقرر کرده است که کسی که از جوانان قیام کرده بنگلی بوده است، روحانیان هم گناهی نداشته‌اند و ارشادعیزه نیز نه در الیگودرز نقش داشته پنداده کردن آن سهم گرفته است. غیر از این باز چنین دلیلی حاکم است که سه چلی پیش دین و مذهب امروز یک اداره وحته گشته است و مردم امکان دارد با ثروت معیوب خود آشنا باشد و سنتهای شریف وندگی‌مار را چون دستگاه توانای پاکیزگی و پیشروی بکار برد.

یکی از دردهائی که در بهمنماه سالگردان بر تن جامعه ما عارض شد و هر زمان بیش شرایطی معضوری می‌زند، انتخاب و گیلان شورای عالی یعنی پارلمان جمهوری بود. متأسفانه آن که سرانسر کمزیر بودند، کوششها بطرح دادند و مرقن هم شدند تا شورای عالی فریب سرانسر از آنها ترکیده بافته باشد. استاد بازار صابر زهر این عفری سرطان نیش را از جمله در اینجا چنین بقلم داده:

یکه تن از خیل کبیر و

ده تن از یک خاله ما

خدمت عربی گرفتند

این نگفتی تو مشورا

که بدست داد مقدمات

دیوانت؟

ملکهای دبدام من

در سفرهای دپروزه

آن غصه مانند موزه

تاجیکستان مانند موزه...

موزه‌های حکومت

دبیوتات!

\*(دبیوتات)

«تاجیکستان مانند موزه - موزه‌های حکومت». چه تشبیه بلند است و تلخ است. اما همه می‌دانند که راست است و درست است. دور نروسم همین جلسه آخرین شورای عالی را بخاطر آنیم. جلسه‌ای که در آن وکیلان بنام مردمی رای نداده تا چهارها در کمینات دولتی گوشت فسخ کرده شود. روزهای مقدس عید روزه و عید قربان بروورهای استراحت تبدیل باشند و روز بازار از یکشنبه بیروز مسارت جمع می‌چایند شود... دروغ‌های وکیلان کمونیست پارلومان تاجیکستان مناسبتر ازین تشبیه، تشبیه دیگر یافتن امریست محال.

حالا آنها یک سبب اساسی سقوط جامعه ما را در بخش بازار دیده‌اند. ازین سبب امروز جامعه‌وران در سخن باشند، هم واجب دانستند که جامعه بازار برگردد یعنی در بازار برای مردم یله کرده شود. ولی توجه فرمائید: اکثر امالی تاجیکستان و خصوصاً معات آن که زندگی‌اش پائین‌تر از سطح اعتراف شده قشاقیست، چه نوع بازار می‌دهد؟ آیا با خورجین حالی و همیان تپن بازار رفتن معنی دارد؟ این درد چنان نیست که درجانش را باید پیدا کرد. اما ره بدرمان کدام است؟ راه تنها یکیت، یعنی دادن اعتبار بنام شکل‌های مالکیت‌داری از جمله مالکیت خصوصی.

استاد لایق شعر علی این شاعر برومند تاجیکی که در تاریخ شعر شده است نقش روشن دارد، سلسله تصویرهای منفرد شاعرانه آفریده است. از نیل، سرچشمه‌دار خشکیده کامیوم، آراد گویا اما غلامیم از پخته فخریم تا روز مردن در روز مردن گاهی کفیل نیست! در کشور خود در مظهر خود خود صاحبی نه خود جارگی هست. که با بر شمال واقعیت (هرچند واقعیت تلخ) بود، نشان فزایل تاثیرید. هرچند تاراج گشتن ثروت‌های طبعی تاجیکستان نه تنها فتور و رفیع اقتصادی کشور می‌رساید بلکه

هر چه کاری، دور بهیستی وقت می‌شود، این معنی در بیت زیرین استاد لایق خوب آمده است:

بشم و لعل و سریر ما می‌زنند    پستوهای از پستگر ما می‌زنند  
(برای صاحب نظران)

اگر هیچ نه یک قسم ثروت‌های عباداد نایبگمان در اختیار مردم جمهوری می‌ماند، از حساب خرج آن امروز محتاجان را وارهاندن ممکن می‌شد. اما ثروت‌ها کجا می‌روند؟ صاحب کمی پیدا می‌شود؟ این مسئله شعرا ن صادق و وفادار مردم را سخت متعلقه انداخته است که دوا نجات یکی از آنهاست. نامبرده چنانچه گفته است:

لعل بدخش بیکه بر تاراج می‌رود    گنجینه‌های مان همه‌چون باج می‌رود  
آزیز گفته رین هوا رهو جیل خورود    خسرواردن ناب از کف محتاج می‌رود  
(اما امید زنده باد)

لازم بنامید است که بعضی شعرهای مورد نظر از وجه حسن سخن بارشایی‌ها دارند ولی اینجا ازین خصوصی حرف گفتن مقام ندارد.

امروز واجب است که بلا تأخیر کل ثروت و صادرات حساب و کتاب دقیق و غمخوارانه کرده و راه صرف و خرجش عاقلانه بنظم درآورده شود.

امروز ما حال با تنگ داریم و اگر راه علاج فوراً دریافت نخود، قودا حال باز هم تنگتر خواهد شد تا درجای که رها یافتن گمان می‌شود. تنگی حال ما نه تنها از بحران اقتصادیست بلکه از بحران مکتب و معارف هم هست. تنگی حال ما باز از آنست که گنجینه‌های از مردود نامزای خرد اقرار نشده است و توبه نکرده است بلکه خود را سادائی می‌زند و صولت می‌داند که این می‌تواند عاقبت بی فاجوش و گمان داشته باشد. تنگی حال ما باز از آنست که غیر از منصب‌داران توبه ناکرده باز آدمیان غافل و بی‌طرف و ترمو خیلی بسیاریند، وقتی معروف پوزور و بی‌ایمان و سکار با مردم ساده غافل یک می‌شوند، تشعاعی برپا خواهند شد بالاخر از چشمداشت.



شاعره فرزانة گند از روی انصاف هم فرزانة و آزاده است، محیط واقعی ما را حمایت  
درست و راست منظور کرده است:

غوکان نشیمن کرده‌اند اندر بلورین آینه‌ها  
من صوری لیونفرم پیشگفتنه در مردانه‌ها  
چون چشم بگشادم یکی چشم حقیقت بسته بود  
پسچیدم از لو خوابی را در پرتیای خواب‌ها  
آه این برای گوز پشت بی نشسته دارد در حرشت  
مردم به بیرون سر گشته از گوزها غفلت‌ها  
(غوکان نشیمن کرده‌اند)

حق بر جانب اعتماد خانم خوار الخزانة می‌باشد که اشعار فرزانة را در قطار افکار  
بررنگار محض نازمی گذاشته ناکید کرده‌اند که او دامن‌رو ما را درست درک نموده  
است و می‌خواهد به جامعه‌ای که بدروغ و ریا و جهل و تاریکی صحرانگرفته است، راه  
خلاصی را اشاره کند.

در جهنة امروز مسئولیت همه خاصه اهل قلم و هنر بررنگ می‌باشد آن‌ا چه  
بدیقه‌بست که محض آنها خود را بکار کشیده‌اند. تقریباً از دوپست نعر ادیب که در  
همین زمان در تاجیکستان زندگی و ایجاد می‌کنند، پیش از ده پانزده نفر فکر خود را  
با مشکلات روزگار مردم مشغول نمی‌دارند. همین معنی را سعید علی معصور خوب  
گفته است.

امروز که محاربت درست از چه طرفاست تو راه خلاصی را دریاب اولین منظرا  
معصور که به‌بلوری هم بر تو نشیمنه یا گو سخن سوتر به‌شان قلم و دفتر  
(دعوت ایام)

یکی از به‌به‌های فراورش شونده حیات ادبی و فرهنگی سال ۱۹۹۰ م‌اش کردند  
ماهیت عنوان و مکانات‌های ادبی دولتی شوروی بود، سورش وجدان را بیشتر از همه  
در جمه‌ایر ارمنستان و طرجمستان و روسیه احساس کردند، چنانچه بعضی‌ها از

مکافات و عنوان رسماً دست گشیدند. بوی سوغتن و حداد در تاجیکستان هم شنیده شد. چنانچه شاعر توانا آمد جوانی بن نظام قاسم، مکافات کسمال لیسن تاجیکستان (پد بخود و پند شعر بسیار خوب مقلد هم داد. با خود استاد ساینم خان البخارده که در تاجیکستان بعد از استاد عبداللّٰهین عیشی دومین ناظر بزرگ مدۀ بیست محبوب است، در اسبهای منطی (صحیحش بی منطقی) عنوانهای رسمی ادبی اظهار کرد. این شعر چندی پیش با تفراری عنوان نویسنده حلقی را دادند. گویا بی همین همراهان، خلق من مرا نویسنده خود نمی شنیده باشد.

بر سطر و هر در اول در جان و استخوان هر تاجیک خانه مانده است. این حالت را دانشمند بزرگ برادر قدیم منگوس پی برده و تأکید هم کرده است که دایرانیان در تاریخ عالم شاهزادگی و وطن دوستی معروفند و لی امروز این وطن از قضای تقدیر با نیست تغییر جهان و با بی پروائی فرودان جاش و پاش و مجروح می باشد. این مسئله شد، دیگر بعضی ادیبان جهانی و مدامکار را بریش کرده است. مثلاً علی محمد سرادی می گوید:

دوختی ریشه گردان بینم و خاکش بهر ریشه  
 و طرداری گسارم در کشش خاک وطن میبرد  
 شبالم روح جوی سولیمان از دور می تابد  
 بود آیا وطن بخوابی که بهر لنگ من میبرد  
 (سروده جوی سولیمان)

هنگام بررسی شعر سال مردم مدۀ بیست مسئله شکست و ریختن اعتقاد کمونیستی زرد و برنخوردنهای خود کمونیستان لگامی افکندن ضرور می باشد، زیرا شپولنگ طائفه های دیگر جامعه کمونی در اعتقاد کمونیستی اهل قلب نیز رخنه ها پدید آمدند چنانچه یکی بعضی حزب نو تشکیل دماکرانی گروه، دیگری صف حزب کمونیست را ترک کرده از همه اعزب دلسانده است و سومی بر عکس در رای کمونیستی خویش استوارتر گشت. از جمله این سه گروه متأسفانه سه ادیب شناخته امروزه تاجیک

یعنی بازار حصار و گمل بهار و شکار میرزا را نشان دادند که استبداد بازار حصار که عنصر صیارت و ریاست مرکزی حزب دمائکرات ناحیکستان می باشد، سعی امروزه باجستندارده ویرا چند باره شعر در بالا اقتضای شده او روشن تر از هرگونه توضیحات بر شخصیت گوییده خود گواهی می دهند. اما واضح بود شعر دیگر توقف کردن ضرورت دارد.

جانبی است که منتهی نامه ادبیات و صنعت یک صحیفه شعاریست و معنی خود را بهصافه خود شاعر، پند و دغیر. شکار میرزا و گمل بهار تحقیق بود که استبداد و انکشاری در زمینه واقعیت سرچشمه ما سخت شده است و تعبیریش از چهل ساله ایخانی دارد. خود را بر هنری حزب کمونیست می داند. نامرده تائید می کند که احزاب (یعنی حزب کمونیست) در من و من در او برابر زنده ایلم. اما گمل بهار که صنعت جوان است و در مسکو در زمان یک اندازه آزاد جوش و خروش تحصیل دیده بطور و نزدیک و دور و امروز سچشمان دل نگرفته است. بهخلافه دیگری بود، او ماه (پریل سال ۱۹۹۰ صفت حزب کمونیست را ترک گفته و بهمعنای این اقدام را از جمله بعین نشان داده است: برای آنکه حزب (یعنی حزب کمونیست) ریاست نادرست را پیش گرفته است؛ برای آنکه هم خلق را نمی خورد، برای آنکه سادگت را بحران سیاسی و اقتصادی گرفتار نمود، برای آنکه ما را دروغ گفتن امرخت، آری خود دروغ می گفت و هم ما را مجبور می کرد که دروغ بگوئیم. سینه را حیا، میاه را سبد لیم، و نهایت برای آنکه حزب کمونیست ادبیات ما را با ادبیات حرف دیاری تبدیل داده این گفته ها صمیمی اند و بتفسیر احتیاجی ندارند.

میان مسئله های مهم و باز که احتمالی که چه در اندیشه و چه در واقعیت مقام نظریسی اشغال کرده باعث مباحثه های تیز و حقی قرار گرفته؛ اما حل شایسته خود را الحال نیافته است، مسئله زمانی می باشد. در این موضوع شعر حزب بهیار بیدان آمد. شاعران ملت بهلولهای گوناگون مسئله که بحیث گواهنامه هستی ملت

فرت دارد، روشی ابتداعده‌اند و علت‌های مطلب آنرا نشان داده‌اند، چنانچه در نظر معود علی معمر شخص زبان گم کرده (که بقول استاد لایق می‌تواند فردا وطن و ملت را نیز گم کند) بخلفی می‌ماند که از ریشه کنده گشته است، او چنان گسست که با زبان دیگر و یا با زبان آلوده سخن می‌گفت. او «پیرهن» را نمی‌شناسد و ما را آگفته‌کار می‌کند. در این معنی شعر «ریشه پیوند» سعید علی معمر جالب می‌باشد.

غیرت که مردم پگان پگان فرزندان دلسوز و بیدار دل دارد که دیگر آنرا بیداری دعوت می‌نامند و هم‌رنگ کرسی نشینان زبان گم کرده بغی کردن و کشتن ملت را نمی‌ها آغاز نهاده‌اند. این معنی را همین دلیل کافیت که در ماه مارت همین سال در یک جلسه عالی جمهوری به سوری کریم که نایب رئیس دیوان وزیران بود، رعیت نداشتند که دو سخن بزیان مادری‌اش یعنی فارسی تاجیکی عرض می‌کند.

خواننده عزت‌مند نگران آنست که نگارنده کدام اثر را شعر بهترین سال می‌شمارد. در این مسئله هر کسی بهر حقدار است که فکر خود را داشته باشد زیرا در طبیعت ذاتی هنر در تفاوت از علم این چیز هست که تمام حیثیات و با قبحیات یک اثر در یک زمان از جانب همگان بهینه پذیرفته نمی‌شود یعنی در حساب هنر دو کمره در، نه همیشه چهار است. پیشنهاد بنده در این باره یعنی شعر بهترین سال ۱۹۹۰ شعر استاد بازار حاضر «میل‌نامه» ۱۹۹۰ می‌باشد زیرا در این شعر هم فطعیش بلند میایی و هم مهارت خوب شاعری مؤلف درج گشته. شعر ناسرده همه لکنت‌های اساسی اوصاف میایی و احتیاجی جامعه ما را در حال رونده شاعرانه فراگرفته است؛ چنانچه:

امسال . .

در انتخاب نمایندگان

به جای خلق

بهر داد آواز

که حزب کمونیست

بگرمی خولین نشیند باز . .

امسال.

سال دروغ مگوئی شاعر

سال دروغ مگوئی عالم

سال دروغ مگوئی حاکم بود...

امسال فهمیده‌ام

که مرا نمی‌

آهن رها بودمت

از دست ما

شروازهای تفره و طلا ریخته است...

سال سیری شونده ۱۹۹۰ مخصوص در تاریخ بیداری و خودشناسی مردم تاجیک  
سال هم‌ردش همی حساب خرافه بافت. قهرمان شعر علی رحیمت مرادی خوش  
می‌گویند: دوش قوم مرا می‌علم و عرفان و اسم آدم و لیل حیوان می‌گفتند و طاقت  
می‌کردم اما بعد ازین طاقت ندارم، دوش هر بی‌خواد و کلمه‌دار خلق مرا دشمن و  
خائن می‌نامیدند و باور می‌کردم لیکن بعد ازین باور ندارم، دوش از فعالان را  
می‌بودند، در بخته زار جان را می‌گرفتند، ناله را در لب می‌گشتند، اما

من بدین حال غلامی

دوش اگر تن داده بودم

بعد ازین طاقت ندارم

(بیداری)

آرزوی بیداری شاعر سبب است و سالخه ندارد. نگذار صد یکی و هزار یکی  
خیالی بیدار باشد و حس صد یک و هزار یک بیدار فردا صدها و هزاران کسان را  
بیدار خواهند نمود. امروز از همه مخصوص فیاضیایی بیکرسی و خود مردم «سوام»  
افید کلال است. امید هست که امروز نه فردا ملت محنتش می‌آیند و شرف کمال  
خودشناسی را درمی‌یابد. امید هست که ملت دساله روی را بس می‌کند و تقدیر ساز



می‌شود. امید است که هر فرد بیدار می‌شود زهرا روشن است که:

کسی بخارد پشت من جز نائن انگشت من

شاعر دارا نجات بشارت داده است:

امید زنده باد!

زهرا که روز تا امروز

ما عدل تازه کار

اذنی به وسه‌نگاری افکار می‌شود

زهرا که بخد غفلت، هفتاد ساله‌ای

شکر خدای ملتّم بیدار می‌شود.

آپرسور رحیم مسلمانان خیزشی چند ماه پیش از هند مدون گردید، دوران اقامت

حود در دهنی «ایشان لطیفاً آیین عقابۀ برای، چنپ در قلم یارسی دانند که بدون

تفیری بطور نمونه لثر امروزه تاجیکه شامل این شماره گردیده است. (مدیر)

## غزل

صحر دمیده و گل در دمیدنست، محب  
 جهان جهان گل نظاره چیدنست، محب  
 منام را به شمیم گلی نوازش کن  
 نسیم عالیه ما در وزیدنست، محب  
 زخویش حسن طلب بین و در میوحی کوش  
 من شبانه رگ در چکیدنست، محب  
 مشارة صحری مژده سنج دهدارست  
 بین که چشم فلک در پریدنست، محب  
 تو صحر خواب و صحر در تاشف از ایجم  
 به پشت دست بدندان گزیدنست، محب  
 نفس ز ناله به سنبل درودنست، محب  
 ز خون دل مژه در لاله چیدنست، محب  
 نشاط گوش بر آواز قلقل است، بیا  
 بیال چشم برآه کشیدنست، محب

نشان زندگی دل دویدنست، مایست

جلای آینه چشم دویدنست، محب

اغالب دهلوی (۱۹۹۷-۱۸۲۹ م)

## نظامی گنجوی

حافظ محمود شیرانی (فقد)

مترجم: دکتر سید محمد یونس جعفری

دانشکده ذاکر حسین، دهلی

کتاب شعرالمعجم که با کوشش آقای سید محمد تقی محمدعلی گیلانی بریان تبریز فارسی ترجمه شده علامه شلی نعمانی برای دانشجویان لیسانس و فوق لیسانس فارسی و پنج حله نوشته است. این کتاب تقریباً پنجاه سال پیش یکی از مهمترین کتابهای زبان اردو و جامع منابع ادبیات فارسی بشمار می رفت و تاکنون در این منطقه اهمیت خود را از دست نداده و بی باوجود تمام این وصفها این کتاب خارج از قیاسی هم نیست. چنانکه از اسد کتاب (تفسیر شعرالمعجم) برمی آید، حافظ محمود شیرانی کتاب شعرالمعجم را مورد نقد قرار داده و در حقیقت اشتباهاتی که از کمک شلی نعمانی سرزده بود، همه را یکجا یک درآورده و با استفاده از اساد تاریخی و براهین مدلل درباره آنها بحث مفصل نموده است.

باید اینجا این را هم ذکر کنم که شلی نعمانی از محافلان پرسور ادوار براون و حافظ شیرانی از طو بداران او بوده و چون در بعضی محافل ادبی علامه شلی عقیه برافشور میزد و آنرا گشوده حافظ شیرانی با اشتقاقی قلم را بر علیه علامه شلی برده است در حقیقت تقریباً پنجاه سال پیش در عهد یک محافله ادبی شروع شد. هنوز حافظ شیرانی درباره عقیه (و کتاب شعرالمعجم بحث) تمام نگرفته بود که ادبا و شعرا از وی خواستند که دیگر از این نقد و تبصره دست بردارد و بطین جهت این بحث ادبی با تمام مباد و بحله (و کتاب شعرالمعجم ختم شد. این را نیز باید گفت که صفایات حافظ شیرانی در معجم (اردو) از سال ۱۹۲۲ تا به ۱۹۲۷ چاپ شده است.

در این کتابچه ترجمه کنار چپین است که حافظ شیرازی اول قول شیلی را نقل نموده و سپس آن را مورد بحث قرار داده و از تمام منابعی که تا آنوقت میسر بوده استفاده نموده و در حقیقت دعوی خود دلائل محکمتری آورده است. ناگفته نماند که بعد حافظ شیرازی بر اساس چاپ اول شعر العجم می باشد. چون در انتشارات بعدی علاوه شیلی بعضی جملات را حذف کرده است و ترجمه آقای محمدرضا گیلانی بر اساس وکیلی چاپ است بلکه به استناد انتشار بعدی می باشد. در این ترجمه اقوال شیلی از کتاب آقای محمدرضا گیلانی گرفته شده و تنها یکی دو جا که اقوال شیلی بعضی در ترجمه آقای محمدرضا نیامده آنها را اینجاب خود به فارسی برگردانده است. چنین نقل شده است:

الباس یوسف نام، کیه ابو محمد، لب نظام الدین، تخلص نظامی. نام پدرش مزید بود.

(شعر العجم، ص ۲۱۷)

در اصل نام «شیخ نظامی» الباس بود چنانچه در این بیت چنین می گوید  
و الباس کاسف بر سر لاشی هم با، بود و نه است نامش (۴۱)  
(لیلی مجنون، اخمه نظامی، مطبع مصطفوی، بیته، ۱۳۳۷، ص ۲۰۸) (۴۱)

از بیت دیگر نیز چنین استنباط می شود که نام او اویس بوده است:

ساروب نو مرا کاویس نامم در غیبت محمندی تمامم  
زان شه که محمندی جمال است روزیم گل آنچه در خیال است  
(لیلی مجنون، غمزه، ص ۲۰۴)

پدر او یوسف و جدش زکی و پدر بزرگ وی مزید بوده است:

گر شد پدرم که نسبت جد یوسف بر زکی مؤید  
(لیلی مجنون، غمزه، ص ۲۰۹)

چنین آمده است که:

در حقیقت وطن او تفرش ۱۴ بوده ولی چون حاکم نشین آن قم است، لذا بجای تفرش خود را به قم منسوب داشته است.

(شعرالعجم، ص ۲۲۷)

نامکین تفرش خودشان را تفرش ملقب می‌کنند، مثلاً میر عبدالحی تفرشی، میرزا ظاهر تفرشی، امیر قدسی تفرشی قاشا تفرشی، و غیره، ولی این روایت نسبت به تفرشی بودن نظامی، ضعیف است. در اصل وی از ده نامن تفرش بوده که عموماً «من» را حذف کرده و به آن ده «تا» می‌گفته‌اند. چنانچه حال اعیان و اختلاف از آنها سکوت دارند.

بعضی‌ها سعی هست «تا» نام او نظامی از آنجا شده نامجو لیکن در حقیقت هیچ‌جا درباره نام و تفرش ذکر نشده است. اما نظامی خود را به گنج چنین نسبت داده است که محل دیگری نیست تا او را به آن نسبت دهند. چنین متفرج است که:

سال ولادت او را کسی معترض نشده ولی چون سال وناش با بقول صحیح ۹۵۲ هجری است و سنیه تفرش را هم عموماً ۲۳ سال نوشته‌اند، پس سال ولادت او باید ۵۲۲ هجری بوده باشد.

(شعرالعجم، ص ۲۲۷)

راجع به تاریخ وفات نظامی، بین مورّخین اختلاف نظر زیادی وجود دارد، چنانچه در تذکره دولت‌شاه سنه ۵۷۲، آتشکده سنه ۵۸۷، جهان آرا سنه ۵۹۷، کتب الطول ۵۹۹، سیح صادقی و شاهد صادقی ۶۰۴ و نقی کشانی ۶۰۲ آمده، از این اختلاف نظر بهترین روشن است.

در اصل نظامی، شرفنامه را در سنه ۵۹۲ به پایان رسانده است. در میان مورّخین ما چنین رسم بوده که هنگامی که تاریخ وفات در دسترس نباشد، تاریخ آخرین نوشته مصنف را تاریخ وفات او قرار می‌دهند. چنانچه تاریخ وفات حکیم سنائی و نصرالدین کیگاوز و غیره را چنین فرض کرده‌اند.



اسطاسی<sup>۱</sup> در اختیارنامه تاریخ وفات بعضی از حکما را نوشته و خود در آنوقت ۲۳ سال داشت و چون شفاة رسول اکرم حضرت محمد(ص) بود و ایشان ۲۳ سال عمر فرموده، او نیز آورو داشت که در چنین سنی بطورده زنده می گوید تا در این مورد نیز شایعیت اکمل از رسول خدا(ص) کرده باشد. اما آرزو کردن چنین امری چیز دیگری است و بر آوردن آن امری دیگر. لیکن از منابع موجود چنین حاصل است که او بعد از پایان رساندن سکنده نامه چند سالی نیز زنده بوده است. برای بدست آوردن تاریخ وفات وی دلیل محکمی در دست است و آن اینکه در لیلی محزون، اسطاسی<sup>۱</sup> و حسن خود را ۷۹۷=۷۸۷ نگاشته است:

زین شعر شعر گهی که واضح مجموعه هفت شعع خواهم  
(نسخه، ص ۲۰۷)

چنانکه کتاب لیلی محزون در سه ۵۸۴ هجری پایان یافته.

کاراست شد به بهترین حال در سلج رجب به نی و ما دال  
تاریخ عیان که داشت با خود هشتاد و چهار بعد پانصد  
(نسخه، ص ۲۰۴)

با بر این اگر از سن ۵۸۴ چهل و نه سال کم کنیم مانی ۵۳۵ است که تاریخ تولدش می باشد. درباره تاریخ وفاتش چنین می توان گفت که او تا سنه ۶۰۷ هجری زنده می کرده است.

بعین گوید:

«شهربازان با عظمت آن زمان بوازی و قدودانی او را از توایم سلطنت خود شمرده و شواعتش می کردند. کتابی سلام آنها در نظم تالیف ننماید... و اول کسی که این گوی افتخار را برود، بهرام شاه بود که مخزن الامرار را اسطاسی<sup>۱</sup> در ۵۷۵ هجری بنام او تالیف نمود و آن شهریار ادب پرور هم پیچیدگان اشرفی اسکنه طلائع و یک قطار شعر که بار آنها از انعام پارچمهای مدعی نبستی بود، صله بوی خطا فرمود.»

(شعرالمعجم، ص ۲۲۸)

این روایت که «نظامی» مخزن الاسرار را به امیر بهرام شاه (۴) نوشته است، صحیح بوده بلکه او بنا میل خود در ابداع این کتاب کشید و بعد از اتمام کتاب بنام بهرام شاه مکتوب کرد:

بر غصه شاهان ز پس این حصار قمر عه زدم بنام تو آمد بفرا  
در اکثر نسخه‌های این کتاب تاریخ تألیف مخزن الاسرار به ۵۵۹ آمده است چنانچه شبلی نعمانی هم متذکر شده و برای دلیل این ادوات را آورده است:  
بود حقیقت به شمار درست است و چهارم در بیع نعت  
از همه هجرت شده تا این زمان پانصد و پنجاه و نه ازون بران  
در بعضی نسخه‌های قدیم بجای سه پنجاه و نه سه هشتاد و دو ذکر شده به نظر من سه هشتاد و دو از همه صحیح‌تر و نزدیکتر به سال حقیقی می‌باشد، چه در نعت مژم «نظامی» یکجا به ۵۷۰ را آورده:

پانصد و هشتاد بر ایام حرام روز بلبله است بمعنی شنبات  
و همچنین آنوقت منشی کمتر از چهل سال بوده و می‌توان گفت که شاید وی سی و هفت یا سی و هشت سال داشته چنانچه در مخزن الاسرار می‌گوید:

طبع که ما عقل به دلالت نیست مستظر بقه چهل سالگیست  
نسخه‌ای که «نظامی» پس از نوشتن مثنوی مخزن الاسرار دریافت، درباره آن این می‌نویس  
اولین بار بطور اختصار در سلجوقنامه چنین می‌نویسد:

سلک فخر الدین بهرام شاه صاحب سیوت نیکو و علو عیت و فرط فخریت بود و  
در ایام پادشاهی از مملکت آذربایجان در کمال خرمی بود و کتاب مخزن الاسرار  
را «نظامی» گلجه بنام او کرد و خدمتش تحفه فرستاد. پنج هزار دینار و پنج سر  
امیر و اقوار جائزه فرمود. (۵)

شکی نیست که این داستان راجع به دریافت نمودن سه هزار معروفست ولی  
اینجانب اینجا توجه خواننده گرامی را به گفته «نظامی» جلب می‌نمایم که او هرچه  
در مثنوی شیرین حسود گفته برخلاف آنست که در فوق ذکر شده است. «نظامی»

خود و متعلق خسرو پرور را که در حق بازماند زامنگر دربار خود داشت، ستایش نموده ولی بعد از کم انتقادی و بی اعتنائی مملو حین عصر خود گله می‌سپارد.

چو عالی قسنی گردن سواران  
طیاب هرزه از گردن سپندار  
بخورندی طبع را دیده بر دور  
در چگون من قسطه دریا می‌آورد  
که چندین طبع بخشیدم شاهن  
وزان خرمن نجشیم برگ گاهی  
به بربرگی سخن را راست کردم  
نه او داده و نه من درخواست کردم  
مرا این پس که پر کردم جهانرا  
ولی نعمت شدم دربار و محاسرا  
(حمید، ص ۱۰۵)

پس از پایان رساندن محزون‌الاسرار، او داستان شهریں خسرو را سرود و اگر وی از دربار نمودن حلقه محزون‌الاسرار شکایت می‌کند، این امریست طبیعی، از آیات بالا هم چنین استنباط می‌شود که بهرام شاه هدیه‌ای برای او نبرستان.  
چنین آمده است که:

ایلا فاحشه سوار بر اسب شده عارم مفصل گردید و مدت یکماه طی طریق می‌نمود  
تا آنکه بهای تخت رسید.

(شعرالمعجم، ص ۲۴۰)

از قول مولانا نظامی، چنین استنباط می‌شود که مسافت بین پایتخت اتابک قزل ارسلان از گنجه سی فرسنگ بوده است. وقتی که او نظامی را به دربار خود خواست و فاخته نزد او رسیده نظامی احتیاجی نداشت که برای مدت یک ماه در حال سفر باشد:

شبی روزی سفر کنی تیانگه از راه  
به سی فرسنگ آمد سوکب شاه  
در بعضی نسخه‌ها این بیت چنین آمده است: بسی روزی سفر کنی... الخ  
ظاهراً این را شبلی امسی روزی سفر کنی خوانده که در نتیجه در ذهن خود سفر یک ماه را قرار داده است.

چنین متذرج است که:

«یکی از سلاطین که ده «نظامی» امر کرد کتابی در نظم باسم او تألیف نمایند،  
موجهر حاکم کبیر حلال الدین والذین پادشاه اخصان بوده است که یکی از  
بررگترین سلاطین شروانیه شمرده می‌شود. این سلسله ایرانی الاصل و از نسل بهرام  
چربین بودند. خود موجهر پادشاهی بود بغایت عظم دوست و هنرور و از اهل فضل و  
ادب... این پادشاه فرمائی به «نظامی» نوشت که داستان لیلی مجنون را بنظم بیان.»

(شعر العجم، ص ۲-۲۳۱)

نظامی کبیر موجهر هرگز اظهار خواستش برای نظم در آوردن لیلی مجنون ننمود.  
چه او خیلی پیش از این تاریخ فوت کرده بود. این کتاب به امر ابوالمظفر حلال الدین  
اخذ شد پس موجهر منظوم گردید زیرا که وی در آن روزها فرمانروای شروان بود:

خداوند جهان ملک معظم      مطلق ملک الملک که عالم  
صاحب بهجت جلال و تمکین      بهمنش کنه جلال دولت و دین  
تاج ملکان ابوالمظفر      زبیده ملک همت کشور  
شروان شه آفتاب سایه      کیخسرو کیفاد پایه  
شاه مخفی اخصان که نامش      بهر بیست که مهر شد علامش  
بهرام لژد و مستوری مهر      در هدف ملک موجهر  
(خمس، ص ۴۰۴)

چنین نقل شده است که:

«او در ازای این خدمت از پادشاه صدهای که در حرمت کرد، این بود که فرزندی  
جزو ندیمان و مصاحبان ولیعهد گردد.»

(شعر العجم، ص ۲۳۳)

حقیقت اینست که «نظامی» در داستان لیلی مجنون پس از مدح شاه اخصان  
فرزندی را که نام وی را میر سام پدر بزرگش موجهر گذاشته بودند، خداگاه خطاب  
نموده و در این ضمن گفته که فرزند من (محبوب) از من نفایز نبرده که من (نظامی)

او را در تحت تربیت شما نگذارم تا او در حمایت شما مشغول بماند و شرف  
مدورسی هم بیاید:

آن گروهی که از کثافت من	پشت من و پشت زاده من
گروهی که کلاه و کمان برافشانند	وز گروهی که کمان شه سخن راند
کاین بیگم را بجهاد و سوزانند	برکش به شاه آن عبداللہ
بسیار مرا بمشغول امروز	کو نو قلم است و من نو آموز
تا چون گهرش کمال گیرد	السلور کرا بسفاسال گیرد
کاین تخت نشین که اوج سایست	خوردست ولی بزرگ رایست
آن یوسف هفت بزم و نه مہد	هم والی عهد و هم ولیعهد
نو مجلس و نو نشاط و نو مہر	فرزند شه آخستان منوچہر

(جمعه، ص ۶۰۲)

پس از یوسف و تجید اظهار مدعا چنین نموده است:

دارم بختدا امیدواری	کز قیامت ذہن و عرشواری
انجیلات ومانند از عنایت	کامده شوی بہر کفایت
هم نامه خسروان بخوانی	هم گفتہ خسردان بدانی
این گنج ہفتہ را درین درج	بسی چو منہ دو ہفتہ در برج
دانی کہ پنجین عروس مہدی	ناید ز قران هیچ عہدی
گر در ہدوش نظر نیازی	نیستار برادرش بداری
از واہ سوازش تمامش	رسمی ابدی کنی تمامش
تا حاجت مند کنی تمامش	سر پیش و نظر ز پس تمامش
این گفتنم و تعبہ گفت کز شاہ	اقبال تو باد و دولت شاہ

چنین گوید:

بعد از وفات قزل ارسلان برادرزادہ اش ابو بکر نصرالدین پسر محمد بن ایلدگزی بر  
تخت سلطنت جلوس کرد، مشغولانی کہ او تا آنوقت سرودہ بودہ تمام بموجب امر

سلاطین عصر بوده است ولی سکندرنامه را بدون آنکه از جاش اشاره بشود بلکه بمیل عروضی محلیه نظم درآورد و تمام امریکر نصره‌الدین که بین او و این طیفه سلجوق از بابت مخصوص از قدیم برقرار بود، منتشر ساخت.

(شعرالعجم، ص ۲۳۳)

از بعضی ابیات سکندرنامه چنین اثبات می‌شود که این کتاب را «نظامی» به امر نصره‌الدین نوشته است:

شاه از تو دارد گهر مقتسم	سزاوار تست آفرین گفتم
خرد کاسمان را زمین می‌کند	برین آفرین آفرین می‌کند
چو فرمان چنین آمد از شهریار	که بر نام ما نقش بند این لنگار
بگفتار شه مغز را تر کنم	بگفت کسان مغز در سر کنم
مرستم عروسی بدان مزم‌گاه	کزو چشم روشن شود بزم شاه

(نغمه، ص ۱۶)

جای دیگر گوید:

چو فرمود شه باغی از زمین	ممن گشتن و سرو پیرامین
بسرسبزی شاه روشن ضمیر	به نیروی فرهنگ فرمان پلیر
یکس سرو پیرامتم در چمن	که هر باد او می‌شورید انجمن

(نغمه، ص ۶۵۵)

چنین متذرج است:

از این مشنری را تقدیم پادشاه نموده و در ازای آن علاوه بر مبلغ نقد، یک اسب سواری و جامه‌های گرانبه‌ای چندی با اشیاء نفیسه دیگری عده به او عطا گردید.

(شعرالعجم، ص ۲۳۳)

و در حاشیه چنین اضافه می‌نماید:

ولی تعجب است که مبلغ نقد هزار ذکر شده است و اگر مراد هزار دینار هم باشد، باز این مبلغ نه درخور مقام «نظامی» است و نه شایسته مقام یک پادشاه مترقی



می‌باشد.

(شماره المعجم، ص ۲۳۳)

در باره این موضوع «شیخ نظامی» چنین گفته است:

چو شد دید در گهر دلی پسند      بهمندهد و شد کار گهر بلند  
 از آن نقد رومی که باشد دوست      هزارم پذیرفته بود از لطف  
 چو من نزل درخورد او ما خشم      بجای وی این در بر انداختم  
 هزارم پذیرفته را داد زود      بسی چیزها نیز بر وی افزود  
 ز مرکب و دیا و جود چیز      همان خلعت پادشاهانه نیز  
 دو صد نقد دیگر ز دیوان مهر      نوشتیم بادرار دیوان دهر  
 بدان تا رسانند گمان چو بجو      رساند هر سالی از او سو  
 (اقبال‌نامه، نسخه خطی)

از ابیات بالا چنین استنتاج می‌شود که یعقوب شاه برای پوشش این داستان به نظامی گفته داده بود که بعد از اتمام این کتاب هزار اشرفی (سکه طلا) به او برساند و رفتی که او کتاب را نوشت و از نظر پادشاه گذرانید، او به تنها هزار سکه طلا از محمود را دریافت نمود بلکه خلعت و النقة دیبا هم نصیب او گردید و دوپست اشرفی سالنامه هم برای او مقرر شد. این را هم نباید فراموش کرد که این صله تنها برای رشته نظم کشیدن (اقبال‌نامه اسکندرنامه بحری) به او اعدا گردید. شرفنامه به سال پیش از این در ملک نظم درآورده شده بود و صله‌اش از این خطا منفصل بود. همچنین این صله را (نظامی) با نعل و رخت و یا دخی راوان و اساطیر قبول نموده و حالا ما را بگوید که از او ایرادی نگوییم و از داد و دهش شاهان شرق عیله نسائیم. نظامی این صله را غر ابیات زیر تذکر نموده و این موضوع را پایان رسانیده:

حقه ای با خندان را بدست گنج بخش      برافروز چون دیده را از درخش  
 ملک را سحرشست گرا باده‌دار      بدر داد و دهن هر دو پاهنده‌دار  
 (اقبال‌نامه، نسخه خطی)

چنین نقل شده است که:

من از بعضی اساتید شنیده‌ام که قدر و منزلت نظامی در نزد سلاطین انحصار ثا این حدی بوده است که یکی از سلاطین دخترش را به پدر «نظامی» بولی داد ولی اینجاست آنرا در هیچ کتابی نداده‌ام فقط دو غایتاً سکندریامه بحری چنان برمی‌آید که او پدر و دخترش را با هم بحدت نصرالدین فرستاده بود، بدانکه می‌گوید:

دو گروه برآمد ز دریای من      فیروزانده از روی‌شان رای من  
یکی عیبت برمی‌داشت      یکی نور عیسی برو نداشت  
فرستاده‌ام هر دو در نزد شاه      که یاقوت را درج دارد نگاه  
عروسی که با مهر مادی بود      به او پرده‌دارش برادر بود  
بباید چو آمد بر شهریار      چنین پردگی را چنان پرده‌دار  
چو من نزل خامی تو چنان داده‌ام      جگر نیز با چنان فرستاده‌ام  
از شعر اخیر اصل را از بخوبی ظاهر و آشکار می‌گردد.

(شعرالمعجم، ص ۲۳۲)

و نو، من این کشف خوب علامه شکی را قبول نمی‌کنم و نمی‌توانم از این توضیح چیزی بدست بیارم و روشن‌سازم که چرا «نظامی» دخترش را نزد نصرالدین فرستاد و دخترش آنجا از عهده چه کاری می‌توانست برآید؟ اگر خوبش و قرأت منظور بود، شکی می‌بایست پس در روشن‌ساز و من حاضر این ادعا را بنمایم که «نظامی» اصلاً دختری نداشت و او تنها پسر داشت که اسمش محمد بوده که دربارهٔ وی خود می‌گوید:

بک دانه اولیٰ فتوحیم      یک پیالهٔ آخرین مسریم  
از ایات فوق نیز نمی‌توان چنین استنباطی کرد. حقیقت اینست که او بعد از تالیف سکندریامه اثر خود را به دست پدرش نزد مسدوح فرستاد. و این منظومه را دختر خود گفته است.

از ادو گوهر، منظور جولانا انطاس، درازنه مجلسی پخی محمد و فرزند معوی  
 یکدیگر نامه می باشد. در ترکیب اعصمت بررسی، هم شاعر بطرف منظومه خود اشاره  
 نموده و اصطلاح فکر بگر را که میان شعرا متداول بود، به طور نویسی درآورد. از  
 کلمه «عروس» منظور او منظومه خود می باشد. همچنین از کلمه «مادر» نباید این را  
 متهمیم که عسر انطاس، بوده بلکه شاعر خود را «مادر» یا معزن این ابیات نامیده  
 است. کسانی که با سبک انطاس آشنا هستند، با گفته من توافق کامل دارید که  
 شیخ انطاس، بعضی جاها قلب یا دیوان خود را برون شامت می دهد و منظومه خود را  
 بهیچ ماحبت عروس می نامد، چنانکه از مثال ذیل این مطلب را می توان بخوبی  
 درک کرد:

غسبرم نرون بلنگه آشوزن است	که بریم صفت بگر و آستن است
تقاغهای آن شیری چون آهش	که از سبک و آغن برون آهش
عروس مرا پیش گوهرشناس	کنند تازه روی بسی آشناس

(حمد، ص ۲۵۴)

بگفتار شه مفر را تر کتم	نگفت کسان معز در سر کتم
مرستم عروسی بدان نزم گناه	کزد بچشم روشن شود بزم شاه
عروسی چنین شاه را بسته باد	بندین مهر اتفاق فرستاده باد

(احمد، ص ۱۲۹)

ایس گشج نهفت را درین درج	ببینی چو مه دو قلنه در سرج
دانی که چنین عروس مهدی	ناید ز فران هیچ مهدی
گر در پندوش نظر قیاری	تیسار برادرش ساداری

(احمد، ص ۲۰۷)

آیهاتی که جولانا قبلی در اینجا ثبت گردانیده یکی از آنها را حذف کرده و این  
 بیت است که می تواند هر نوع اشتباه و سوء ظنی را برطرف سازد:

به صورت که شده دو قسمندوی سام - یکی مفصل و دیگر اقبال سام  
(شمسه، ص ۳۳۱)

منظور از مفصل پرش محمّد و از کلمه اقبال مقصود او اقبالنامه است.

چنین آمده است که:

او وقتیکه این منظوم را می‌نوشت، بیش‌بالمغ بر ۲۳ سال بود چنانچه در آنجا که  
وفات هر یک از حکما را تحت عنوان جداگانه ذکر کرده ضمناً بنام خودش که  
میرمدا، چنین می‌گوید:

«نظامی» چو این دامنان شد تمام - بمحرم شدن نیز برداشت گم  
مزون بود شش ماه و شصت و سه سال - که بر محرم ره بر دهل زد دوال  
بعد از منظوم مزبور هم شاعری و هم عمر او هر دو خاتمه پیدا نمود. در تاریخ  
وفاتش سخت اختلاف است. دولت‌شاه می‌نویسد که آن در سال ۵۹۲ هجری وقوع یافته  
ولی آن مخالف با قول خود نظامی می‌باشد. نفی‌کاشی می‌گوید که او در ۶۰۲  
هجری وفات یافته است. «جامی» ۵۹۲ هجری را تاریخ وفات او می‌داند. لیکن اینقدر  
مسلّم است که وفات او بعد از ۵۹۹ هجری بوده و قن قوی ایست که آن از ششصد  
بیلا نباید تجاوز کرده باشد.»

(شعرالعجم، ص ۲۳۲)

دوست است که «نظامی» با تذکر وفات حکمای یونان تاریخ مرگ خود را هم  
تعیین نموده ولی از روی این پوش‌پینی نمی‌توان چنین استنتاج کرد که حتماً وی در  
هنگام سن و سال یا در حدود قرن ششم فوت کرده باشد. البته شکی نیست که بعثت  
عشق و علاقه زیاد او نسبت به پیغمبر دین مبین اسلام وی آروزمند بود که در همان  
سن وفات‌یابد و علاوه بر این او خود را هم در زمره حکمای یونان مشمول دانسته و نه  
تنها مقالات آنها را مندرج ساخته بلکه تحت عنوان جداگانه‌ای مقاله‌ای خود را هم  
بطور مفصل نوشته است. همچنین با تذکر تاریخ وفات آنان، تاریخ مرگ خود را هم  
تخصیص زده ولی منظور من از بعد از آن تاریخ نیز زندگی می‌کرد چه در بعضی

نسخه‌های سگندرنامه آبیانی دیده می‌شود که می‌توان از آنها چنین نتیجه گرفت که نظامی، نه تنها در آغاز قرن هفتم زندگی می‌کرده بلکه در قسمت اعظم سالیانی مشرب این قرن هفتم نیز زنده بوده است. آبیانی که در این مورد دیده شده اینجا نقل می‌کرده.

طرفدار مرمعل به سردانگی قنبر خسان شاهان سمر، انگلی  
سیر مرفرازان و گمردان کسان ملک عز دین قاهر نه سمار  
سلطه‌ای دولت چر مغرل نگین (۶) ابروالبشیر مسمود بی‌خبر دین  
نورالدین ارمیلان شاه والی مرمعل در سال ۲۰۷ هجری فوت کرد و پسرش سلطان  
القاهر عزالدین مسمود در همان سال بر تخت مملکت نشست و در سال ۲۱۵ هجری  
وفاات یافت (احسان التواریخ) از اینات فوق چنین برمی‌آید که نظامی، سگندرنامه را  
عزالدین هم منسوب گردانیده و حسب این احتمال ابعثت که این اشعار در حال  
۲۰۷ هجری پس از خمر که عزالدین بود که آید. ۲۰۷ هجری و قریح یافته و تا این  
مدت روابط نظامی، هم با دربار اتابکی اعتباری نبود.

چنین مندرج است که:

از قصائد زیادی سروده لیکن چیزی مهم و تازه‌ای در این قصائد یافت نمی‌شود. در  
قصائدش به سبک سنائی رفته اخلاق و تصوف را باهم آمیخته لیکن در این قسمت از  
سنائی خیلی غلب است و بدین جهت هم قصائدش مقبول واقع شده فقط قطعه‌ای  
ساخته است حاوی عبارات سلیبی و روان و معانی نثر و زنگش که تا امروز کسی  
تجزیه‌اشده است آنرا جواب گوید و آن قطعه اینست:

دوش (مستم) بحرانیات و سراراه نبرد

می‌دم ناله و آریاد کس از سر بشود

یا نه بد هیچ کس از یاده فروشان سمار

یا نه سر هیچ کس هیچ کس در هیچ کس

یا حق از لب سگندارت بیشتر که یا کمتر

درست از خرمه‌خروان کرد سر و رخ مسمود

گفت خبر است در این وقت آنرا می‌خواهی  
 بی‌محل آمدنت بر در ما بهر چه بود  
 گفتار در بگشت گفتار و عروزه مگوی  
 که اندرین وقت کسی بهر کسی در نگشود  
 این که مسجد که بهر لحظه درش بگشاید  
 که شو دیرآنی و اندر صف پیش آمدنی بود  
 این غریبات مغبان است درو راه نهند  
 شاعر از شمع و شراب و شکر و نای و سرود  
 هر چه در جمله آفاق در اینجا حاضر  
 سوسن و برمن و گسر و سبازی و بهود  
 گر شو خواهی که دم از صحبت ایشان بوی  
 حیات پای همه شو تا که بیانی مفهومی  
 عصمت بخاری و عرفی شیرازی نیز با تبدیل قافیه آنرا جواب گفته‌اند ولی با  
 اندک تاملی معلوم می‌شود که این جواب نیست. ۱

(شعر العجم. ص ۲۳۶-۷)

ممکن است نظامی قصایدی را هم سروده باشد ولی از این قصائد در حال حاضر  
 اثری نیست. (۷) در تذکره آتش‌کده ابیات منتخب از دو قصیده او نقل شده است.  
 شکی نیست که این قطعه آهنگ به حال شاعری زیاد دارد را عموماً به نظامی منسوب  
 کرده‌اند و در آثار کده هم بنام «نظامی» آمده و نویسنده‌گان بعدی نیز پیروی  
 صاحب‌اشکله را کرده‌اند ولی بطور من‌مورجان و تذکره‌نویسان در این مورد اشتباه  
 کرده‌اند. نویسنده این مقال دارای یک حلقه از دیوان می‌لانا عراقی می‌باشد. بظاهر این  
 نسخه هر قرن هشتم هجری نوشته شده است. این قطعه در دیوان عراقی با اختلافات  
 جزئی منقح شده و تخلص عراقی هم در آن آمده است. این قطعه چنین است:



سخرامات شدم دوش مرا بار نرسود  
 میزدم نعره و قریباده از من کسی نشنود  
 با تندی هیچکسی از باده فروشان بیدار  
 با خود از هیچکسی هیچکس در نگشود  
 چونکه یک نیمه شب با کم یا بیش برفت  
 ندی از غریبه بیرون نمود سر و راج بسود  
 گفت خبرست درین وقت تو دیوانه شدی  
 میزد پرداختی آخر بختگوشی که چیه بود  
 گفت من در بگشای گفت برو هرزه مگویی  
 تا درین وقت ز بهر نروشی در که کشود  
 این به مسجد که بهر لحظه دوش بگشایم  
 تا تو اندر دوی و اندر صف آشی زود  
 این غرامات مغانست و درو زنده دلان  
 شامد و شمع و شراب و غزل و روده و سرو  
 سر کوشان عرقامت و عراشان کمه  
 عاشقان هیچو خلیله و رقیبان نسرود (۱۸)  
 زو و سر را نبود هیچ درین بقمه محل  
 سرود شان جمله زبانست و زبان شان همه سرود  
 ای عراقی چه زنی خلفه برین در شب و روز  
 زین همه آتش خورد هیچ نه بیتی حر دود

بنا بر این می‌توان گفت که این قطعه از سرودهای «نظامی» نبوده بلکه از آن  
 عراقی می‌باشد و دلیل من اینست که این ابیات در نسخه‌ای (۱۹) آمده که تقریباً شش  
 قری بیش نسخه‌داری شده و این امر هر کسی پوشیده نیست که نسخه خطی هر قدر



حقارت امر است که این دو بیت از آن فردوسی می‌باشد و در تمام نسخه‌های معلومه و خطی شاهنامه دیده می‌شود. ایسانی که بنده مجلسان در حسنه خود از شاهنامه فردوسی انتخبات نموده این دو بیت نیز در آن آمده است. اگر درین مورد کسی شک می‌داشته باشد برایش لطیفه‌ای از تذکره مخزن العرائف که درباره سرخوش (صاحب تذکره کائنات الشعراء) نوشته شده اینجا نقل می‌گردد. (تا گفته نمایند که احمد علی سده‌نوی صاحب مخزن العرائف طرز و رفتار خودستانی سرخوش را به نظر استحضار و پسندیده نمی‌نگرد.) لطیفه ایست: شمس در خواب دیدم که روح من در سیر سخاوت است. شوری در محوش من می‌آید که احست و آفرین باد هیچ صورتی بخاطر در نمی‌آید، من پرسیدم که تعبیر چه چیز را می‌کنند؟ گفتند بونی از «نظامی» گنجوی مقبول ملاء الاعلی افتاده است که گفته:

و سم شورای در آن پهن دشت زمین نشن شد و آسمان گشت هشت  
گفتم شعر خود بلند است اما وزیه است این‌جا چه ماست دارد؟ اینجا باید که  
شعر توحید و نعت درجه قبول یابد. در خواب غلده می‌گسم و می‌گویم که راست  
گفته‌اند که معلوم شد شعر فهمی عالم بالا.

صاحب مخزن الاسرار بدین قول سرخوش چنین اضافه می‌نماید:

دور و گور را حاضفه باشد. این عزیز شعر فردوسی را به شیخ «نظامی» قرار داده و  
فرستگان را به بیان نموده که شعر فردوسی را بنام شیخ «نظامی» گویند.  
چنین نقل شده است که:

تاریخ چهاردهم ماه رمضان در سنه ۵۹۳ هجری به فرمایش سلطان غیاث‌الدین  
کرب ارسلان علاءالدین افسنوی او «نظامی» هفت پیکر را به رشته نظم درآورد. در  
این مثنوی داستان بهرام گور هم آمده... (۱۱)

«نظامی» اسم این پادشاه را کرب ارسلان نوشته است:

علاءالدین ملک علاءالدین حاضف و ناصر و مان و زمین  
شاه کرب ارسلان کشور گبر به و اله ارسلان بنیاد و سریر

از ابیات فوقی چنین بر می آید که لقب «غیاث الدین» یا اسم پادشاه هیچ ارنظامی ندارد. در اصل این غلام الدین امیر مراده و اولاد و اسفاد اقلشقر احمدیلی بوده که او را باطشیان در سنه ۵۲۷ هجری تشنه دریا در غلام الدین همین قدر اطلاع داریم که دستخمش او را در سال ۲۰۲ هجری در دژ مسکونی لغو محاصره نمود. صاحب راحت الصدور در ضمن شرح احوال سلطان طغرل او را خداوند مراده خوانده است. عموماً تذکره نویسان معتقدند که بهرامنامه برمایش غلام الدین منظوم گردیده و لی سایر تحقیق من نظامی بحال خود منظومه خود را به این مندرج منسوب کرده است. ابیات ذیل مزید نظر من است:

چون من الرحمن شایستم به قیاس    کاهل فرهنگ را تو داری پاس  
 لعلی زین کیمیا سازان    نه پندیری قریب طرازان  
 سفسس این کارنامه آبدی    بر تو مستقیم به طالع اسدی  
 (هفت پیکر، مطبوعه نولکشور لکهنو، سال ۱۳۲۲ هجری، ص ۱۱)  
 جای دیگر می گوید:

این چنین نامه بر تو شاید بست    کز تو جای بلند نامه هست  
 چونکه شد لعل مسته بر تاجش    بر تو مستقیم و بیم تاراجش  
 گر مستقیم تو دل پند بود    چون سریر تو از جسد بود  
 (هفت پیکر، مطبوعه نولکشور لکهنو، ص ۱۱۲)

(مانندکه غلام الدین در دژ روئین بسر می برد، انظامی فرصت را مفتهم شمرده منظومه خود را بهرام نامه ای به خدمت او فرستاد.  
 چنین گوید که:

این خدمش واقعا قابل ملاحظه است که تاوجود ارنظام او تا دربارهای هدیده و مشربانی که تمام سلاطین و امرا ساخته است، معذرت قصاصه را از قید مداحی آزاد نموده است و ثابت کرده که این صحت جمله از شعر را می توان صرف تارهای بهتر و مفیدتری نمود ولی افروس که در این خصوص کسی از او مناسبت نگرفته و از آنروز

ناگه‌نوی قصائد اختصاصی بخوشامد و تملق و بهمین طرز گفته می‌شود.۱

(شعرالمعجم، ص ۲۳۸)

از مجموعه نظامی، که در دسترس است این مطلب را می‌توان نتیجه گرفت که او توانست از مدح پادشاهان عصر خویش خودداری نماید و اگرچه او به تعصیده پندان تمایلی نشان نداد و قریحه مدح‌گویی خود را در تعصیده‌سازی سازماندهی و مهارت مدح‌گویی خود را در مشو‌ها بخوبی به منصه ظهور رسانید و استادی خود را در امر مدح و ستایش مستوحشی بعد از اعلاء ممکن در رسانیده. حاشی که شعرا مهارت و فنون خود را در قصائد خود تعادل می‌سازند و اگر او ذوق مداحی را در فضائلی بکار می‌برد بحسب قایل تصور بود که در چه قالب شیوا و تشنگی می‌توانست بیان خود را عرضه کند. در این مورد شبلی نعمانی یکجایا چنین می‌نویسد:

«... در مشو‌یافتش مداحی که نوشته است بقدری شدید و روزمندند که قصائد در مقابل آن گزلی قابل ذکر نمی‌باشد... و چیزی که بیشتر از همه حیرت‌انگیز است، اینکه او خود را در نظر ملائین مانند یک شاعر مطلق گذاشته معرفی می‌کند بدین نحو: من لمک‌خوار اعلیٰ حضرتم، غلامم، بنده آن درگاهم یا بوجه کسی از طرف ذات اقدس ملوکانه تمام پریشانی‌های من اصلاح می‌شود و مشکلاتم حل خواهد گردید.»

(شعرالمعجم، ص ۲۴۵)

ولی بدرستی روشن نیست که آیا نظامی، قصائد هم سروده است یا نه؟ طبق گفته عرفی وی تنها مثنوی‌ها را سرود. و غیر از آنها از وی آثار دیگری در دست است. (۱۶۲) ولی از گفته نظامی، چنین استنباط می‌کنیم که او تحت ضرورت و انتضای زمان و مکان گاهی هم از غزل‌گویی و تعصیده‌سازی اهل ادب را سرود می‌ساخته است. دربارهٔ دیوانش هم اشاراتی دیده شده ولی اکنون غیر از مثنوی‌ها از آثار دیگرش چیزی در دسترس نیست. او نیز چنین می‌گوید:

گم‌ساز کسم قصائد چیست / او پیش نهاد فلان است

(حمود، ص ۱۶۴)



وقتی که وی به دربار قزلباشان رسید، قصیده‌ای نیز همراه برد:

در آمدن راوی و سرخروانند بچمن در / شای کسان سعاد از گنج شد هم  
(غزله، ص ۱۹۲)

چون نصرت وی حضور دیقه اشاء بنامهین نسبی توان گفت که آیا در این مورد او  
تیسره حکیمانه پیش گرفته یا شکر مدح سرانی را مورد پسند خود قرار داده است.  
نصیده‌ای که به او منسوب داشته‌اند مصرع اولی آن اینجا نقل می‌گردد  
ملک الملوک فضل بفضیلت معانی... الخ (۱۳)

### شرح احوال نظامی

من در مورد شرح حال و آثار و اقوال نظامی، اطلاعات زیادی ندارم ولی در اثر  
مطالعه هرچه بنظر من رسیده آنرا اینجا نقل می‌کنم:

عنبر نظامی، پدر خود مالی بود که پدرش فوت کرد. او یکی از پندهای پدرش  
را در کتاب شیرین خسرو بیان نموده است:

پدر کز من روانش باد پرلور / مرا پیرانه پندی داد مشهور  
که از میردولستان بگیریز چون تبر / وطن دو کبری صاحب دولستان گیر  
(غزله، ص ۱۸۲)

مادرش زبیدی از خانواده کرد بوده که تعلیم و تربیت و نگهداشت فرزندش را  
بمهره خود گرفته بود:

کمر مادر من زبیدی کرد / مادر حقانه پیش من مرده  
هم بیشتر از قیاس خورد است / گرداب فزون ز قله مرده است  
(غزله، ص ۲۰۹)

یک دایی هم داشته که اسمش خواججه حسن یا حمرا (۱۴) بود. این دایی خجرج و  
بیشتر احتیاجات زندگی وی را تأمین می‌کرد:

کمر خواججه حسن که خیال من بود / خیالی شدلش و مال من بود  
(غزله، ص ۲۰۹)



تعداد همسران وی را سه زن درج کرده‌اند. احتمالاً اگر تعداد زیادی را بشماریم  
شمرده باشند، باعث تعجب نخواهد بود. زیرا اینان کنیزانی بودند که فلان «دولت»  
وی به‌رود زندگی گشتند، و تعجب اینکه نظامی! چنان تصور می‌کرد که یک‌سری  
بمنی مثنوی‌های وی او همسران خود را یکی بعد از دیگری از دست داد. این‌ها  
که فرستاده شاه درنده بوده و حتی فوت کرد که او مشغول برافروخته نظم کشیدن و استن  
تیبی صورت داد و صافست هر که ظریف نظامی! نوشته این خود را هم گفته است:

سبک رو چون بت خضجانی من بود گمان افشاد خود کماقانی سر سود  
دستارین پیگیری لغز و خردمند فرستاده به من دارای بی دست  
چو ترکمان گشته سوی کوچ محتاج به شرمی داده رختیم را به تاراج  
(حمده، ص ۱۱۸)

و حتی که مؤرخ به مرده از داستان ابلی می‌خواند و می‌آورد:

چو بر گنج لیلی کشیدم حصار دیگر هم‌هوسری کردم آنجا بنابر  
(حمده، ص ۱۱۷)

معین که شرح‌نامه را بیابان و صابدا، زن حرم نیز به‌رود زندگی گشتند. و مثنوی  
اقتال‌نامه سرلیداش را نیز ذکر کرده است:

سبک پیش‌سر زانکه آزاده بود از آن به گنج‌سری سرود داده بود  
فشان مهر و خدمت‌گری همیشه داشت همان کافورانی در استیضه داشت  
پسباده سپاده رختش مساء را برش طرح کرده محسن شده  
خنجش گلی خون من خورد او بخور من لکمی در جهان بود او  
چو چشم مرا چشمه نور کرد ز چشم منتر چشم به دور کرد  
و کماقانی طرح که چنانست و سر که گشتی که تا بود هر گز نبود  
بخوشن‌نردی کان مرا بود ازو چشم‌بم جدا باد خوشن‌نرد

(حمده، ص ۱۱۷)

از خود پیروی می‌گردد که در مورد وزنها بحث من بسیار نامساعد افتاده است  
هر وقت مشغول نگارانی را آنگاه می‌کنم، دانی را از دست می‌دهم

برای شالنج هر وقت هست از سحر که بدون آن کهم دانستار گیسوی  
در آن صفت گیسوی شکر اعتشان کنم امروز شکم خسته نرسان کنم  
نه اندک که با غای چندان همروزی چنگونه کنم قصه و دور و دور  
(احمد، ص ۲۶۶)

در باره تعداد اولاد و اعتناش همین قدر اطلاع داریم که او تنها پسر نام محبت  
داشته و غیر از این پسر، فرزندی دیگری نداشته. وقتی که محبت هفت ساله بود نظامی و  
مشغول شیرین سرور استی سرور و برای اوکی باز ذکرش در این داستان آمده است

نه پس از هفت ساله قمره العیسی نظام حریفش در خانه نوحی  
مست پرور هم و برای خندانده که بر آن نام من نام خندانده  
(احمد، ص ۱۷۸)

وقتی که نظامی داستان بللی مجنون را بنظم درمی‌آورد، پسرش چهارده سال داشت.  
ای چارده ساله قمره العیسی بالغ نظری داریم که اولین  
آن روز که هفت ساله بودی چون گل به چمن خوانده بودی  
و اکنون که بیچاره و میبیدی چون مرور باوح سرکشیدی  
(احمد، ص ۲۰۸)

همین که نظامی داستان مکتبلنامه را آغاز نموده، من محبت به هفده سال  
رسیده بود:

ورس هفده ساله حسن از بدین بدست شده هفده ساله بدینسان که هست  
محبت عرفی در تذکره باب الالاف ایانی از نظامی، که در مرتبه مرگ فرزندش  
محبت مرده بود، آورده است که ابعدا نقل می‌گردد:

ای شده هفده ساله حسن از بدین بدست ای چنان عازمی و آنگاه سر حشت  
بافتح حسن حسن کرد در جوش دولخی ناشده و منی به هفت

خط استوار و مستقیم استوار است. این آیهها بر سر نهاده اند که به خدا  
چرا صحت می‌شود در میان جهالت. حال آنکه از دیدگاه من احسان آفتاب  
سرور از خط استوار است. (کتاب الایمانیه، مطبوعه ادبیا، ص ۱۳۹۷)

از بعضی قرائن چنین بر می‌آید که محمّد در عهد جوانی فوت کرد و شاید برگه او  
پس از انعام یافتن اقلادیه اتفاق افتاد.

الغایم ایتر آثار خود را وقتی که با دربار شاهان ارتباط داشت، خلق نمود.  
منکه بر میزیم نماند چه بید  
از منکه داری و انکه منکی  
خدا منکی بر روز می‌کردم  
روز گام گرفت و صحت چنین  
به منکه منکی منکی منکی  
(جمعه، ص ۱۱)

وقتی که خط استوار را می‌نویسید، از روی حساب من می‌باشد  
ص ۱ و هفت سال است. زیرا که خط من از این کتاب را در ماه ۵۹۹۳ هجری برشته  
نظم در آورده و وقتی که شروع می‌کردم را آغاز نمود سالهای عمرش چنین بود.

پس از این تمام چنین بر چنین سال. منون پنجمه بر روی خیر و روز سال  
(جمعه، ص ۵۹)

حای دیگر می‌نویسد

چو در ایامه چنین است از کم و بیش. منکه منکی چنین را از چنان پیش  
(جمعه، ص ۵۷)

بعضی اشارات بر ریاضه سالگی نیز آمده است:

اندر پنجمه سال، حقه ناری. پنجمه سال منکی منکی منکی منکی منکی منکی  
به پنجمه سال اگر پنجمه هزار است. نظم در منکی منکی منکی منکی منکی منکی  
(جمعه، ص ۳۲)

وی در سن ۴۹ سالگی کتاب لیلی و مجنون خود را خلق کرد. بهرامنامه در سنه ۵۹۳ هجری اتمام یافت. آنوقت از روی حساب عمرش نزدیک به ۵۸ سال بود.

شرفنامه را در سنه ۵۹۷ و اقبالنامه را در سنه ۵۹۹ به پایان رسانید. آخرین تألیف او اقبالنامه بهشتی از سایر تصانیف وی طول کشید. او این داستان را در سن پنجاه سالگی شروع کرد و وقتی که آنرا به پایان رسانید، شش شصت و سه سال بود دربارهٔ سن پنجاه سالگی خود چنان می‌گوید:

چو تاریخ پنجه در آمد بحال دگرگونه شد بر شناسنده حال  
(خمسه، ص ۱۲۳)

در اقبالنامه بهر اشاراتی است که نشان می‌دهد وی تقریباً تا به سن ۵۷ سالگی رسیده بود.

همچون به بهجه و حمت از نیاس دوم بر تر ازو نهید حق شماس  
دربارهٔ سن شصت سالگی در اقبالنامه چنین می‌گوید:

به شصت آمد اندازهٔ سال من بگشت از خود اندازهٔ حال من  
(خمسه، ص ۲۳۲)

و در آخر ذکر عمر شصت و سه سال هم آمده. (اقبالنامه)

فزون بود شش ده ز شصت و سه سال که بر عزم ره پردهل زد دوال  
(خمسه، ص ۲۳۰)

از اتمام قرائن و بررسی‌های فوق چنین برمی‌آید که وی تقریباً ۲۵ تا ۲۶ سال مابین خلق اثر خود (خمسه) صرف نمود. ولی آنچه مسلم است اینک که وی بطور مداوم دو نظم حمسه نوشتار نموده و در خلال تنظیم کتاب خمسهٔ خود گاه‌گاه بعضی دست‌اندرکار نظم و خلق سایر آثار خود نیز می‌شده است. چه با اتفاق بیفتاد که وی قبل از به پایان رسانیدن کتابی و یا داستانی که شروع کرده، داستان و یا کتاب دیگر را آغاز می‌نموده است. برای مثال او شیرین خسرو را خیلی پیش از لیلی مجنون، و سکنده‌نامه را قبل از بهرامنامه شروع کرده، جاشی که لیلی مجنون را زودتر از شیرین خسرو و

بهرام‌نامه را قبل از سکتدرنامه پایان رسانید.

درها کتاب نظامی، که تاریخ ذالقیس به درسی معلوم نیست، کتاب شیرین خسرو اوست. در یک بیت ذکر سه ۵۷۶ هم آمده است:

گذشته پانصد و هشتاد و شش ساله / نزد هر خط خویان کس چنین فای  
(نخسه، ص ۱۸۹)

بعضی از تذکره‌نویسان معتقدند که سال ۵۷۶، تاریخ اتمام داستان می‌باشد و لی عقیقه آنان درست نیست زیرا که او شاید دو سال مذکور این داستان را آغاز نموده و با برای اولین بار منتشر نمود و این مثنوی را موقوفی شروع کرده که طغزل بن ارسلان (۵۸۰، ۵۷۱) بحث سلطنت جلوس کرده بود:

ملک طغزل که دارای رجود است / سپهر دولت و دریای جمود است  
سلطانی بناج و سخت پیوست / بجای ارسلان بر تخت بنیست  
من این گنجینه را درسی کشادم / اسام این هیات می نهادم  
(نخسه، ص ۵۴)

در ابتدا او تصمیم داشت که نسخه‌ای از این داستان را بخدمت طغرل تقدیم نماید تا او به اتابک حسن‌الدین ابوجعفر محمد نامق‌ای بنویسد که او (اتابک حسن‌الدین) این سخن‌را را مورد عنایات و الطاف شاهانه خود قرار دهد:

بدان لفظ بلند گمهر افشان / که جهان عالم است و عالم جهان  
اتابک را بگنجد کای جهانگیر / نظامی وان گهی صد گونه تقصیر  
که آمد وقت آن کورا نوازیم / ز کار افشاده را چاره سازیم  
چنین گم‌بسته در گوشه تا بچند / محنتانی چنین بی‌توشه تا چند  
کنون هم‌ریخت کین مرغ سخن منج / بشکر نعمت ما می‌برد رنج  
بدان سرگز سرپر عرش پیش است / که گر بنوازیش بر جای خویش است

(نخسه، ص ۵۴)

ولی بعد از به پایان رسانیدن این داستان تنها فکرش این بود که چگونه، چه وقت می‌تواند یک مجلد از این کتاب را به خدمت طفل فقیرم تحویل دهد:

بدین دیگر که منصور دل آمد      بگشمت مژدات سراف جامه‌ای آمد  
ورنگ از بهر آن اعتماد در راه      که تا فارغ شد از شغل‌ها شد  
سرخ خدمت کشور سر برافود      سر به سرخ راه در جوار راه  
شکرده‌اش چو سر که دور رسیده      سستش کرده بر حصار دیوار جهاند  
(جمعه، ص ۵۴)

ولی چندی نگذشت که وی به منصوره خبر داد که کتاب را به دست دوست و همکار مادر که و شاهد چنت بیٹی است که در اینجا آورده شده و از این ابیات چنین آمده است:

بدستوری حدیثی چند کیوتیاه      بخواهم بر اگر نرسان دهده شده  
من شب خیز کز پیکان رافتم      سر بر حصار دیوار و نان ناهم  
به عرض بنده‌گی دیوار آمدم دیار      اگر دیوار آمدم سر آمدیم خبر  
چندش گفت آن سخن گری جهان‌گرد      که بی‌رای و درسه‌ای جوان‌گرد

کتاب را به دست دوست و همکار مادر که و شاهد چنت بیٹی است که در اینجا آورده شده و از این ابیات چنین آمده است:

ر گنجده فتح حورستان که کرد آمد      (حضان خا به اصفهان که خورد است  
(جمعه، ص ۵۵)

نظامی را تا مدتی که از آن‌ها گنج را تحت تصرف خود داشته، از حضور در

دربار آنان اشاع می‌دورید و همین‌که وی کتاب خود را تقدیم نموده چنین گفت:

در بر آمدیم به مردم مژدات چندی      که سرلی سازم از بهر خداوند  
نسودم به خدمت حورستان و منصور      که پیشی آورم ز من را بوسه از دور  
بخدمت مژدات حورستان و منصور      بسماع بوسه که کردم از کور  
اگر چه سرور فرستاد را نشانیست      مگس سرور سلطان را نشانیست



شود آنی عریس در مغز میبزم و گسر بسودی بسودی هم درینم  
(نعمه، ص ۵۳)

چون از کتاب خود را باسم اتابک محمد (برادر بزرگ قزل ارسلان) اهدا کرده  
بود، بدین جهت از قزل ارسلان معذرت خواهی نمود:

که گسر بوم و خدمت دور بگ چند لردم فارغ از شعل غداوند  
کمر بستم به تعلیم فغان بدین خدمت فرا کردم نشانیه  
چو شد پرداخته در ملک اوراق مبعول شد بنام شاه آفاق  
انظامی، بخاطر تقدیم این کتاب به اتابک محمد چنین درجیح می‌دهد که چون  
تألیف از (قزل ارسلان) همیشه این بوده است که هر چیزی را به برادر بزرگ خود  
است دهد، چنانچه به پیروی از تأیلات قزل ارسلان بود که او (انظامی) کتاب خود  
را باسم اتابک منسوب کرده:

چو دانستم که این جمعیه ثانی که بادش تا قیامت زندگانی  
اگر یک برگه گیل بسط درین باغ بنام شاه آفاقش کنند داغ  
مرا این رهشونی محبت برمود که تا شه باشد از این بنده خونشود  
(نعمه، ص ۵۷)

atabek محمد در نظر داشت که در لفره ده بابت حمله کار انظامی، به او دهد ولی  
قانع‌نابش هنوز حاضر نشده بود که اتابک در سال ۵۸۴ هجری فوت کرد. از  
آنجائی که قزل ارسلان از تمام موضوع مطلع بود بعد از رسیدن به تخت سلطنت‌وی  
را به دیار خود که از سی قرینگی گنجه بود، بار داد. وقتی انظامی، به دیار قزل  
ارسلان رسید، از او محبت‌ها دید و مورد عنایت وی قرار گرفت و قزل ارسلان ناحیه  
جندونیان را بعنوان حمله و پاداش باو بخشید. بر گویا انظامی، بدین قانع نشد و  
در نظر داشت بعد از دریافت ناله ده اعطائی سلطان بدستور وی ده دیگری از  
شهرادگان نیز باو رسد تا برای یک کار از دو حاکم حله دریافت نموده باشد:

بسکمی ده زن در شه را داد بسا به خود از شهرادگان دیگر کشاید  
(نعمه، ص ۱۲۵)

والی خواننده نظامی، با کشته شدن قول ارسلان در روضه‌اش جامع عمل نبوده و روی بدریافت ده دوم سال نگشت خلق گفته صاحب جامع التواریخ این حادثه در ماه شوال سال ۵۸۷ هجری روی داد:

سلطانی چو شه نوبت فرو گرفت      غبار فتنه از گیتی فرو روفت  
شگوهش پنج تربت بر فلک زد      نفاذش گیرد هفت اقلیم را خورده  
عروش طبل گشتی تا دو میل است      که می‌دالت کمان طبل و حیل است  
بدان اورنگش آرام اندکس بود      چو برفش زادن و سردهن یکی بود  
سری بسا آورده از ایام جسمانی      چو ذوالقصرین آب زلفدگانی  
شهادت یافت از زخم بد اندیش      که باشد از جهان زمین جهان بیش  
(نفسه، ص ۹۳)

قول ارسلان (۵۸۷-۵۸۲ هجری) فقط پنج سال حکمرانی کرد. نظامی، این دوره حکومت پنج ساله را حکومت پنج نوبت نامیده و حادثه کشته شدنش را به شهادت تعبیر نمود. نصرالدین (۵۸۷-۶۰۷ هجری) قائم مقام وی گردید و سراینده ما اثر خود را بنام اتابکنو پایان رسانید:

گر او را سوری گوهی گرم شد جای      نصیداران گوهی باد بر پای  
خسرو ما وارث اعمار شامیان      نظرگاه دعای نیک خواهان  
مژمید نصرة التهن کافریشش      ز نام او پذیرد نقش پیشش  
پناه خسروان اعظم اشاکه      فریدروار بر عالم مبارک  
ابوبکر محمّد کز مر داد      ابوبکر و محمّد زو شده شاد  
(نفسه، ص ۹۳)

فصلی نظامی مختلف سکنه نامه به نام‌های مبدوعین مختلف در دست است. قدیمی‌ترین نسخه این کتاب نام ملک عزالدین محمود خلف قطب‌الدین محمود والی موصل (۵۷۲-۵۸۹) تقدیم شده است:

ملک عزالدین آنکه پسر پادشاه      ساو داد اورنگ خود را کشته

مؤید نظر جناب این امر است که «قطعی» خبر خود را بچاه و بن محمد فرزندش را  
 همده سال پیشه است از ده کبرایی پدر و پسر همدست است که «قطعی» معلوم کردن  
 سکه‌نامه را بین ۵۸۵ و ۵۷۸ هجری آغاز کرده بود و همین کتاب بعداً باسم پسر  
 جلال‌الدین اصفهان منسوب گردید:

اگر شد مویی سرو شه اصفهان      سر سرسبز بادی درین گیلستان  
 گر او داشت از شمعش نور مینه      رساند از زمینش انجیر ح بلند  
 شوران بهشتی و پسرشوم دانشی      در باغ را بسته نگداشتی  
 سرا از کبریا عیان صاحب زمان      نویی مانده باقی که باقی بمان  
 (شرفنامه، حمه، ص ۱۹۶)

آخرین نسخه همین کتاب حدیث اناک مصرالدیر ابوکر ثعلبیم شده است. چون  
 او در سال ۶۰۶ هجری وفات یافت، «قطعی» این کتابها را به نورالدین ارسلان شاه  
 معین نمود. چنانچه تمام این شواهد در صفحات قبلی هم آمده است.  
 در سال ۵۹۰ هجری زلزله مویی تمام عراق را لرزاند و گریبا شدت این زمین لرزه  
 چنان بود که بیشتر خانه‌ها را تا خاک یکسان نمود و در این واقعه هزاران هزار نفر  
 جان خود را از دست دادند. «قطعی» این رویداد را در نه بیت خود چنین بیان  
 می‌کند:

ازان زلزله کماسمان را درید      شده شیره‌ها در زمین ناپدید  
 چنان لرزه افتاد بر کوه و دشت      که گود از گریبان گردون گذشت  
 زمین گشت چون آسمان بیقرار      سراسر آن از بازی زورمهار  
 برآمد یکی صدمه از تیغ صبور      که صافی شد از کوهه گاو دور  
 فلک را سلاسل زهم برگشت      زمین را مضاعف بهم در شکست  
 جهان را چنان درهم افشرد سخت      گوی افشردگی کوه شد لخت لخت  
 و می گنج گارور برآمد رفعت      خیز شد را گنجه از پاد رفت (۱۵)  
 و چندان زن و مرد و برتا و پیر      برون لباسد آوازه حسن نفسیر

مکرم مدت آن سرز و سران و سوم      مکرر شمر آسایش شد و روم  
(نسخه، ص ۲۵۸).

در اینجا چند بیت از «نظامی» آورده می‌شود که ضمن مدح از قول اوسلان  
اشاره‌ای به طوفان مهم‌تاک نیز می‌یابیم:

اگر طوفان بادی سهم‌تاک است      مطیعانی چنین‌داری چه باکست  
ز حیف این قران ما را چه بیم است      که دارا دادگر داور رحیم است  
ترائی را که بسا این داد باشد      چو فال او مبارک باد باشد  
(نسخه، ص ۵۷)

و در جای دیگر چنین می‌گوید:

نگه دارم به چنین اوسلانی      چو اخی را در پی طوفان بادی  
(نسخه، ص ۱۹۰)

از روی حساب حمدعلی این طوفان در ۶۹ جیمادی‌الثانی به وقوع پیوست و این  
همان طوفانیست که انوری در اثر ذکر آن مورد استهزای مردم قرار گرفت. نتیجتاً  
آن عصر معتقد بودند که چنین طوفانی روی خواهد داد ولی عقیده شعرا مانند  
«انوری»، «طاهر قاریایی»، «طامی» و «جمال اسمعیل» بر عکس آن بود.

«طامی» چندین مرتبه دربارهٔ روابط فردوسی و سلطان محمود غزنوی اشاراتی  
نموده است:

گرفت خواهم کردن جنش‌شعاسی      شعراهی کردن آخر شاعباسی  
ز گهر با شوره ساز گهریم      چو فردوسی ز مزوت باز گیریم  
قصاعی را تو دانی سر کشان      ندانی مهریج از زر کشان  
در آغاز بهرام‌نامه هم چنین اشاره‌ای نموده است:

در سخا و سخا چو می‌بینیم      کنار بحر طالع است من می‌بینم  
نسبت عفری است یا قوسی      بحل محمود و سخن فردوسی  
استی را که جود او بشواعت      طالع و طالع می‌بینم در ساعت  
(نسخه، ص ۷)

در شرح‌نامه نیز مدح را خطاب نموده چنین می‌گوید:

ز پیلوار از تو مقصود نیست که پیل تو چون پیل محمود نیست  
در اقبال‌نامه هم چنین آمده است:

بباد نظامی، یکی طای می خوری هم با تین تبار می  
ستانی مابین طای طوسی سواز حق شاهنامه ز محمود ساز  
دو وارث شما را ز دوکان کهن فرا در دعا و سرا در محلی  
سراسی که ناداده باشد بخت حق وارث از وارث آید درست  
(حسه، ص ۲۵۹)

اگرچه این اسامی چندان اطلاع رسمی را به ما نمی‌دهد ولی همین قدر بر ما روشن می‌سازد که در عصر نظامی، چگونگی از جود و سخای سلطان محمود و محرومی مردمی سخاو می‌گفتند. در این مورد نام فردوسی تنها نامی نیست که آورده شده، او یادی از نام احمدی نیز نموده است ولی آنچه مسلم است منظور نظامی از احمدی همان مؤلف گرشاسب‌نامه بود بلکه اشارتی است سوی احمدی بزرگ گرشاسب‌نامه را احمدی در سال ۴۵۸ هجری بنام ابودلف والی آران سرود و این منظومه همین نوع اوضاعی با سلطان غزنوی ندارد. ولی او احمدی بزرگ بود که مورد لطف و عنایت سلطان محمود غزنوی قرار گرفت ولی این مطلب تا چه حد درست می‌باشد، بدرستی بر ما معلوم نیست و در سفر طولانی تاریخ هم گفته است.

این عقیده که نظامی در طول مدت عمر خود عزت گرین بوده و گوشه‌گیری اختیار نکرده و هرگز دربار شاهان نرفته، صحیح نیست. (۱۶) آنچه بر ما روشن است اینکه نظامی، حلقه آثار خود را از سن ۳۷ سالگی آغاز نمود ولی این سؤال هنوز باقیست که وی تا به سن ۴۷ سالگی مشغول به چه کاری بوده است و چگونگی جویز زندگی خود را می‌گردانیده ولی مسلماً شخصی چون نظامی، با چندان قدرت ادبی و قریحه و ذوقی که داشته است، می‌کار نداشته و منظر شواهدی بی‌بدارهای پیوسته بوده چنانکه بیت زیر نیز مؤید چنین عقیده‌ایست:

و شاهان گنجشاهی درین کار ژرف کرا بود چون می خردیمش شگرف  
از ایامات پیر چنین برمی آید که وی دربار اناک محمّد و برادرش قزل ارسلان  
راه یافته بود و گویا بقربان عموالدین بهرام شاه نیز رفته است و قصد داشت که چنین  
راست و آمدی را همچنان ادامه دهد که در این اثنا لشکر دشمن گنجه را محاصره  
نمود و بدین جهت «نظامی» از قصد خود متصرف شد.

بود بسیجیم که درین یک دو ماه تازه گنیم عهد زمین بوس شاه  
گریچه درین حلقه تکه پیوسته اند راه برون آمدیم پیوسته اند  
پیشی تو از بهر نوزون آمدن عرواستیم از پوست برون آمدن  
باز چو دادم همه ره ضمیر بود پیشی و پسم دشمنه و شمشیر بود  
لیک درین خطبه شمشیر بشاد بر تو کسم خطبه بشام باشد  
(نخسه، ص ۱۲)

ولی ما وجود نمی نمایم نمی توان انکار کرد که «نظامی» آدم گوشه گیری نبوده و  
کج عزلت نمیگزید:

چو مشک از ناف عزلت بو گرفتم به تنهایی چو عتقا خو گرفتم  
گویا بعد از رسیدن به پنجاه سالگی ماه گاهی شبلی نشان می داد که از گوشه  
عزلت بیرون آید و با مردم تماس بگیرد.

برون آی زمین پرده هفت رنگ که زنگی بود آئینه زیر زنگ  
نه گو گرد سرخی نه لعل سپید که بجوینده باشد ز تو قوامیت  
(نخسه، ص ۱۲۲)

در جای دیگر می گوید:

سوالسم در زهد بر دوختن بسوزم آمدن محاسن افروختن  
(نخسه، ص ۱۲۳)

ولی از بیشتر از تعاملات عزلت گزینی خویشی پیروی نکرد و گوشه انزوا را  
اختیار نمود:



و لیکن درخت من از گشته رست ز عا گهر محکم شود بیج سست  
(خنده، ص ۱۶۳)

گواه گاهی نیز اتفاق می‌افتد که سایرین از سروده او ایضاً دزدیده و در قالب اسم  
عرب ارائه می‌نمودند و به‌ویژه آنکه از او مورد اتهام نیز قرار می‌دادند:

دزد در من بی‌جای سرود است بد گوییدم این چه جای درد است  
دزدان چو بدگوی در پیوریت در گوی دوست و دزد گویید  
گهر دزدی من حلال باشد بد گفتن من و مال باشد  
او دزد و منی گرام از شرم دزدی محمل است آن به آورم  
من بی چو بدگوی در نهاده است گوی عزیز و بیا که در کشاده است  
گنج دو جهان در استنبه گنج دزدی مفلسی چه بینم  
و احبب خدمت‌دهم بر بر دشمنان گوی عیوه می‌زدد عیوه دشمنان  
(خنده، ص ۲۰۷)

در جای دیگر چنین می‌گوید:

بر سر چنار من چو نیم دستگاه کعبه ایمنی نساختم ز دزدان راه  
چو دودا چرا شرم از قطره درد که ابرم دهد پیش از آن دست مزد  
سیاهان که قاراج رد می‌کنند بدزدی جهان را سیاه می‌کنند  
سر ز آتش بر نیازم گرم که دارد همی دیده از دیده شرم  
دشمنان نگار تا مرور معبد قلم چون نداشتند از مشک بید  
نهان مرا کاشکارا برند ز کعبه است اگر تا بخارا برند  
به از من گزارم که خود روزگار شهر لبیک و بد باشد آموزگار  
(خنده، ص ۱۶۴)

### نگاهی به شعر «نقاس»

«نقاس» با طبع رنگین و متکلف بدش سخن‌رایی را به اوجی رسانید که بی‌یک  
تحلیل قلم و مشاعرین هرگز به آن مقام نرسیده و درآینده هم نخواهد رسید. هر چند

«ایسر خسرو دهلوی» و «احسان» برای رسیدن به معنای چنان رباع از هیچ کوششی فروگذار نکردند ولی حتی مگر عالی آنها هم نتوانست بدان پایه برسند.

مسئله در این طرح‌های معانی‌آم - قدری از آن پیشنهاد کردیم - سنگ عراقي سنگینست که برای تحویل بلند، ابهام و اشتقاق فراوان، مشکل پسندی، و استایع لفظی و معنوی کلمات با شکوه و مستعار گویی معروفست. (ملفوظات، ۱۱، قطران تبریزی، ۱) اقوامی مطرزی، و «حقانی» شعری نامور این سنگ بشمار می‌رود. «نظامی» هم در این مورد پیرو شاعران بزرگ این سنگ بوده است ولی خصوصیت سنگ «نظامی» در این زمینه این بود که «در قصیده گویی و اصطلاحات و کلماتی که مخصوص صفت سخن بوده است، در منظوم‌های خود بکار برده است، کثرت استعمال صایع لفظی و معنوی، ایجاد تراکیب، تشبیهات، خداید، کنایات و استعارات، فرمان‌های منظومه‌وی را مشکل و دقیق ساخته است. او فکر ساده‌ای را در کلمات ساده و معمولی بیان می‌کند بلکه برای آن استعاره و کنایه بکار می‌برد و بصورت دلگشای و زیبا جلوه می‌دهد. جستجوی مطالب جدید و تاریک‌بوی هم در کلام وی فراوان دیده می‌شود. گاهی اتفاق می‌افتد که کلمات در ابیات وی معانی دقیق و مفاهیم شریف را نمی‌تواند ادا نماید و بدین سبب اشعار وی همیشه بصورت معما جلوه‌گر می‌شوند، در پیدا کردن معانی لطیف و مطالب حریف چنان دوق و شوق نشان می‌دهد که گویی از ساده‌گویی بیزار است. بطریقی شعر آید که با تلاشی و رجعت بسیار تراشیده شود:

سخن گفتن و بگر چنان گفتن است      نه هر کسی سزای سخن گفتن است  
اندیش دل‌مزیسر سخن‌های بگر      سخن‌هایی توان داد از راه فکر  
(غنمه، ص ۱۶۵)

در جای دیگر می‌گوید:

از پی لعلی که برآرد ز گمان      رخسارند سیقه‌ی لعلت آسمان  
نه همه سخن دهر پسته‌آوری      نه سخن از دست پسته‌آوری  
(غنمه، ص ۱۳)

دیگر:

محسن گو از سر استیلا شده است / نوشتن را و گفتن را نشناخته  
معنی گوهر شد و گوهر شده قوای / بسجلی در کف آید گوهر خاکی  
(خمس، ص ۵۸)

در نظر از فروختن کلام بخاطر بیم و زار کار هستی است:  
بیم کشالی که چو زر سروده اند / سنگی این کار مزر برده اند  
هر که سر بسنگی چون روز داد / سنگ شد لعل شب افروز داد  
مسوۀ دل را که بخیالی دهد / کنی بود آنی که بانی دهد  
(خمس، ص ۱۳)

او شمرانی را که قصیده میسروده، دوست نمی داشت و بدین جهت وی امیر معری  
را که در عصر ملوک شاه و سنجرا ملک الشمرای دربار بود، بنظر امتحان  
نمی نگریست:

آنکه سرش بر کمر سلطان کشید / باز همین لقمه ز آهن چشید  
و آنکه چو سیاحت هم زر به خورد / نقره شد و آهن سنجر به خورد  
(خمس، ص ۱۳)

راجع به شمر ثوی نظر وی اینست که سخن دانی چشمه ایست بر از عقل و حکمت  
که آنرا باید بخاطر شهری شکم گل آلود ساخت، شعر را طوری باید ساخت که در  
چهارچوبه شریعت اسلام بیفتد و متجاوز از آن نباشد. این فکر و نظر نظامی بود  
که وی سخن گوئی را آغاز نمود. اگر او در تشنگی تشنگستانی قرار نگرفته بود،  
هیچ وقت معنویت و عرفان را از دست نمی داد و می توانست آثار دیگری چون  
محرز الاسرار بخورد آورد ولی متأسفانه اقتضای امر و احتیاج زندگی این ظلم  
کشای معانی و عارف ربانی را لقمه برای بوستان مجازی گردانید. احتیاج و اقتضای  
روزگار که روی هر دو سیاه باد، نگذاشتند این شاعر شیرین کلام عروس معنی را از  
نوده خاک عالم ناسوت کشانده در صومعه لاهوت بنشاند. این طائر قدسی را روزگار

در سخن و ادب می‌کند که سانی قصه شیرین و محفل آراتی نافه لبانی را نمود کند، او  
 زبانت عیالقه خود را در آراستنی دهیم انحصار و پیراستن سرودن بهرام صرف  
 می‌باشد، و گشتن به زبان چمن معرفت شکفته‌ترین گل‌های چمن را می‌پسندد و آنها را  
 بصورت حلقه ساز گردانده می‌نماید. باید دید سب چیست که انطامی، همان  
 تومس فکر را در سبک دیگر گردانیده است؟ حلقش معلوم است مردم دنیا سبکی در  
 اسرار الهی و از من عرفان خرافات داستانه‌های عشق و عاشقی بودند و این مرتبه فرشته  
 حور و بانس حیرت محسوس شد که از مقام علویت و الوهیت فرو نرآید. چنانچه این  
 اضطراب و پربشاشی در ابیات زیر نمایان است:

مرا چون مخزن الاسرار گنجی چه باید در همی پیسود رنجی  
 و شگفتی در جهان امروز کس نیست که او را در همی نامه همی تحت  
 (حسه، ص ۵۸)

در مخزن الاسرار، بروی دنیا طلسم می‌شود ولی چیرن دستگیرش شد شیرین  
 حورو را با لبانی تیوا چرخ است و تیره‌ای بعنوان حلقه دریافت کرد. اگرچه احباج او  
 را روی خرافات دنیا بشاید ولی در این خرافات هم او ذوق مصوبت را از دست نداد  
 حتی در محض وصف عشق، آموختن پندهای منلو از حکمت و دانش را حلقه نمود  
 شد شیرین و عشق، مگر لبانی را با در اخلاق و شرم‌روشنی مریس ساحت و در غی  
 ناکر اوقات نارنجی درس غوش حلقی و پند غوغوغوغاری را هم می‌داد. مختصراً  
 معبر قلند می‌نوار گفت که در زیر او حریت و در خرافاتش صومعه صوفی معنکان  
 همانطور که ربه السوع را با سانی مختلف یاد می‌کند، انطامی، نیز گنجینه  
 سحرآمیزی و طبع سخن‌سرایان را با سانی مختلف و متروخ یاد کرده، گمانی آرا  
 سرورش گفته و در جای دیگر مخالف جوابده و نیز این نمایی سخن‌سرایان را طبعان و  
 طعان شاه هم لقب داده است

مرا چون خاشاک دل بود دمساز برآورده از دوانی همت آواز  
 (حسه، ص ۵۸)

و در بعضی جاها همین ذوق شعری را با اسم عنصر یاد کرده است:

مرا عنصر شملیم گر بود خوش سزای که آمد پندیرای گوش  
(جمعه، ص ۱۶)

بر اساس بیت فوق باید شاعرین نظامی و نواهی در افتاده. آنها معتقد بودند که وی خود را شاعری حضرت عنصر دانسته ولی بیت زیر این معنا را حل می‌نماید و این نزاع را از بین می‌برد:

عصای که آن هاست عنصر نام که غار شگاف است و حضرت احرار  
(جمعه، ص ۲۸۴)

### مقایسه فردوسی و نظامی

شعر من مقایسه دو شاعر بزرگ مانند فردوسی و نظامی، کمالات بسیار سخت و دشوار و شاید نتوان یکی را بر دیگری برتری و فضیلت نمود. بی فردوسی و نظامی افاضه دو قرن است. از زمان فردوسی تا عصر نظامی، زبان فارسی بسیار پیشرفت نموده بود و همچنین تحت نفوذ شعر گویي، مدح الوطن و عشق، زبان فارسی در عصر نظامی، تا حدی شیرینی و ملاحظت بخصوصی پیدا کرده بود که تا زمان فردوسی، چندان آشکار نبود. چمن زمین سخن تا آن عهد ساده و بی‌رنگ مانده و از سبکی و گوشه‌های چهاری، امدی، قطران، انور الله، عبد الحمید محتوی و قاضی حمید الدین، اشک گلشن همت رنگ در آمد و وقتی که نظامی شعر گویي را آغاز نمود شعر فارسی خارج شیرینی و رونق خود رسیده بود و او در رونق دادن و شیرین ساختن زبان فارسی چنان سعی و کوشش نمود که بتوانست به آسانی گویي سبقت را از دیگر شاعران عصر نمود و پیشینان برآید. از حیث هوش و ذکاوت، علم و دانش، تازکچینی و تخیل عالی بر سایر شعرای معاصر خود برتری داشت که این خود سبب رشکی برای آنها بود. در مملکت اشعار از گرایش عجیبی در بکار بردن



صنایع لفظی و مخجری مشاهده می‌شود. در شیرین بیانی و رنگ‌آرایی معانی یک طولانی داشته، وی در عنوان شایب شعرگوین و سخن‌سرایی را آغاز نموده، قدر و منزلت دستش را بوسید و سلاطین عصر او را مورد لطف و عنایت خود قرار دادند. از طرف دیگر با اندازه‌ای بی‌نیاز از تلاش معاش بود و تنها کاری را بعهده می‌گرفت که حایه شهرت و موفقیت او باشد و شاید اگر قصید‌سرایی در پیش می‌گرفت، تا پختن پایه موفق نمی‌گشت.

طرف دیگر «فردوسی طوسی» است. این پهلوان نامور وقتی پای خود را در میدان سخنوری می‌نهد که عهد شباب و جوانی را پشت سر گذاشته بود. این مرد چهل و هشت یا پنجاه ساله اولین مرتبه پای خود را بطرف هفتخوان سخن برداشت و در جستجوی نامه‌های خسروان و داستان‌های پراکنده عهد پارتیه بسیار وقت خود را صرف نمود. دو داستان سرایی نمونه‌ای پرارزش و قابل ملاحظه در دستش نبود. تنها دقیقی است که او را در این راه کمک می‌نماید. بخاطر نگه داشتن محیط باستانی، او نامه خسروان را طوری ترجمه می‌کند که در بعضی جاها ابیانش کاملاً تحت اللفظی درآمد. او بخاطر معانی و مطالب رنگین فصاحت شمری را از دست داد، او عجل داشت که هرچه زودتر در حیاتش این کنار بزرگ پایان برسد. بدبختی او در اینجا بود که کسی او را سرپرستی ننمود و غیر از آلام پیری، بیماری، عسرت و تنگدستی همدم دیگری نداشت. مرگ ناگهانی پسر جوانش هم کمربش را شکست. ولی باوجود تمام این ناگامی‌ها کشتی را بساحل مراد رسانید.

«نظامی» باوجود این همه رنگینی و غوش بیانی و جادوآفرینی و سحرانگیزی در بکار بردن کلیات پرشکوهِ و سرشگافی افکار نازک و ظریف به پایه «فردوسی» استرسید و در این میدان نمی‌تواند مخجری سبقت را از پهلوان طوسی ببرد. «فردوسی» از همه حیث بر «نظامی» برتری دارد و کسی نمی‌تواند انکار کند که «فردوسی» بعد از «طوسی» سره پاد می‌دهد.



«فردوسی» حق زیادی برگردن «نظامی» دارد و از این رو هیچ «نظامی» به «فردوسی» احترام نمی‌گذارد. هر وقت او سخن از «فردوسی» می‌آورد، چنان کمالاتی بکار می‌برد که آشکارا نشان دهد که ارادت خاص او نسبت به «فردوسی» است. گاهی او را با اسم دلالی خوش یاد کرده و گاهی با نام دلالی پیشینه خوانده و در جای دیگر او را پادشاه شعر می‌گوید و او خود را از «ارباب» «فردوسی» می‌داند و او معذرت خود حتی طلب می‌نماید که از آن «فردوسی» محروم مانده است. اشتراک دیده می‌شود «نظامی» افراد «فردوسی» را در ابیات خود بکار برده برای مثال چند نمونه از آنها در اینجا ذکر می‌کنیم:

چه خوش گفته است فردوسی طوسی که مرگ عمر بود سنگ را فردوسی  
(حمده، ص ۱۹۵)

مثل زد درین آنکه قراره بود که برنایند از هیچ ویرانه دود  
(حمده، ص ۲۵۴)

سگر آنکه دانی پیشه گفت که بر درنشاید دو سوراخ گفت  
(حمده، ص ۱۹۶)

چسبن زد مثل شاه گویند گمان که پانصد گانند حریفه گمان  
(حمده، ص ۱۲۶)

عضی متذکرند که «سور» و «جامی» هر دو از ابیات «نظامی» استفاده کرده‌اند و «سور» برای آن ظاهر مرگ را در مشوهای خود بکار برده‌اند. مجدداً نمونه‌ای چند از آنها در اینجا نیز ذکر می‌شود:

«نظامی»:

سرای کاش کسی مادر سزادی و عمر زادی محمود سنگ سزادی  
اجامی:

سرای کاش کسی مادر نسبی داد و عمر می‌داد کسی شرم نسبی داد

## «نظامی»

دو کار است ما سر و سر عهدگی خداوندی از تو ز ما عهدگی  
احمر و

ای صفت شده سر عهدگی از تو خداوندی و ز ما عهدگی  
«نظامی»

زبان پهلوی چید گویند برخاست نباید هرگز از چپ راستی راست  
«جامی»

زبان پهلوی چید شد آفریده کسی از چپ راستی هرگز نه دیده  
اگر بدانیم که مخترع این انکار «نظامی» بوده این کوتاه نظری و تفاوت در حق  
«هردوسی» خواهد بود حقیقت امر اینست که نه تنها «نظامی» بلکه «جامی» و همچنین  
«امیر خسرو دهلوی» حیرت زده و کمال بخش «هردوسی» هستند و کتب  
فیض از ایشان سروده شده. برای دانستن نمود «حکیم طوسی» بر سخن آرای گنج لازم  
است چند نمونه از اشعار هر دو شاعر را در اینجا مقایسه نمائیم:

## «هردوسی»

## «نظامی»

لو شهادت نامه بهر کشوری	فرمانده نامه بهر کشوری
بهر نام داری و هر بهتری	بهر مرزبانی و هر بهتری
به آواز گفتند ما بنده ایم	نهادند سرها کمره تا زنده ایم
خبرسان و رایت سرانگنده ایم	بدین عهد و پیمان سرانگنده ایم
بخشور هر چه داری قزونی بده	بخشور چیزی از مال و چیزی بده
کو رنجیده بهر دشمن منه	ز بهر کسان نیز چیزی منه
سیاه پراکنده را گردد کرد	پراکنده چرخ را گردد کرد
زمین آهنین شد هوا لاجورد	که از آب دریا برآورد گردد
زمین گر کشاده کند راز خویش	زمین گر مضاعت برون آورد
سایه سرانجام و آغاز خویش	همه خاک در زیر خون آورد
که گر دو برادر لخت پشت پشت	دو دل یک شود بشکند محو را

تن کوه را خاکه مانده بخت  
 نباشی پس ایمن بازوی خویش  
 خورد گار نادان ز پهلوی خویش  
 بخنده زمین تا نگردد هوا  
 هوا را بتوانم کف بآدش  
 درشتی ز کس نشنوده نرم گوی  
 حشمت تا توانی باآزم گوی  
 میده مار چندان دمد روز جنگ  
 که از کبک دریا برآید نهنگ  
 ز بهر دم شد و بدخو مباش  
 تو باید که باشی دم گومباش  
 که او چون من و چون تو بسیار دهد  
 نخواهد همی با کسی آرمید  
 که شاه جهان از گمان برتر است  
 چو بر تارک متضوی افسر است  
 که شیری نرمد ز یک دشت گور  
 نشاید فراوان سناره چو هیور  
 سکام تو بادا میهر بلند  
 ز چشم بدانت میبادا گزید  
 که دانست کین کودک از جمعت  
 بدین سال گردد چو سرو بلند  
 جهان را بلندای و پیشی توئی  
 ندالم چه هرچه هستی توئی  
 که مرغی که وزین همه خایه کرد  
 به مرد و سریار سی مانده کرد  
 پیرا گسسته گسی زرد آسمان را  
 مکن تکبه بر زور بازوی خویش  
 نگسده از وزن شرآزوی خویش  
 ز شیوان سده رو بهانرا اندر  
 بختد زمین تا نگردد هوا  
 سخن تا توانی باآزم گوی  
 که تا مستمع گردد آرم جوی  
 بیه خبر چندان بود میهن ساز  
 که از دور دلدان تسمایند آسوار  
 ز بهر دم شد و بدخو مباش  
 تو باید که باشی دم گومباش  
 جهان در جهان خلق بسیار دبه  
 رمید از همه با کسی نارید  
 که شاه جهان از گمان برتر است  
 جهان کمان گور شد او گور است  
 یکی گورگرا که بود بهمان  
 ز بهاری گوسمندان چه با که  
 سکام تو بادا میهر بلند  
 ز چشم بدانت میبادا گزید  
 که دانست کین کودک از جمعت  
 بدین سال گردد چو سرو بلند  
 جهان را بلندای و پیشی توئی  
 ندالم چه هرچه هستی توئی  
 که مرغی که وزین همه خایه کرد  
 به مرد و سریار سی مانده کرد  
 شد آن مرغ کمر بیطنه زمین نهاد

چو از سرو بس در شد آفتاب      چو ز غمت از سر گوه برد آفتاب  
 سر شهر بار اندر آمد مستواب      سر شاه شاهان درآمد بخواب  
 چمنی است گیتی و زمین تنگ نیست      درین پرده بر آسمان جنگ نیست  
 با کرد کار جهان جنگ نیست      که این پرده با کس هم آهنگ نیست  
 مگر حسمه داشت افراسیاب      زهی باو گاهی که چون آفتاب  
 ز مشرق به مصره کشیده طغاب      ز مشرق به مغرب رسالت طغاب  
 با سر دم از قطع کناخی بشد      نه معرفی که عالم زبانش برد  
 که از باد و باران چشمت گسشت      نه باران بشوید نه بادش برد

چو دانا ترا دشمن جهان بود      دشمن دانا که هم جهان بود  
 به از دوست مری که نادان بود      بهتر از آن دوست که نادان بود

### پاورقی ها

۱. الفبای محاسب حروف ابجد صد و دو می شود چنانچه از این الف و با را که عدد ده می باشد، که شصت می بقی بود و نه می ماند.
۲. ابیات نظامی از حسین اخگر نظامی اقتباس شده اند.
۳. شعر از حسن میرزا بود و چنانکه شرف الدین علی وزیر جلال الدین منگوتی (به عنوان مکتوب معروف بوده است.
۴. شرح حال شاهان ایرانستان در کتابهای تاریخی خیلی کم است. مؤلف خلدق منگوجک در عصر داشت اسحق و مؤلف «اوره» بود که هر دو بر تخت سلطنت و سیدند. پسر داوود شلیک شد به حواله آن پسر که در سال ۵۵۰ هجری به تخت سلطنت جلوس کرد بعضی می گویند که او در سال ۶۱۵ و برخی معتقدند در سال ۲۲۲ وفات یافت.
۵. شعری از کتاب «روایت الصدور» تصحیح دکتر محمد اقبال، حاشیه ص ۲۰۷.
۶. طفول دکن محمود و انوری ابووردی بود.
۷. مرحوم محمد حبیبی آنها را تحت عنوان «احوال و آثار و قصاید و غزلیات نظامی منظوم» جمع نموده و از کتابفروشی فروغی تهران در سال ۱۳۳۸ نورشیدی چاپ شده است. (مترجم)

۹. در اصل نسخه این بیت به خط دیگر افزوده شده است.
۱۰. عهد صفات نسخه خطی مرصع در کتابخانه ماقبل حروف الف و حروف صحیح الحركات «فال» بصورت «فال» نوشته شده است. مثلاً دیدی شاد، باید، آمد، و بدان را صحیح در شکل دیدی، باید، شاد، آمد و بدان آورده است. بعضی جاها الف را از کلمه است حذف نموده و خوش است خبر است و ممکن است را خوشیست خبرست و ممکنست نوشته است. آنچه، چنانکه و آنکه را بصورت آنج، چنانک و آنکه مرقم نموده و نکته‌های ذ و با را مستطیع نوشته بلکه بالا و یائین شهبوار گذاشته مثلاً است و ای ایت و ی آورده است. علاوه بر این روی بای تعنائی نکته‌ها گذاشته مثلاً دیدی، دمییدی، و حمیددی را دیدی و حمیدی می‌نویسد. کماق بیانی را با های مختلفی و با های غیر نوشته می‌چم و کماق و های فارسی و تازی هیچ فرقی نیست. وقتی که است و ای یا بود و تا را پشت سر هم می‌نویسد، نکته‌ها را یکجا گذاشته است، چنانچه تنگانی و بیرون بصورت پرو و تنگانی نوشته است. روی میم و ذال مهمله و سیر مهمله و را مهمله جزمی و ازگون نهاده و کمری‌های غمزه را هم نزده است.
۱۱. این دو بیت در ترجمه فارسی نیاروده است.
۱۲. در ترجمه فارسی شعرالمجم این جمله شلی نیامده.
۱۳. این به نظر محمود شیرانی موافق مبحث بدلیل اینکه دیوان غزلیات و تصاید در ایران طبع گردیده است. (مترجم)
۱۴. این قصیده در نسخه مطبوعه ایران ذکر نشده است. (مترجم)
۱۵. در اصلی محمود (مطبوعه نولکثور، لکهنو به ۱۳۴۹) اسمش خواجه عمر آمده است.
۱۶. شهنشاه را گنج از باد رفت.
۱۷. آیات ذیل برعکس این عقیده عمومی است:  
چون عهد خراسی از صورت سر در گسی سوزمهم از در تو  
همه و بر درم فرستادی من نمی‌خواستم شو سیدادی
۱۸. مقاله فوق به‌صورت برگذشت نظامی، گنجی‌ای که در شهر تبریز بحال ۱۳۷۰  
برگزار گردید خرجه شد ولی متأسفانه به آن موقع چاپ آن میسر نشد. (مشیر)

## نقدی بر چند مقاله دربارهٔ «نظامی»

پرفسور وارث کرمانی

دانشگاه اسلامی، علیگڑه

مقاله‌ای چند دربارهٔ «نظامی» در شمارهٔ دوم مجلهٔ آشنا، تهران، بجای رسیده است. بعضی از این مقالات در زیر بررسی می‌شود.

از پیشگفتار سردیسر مجلهٔ چنان برمی‌آید که بعضی از دوستان ایرانی با حداقل یکی از ایشان این قدر توجه به «نظامی» را استقبال نکرده است و شاید ژنده کردن گذشته‌نگاری را در حق ادبیات نوین مضمر پنداشته است. این نوع اندیشه برای ما پاسداران ادبیات سنتی مریض نگرانی است. ما که «نظامی» را «سعدی» و «حافظ» را «بردمشهورین نعمت فرهنگ اسلامی می‌دانیم»، حاضر هستیم که اینها را به هیچ نعمت جهان عرصهٔ کتب و ادبیات نویی ایرانی هرگز به آن درجه نرسیده است که آنرا نعمت فرهنگ اسلامی بشوان گفت.

در این مجله علاوه بر «حکیم نظامی» مقاله‌های دیگر هم دیده می‌شود. عزت و آزادگی و روشنفکری از دیدگاه شریعتی، در میان شرکت کنندگان در جشنوارهٔ ادیبان، اقتباس از کتاب معروف نابوس نامه، مرزهای جاودانه، نقد و بررسی کتابهای تازه از اخبار فرهنگی و هنری از جمله مقالات و مطالبی هستند که شامل این مجله می‌باشند.

در آغاز مجلهٔ دو صفحه‌سی مر شرح احوال «نظامی» مضمر می‌رسد. این مقاله مختصر خوانندگان را از زندگی و دورهٔ تاریخی آن شاعر بزرگ آگاه می‌کند تا آثار او را ما بهتر بفهمیم و از شخصیت و روحیات او آشا بشویم. نگارندهٔ مضمون مرته را مقام «نظامی» را از حیث شاعر فارسی تعهین می‌کند و از جنبهٔ عرفانی و مینک



شعر او به اختصار سخن می‌گوید.

مقاله اول به بررسی نظامی و نظامی و نظم و کفر تصور و جنگار فانی، استاد دانشگاه تبریز است. دکتر جنگار این دو استاد بزرگ فارسی را با یکدیگر مقایسه کرده و اشتراکات و تفاوت‌های کلی آنها را به تفصیل متذکر شده است. این مقاله برای خوانندگان خارج از ایران و هم برای دانشجویان ایرانی سودمند است و به همین علت وقت زیاد به بررسی این مقاله صرف کرده‌ام.

در چند اثر تازه دکتر از مقالات نظامی نوشته شده است. در سده است و می‌باید نیست اگر هر دو چند راجع به نظامی و مراد و مقام وی در شطرنج و سده سده جنگار در سده‌های استاد تصور روشن‌تر گردد. در زمینه شعر فانی، نظامی در چند مثل یک نام‌های قلبی محبوبی به نظر می‌آید. علاوه بر شاهان بزرگ همپو، احمد و احادی و الفسی از اشباح محبوب صومری، بسیاری از گویندگان شاعران، پنج مثنوی در تنوع احسان نظامی گفته‌اند و از معروفه (قرن سیزدهم میلادی) تا احادی (قرن نوزدهم میلادی) نویسنده‌های مثنوی صوماً نظامی را استاد و مرشد خود پنداشته‌اند و در اثبات خودشان برای راهنمایی و سعادت مثنوی به او رجوع کرده‌اند. او که باید احادی را یادآور شویم که در مباحثات می‌گوید:

احمل دل از نظم چو محفل نهاد سادۀ راز از قدح دل نهیست

و سخن از آن داده بدحاشی و رسان بسایه نظم به «نظامی» رسان

در حدود سده در تنوع نظامی، شاعران شاعرانند در آغاز هر بخش مثنوی سانی را مخاطب کرده‌اند. اینهم در تالیف از نظامی بوده است. ما می‌دانیم که «نظامی» متکرر سابقین است و یک مقبول عالی راسخ به همین موضوع بقلم دکتر سید محمّد نرانی در این شماره چاپ شده است. در قرن یازدهم هجری می‌بینیم که مثلاً عبداللّی شعرالزّمانی سایر سانی‌نامه‌ها را که در پیروی نظامی گفته شده بودند، گردآوری کرده کتابی بنام می‌خانه آماده کرد. حالا این کتاب از حیث ماضی تحقیق

بسیار ارزشمند محسوب می‌شود. دکتر سید محمد ترائی در این کتاب بیک شمع اشارت کرده و آن این است که نخستین ساقی‌نامه را «نظامی» در حدودی قبلیّیِ معنوی نوشته است که تقریباً بیست سال قبل از سکه‌دو نامه موجود آمده بود و این ابیات ساقی‌نامه در بحر هزج سلسل الحرف مقفول سروده شده است. لذا ساقی‌نامه را شبیه به بحر متقارب مثل مؤلف می‌خانه عبدالنسی فخر الزمانی محدود کردن درست نیست. در می‌خانه اسم تقریباً هفتاد شاعر می‌یابیم که به ساقی‌نامه‌هایشان اشاره شده است. این فهرست اسم شاعران بزرگها همچو «عسکری» و «خواجه کرمانی» و «حافظ» و «حاجی» هم دارد. چنانکه در مظهر بالا نوشته شده است، بسیاری از شاعران شیعه‌نواز هند مولانا نظامی را مثل یک بزرگ خدا رسیده و شاعر بسیار عالی‌مرتبه پنداشته‌اند و برای محبت و تاثیر شعر از روح او کمک خواسته‌اند. از آن جمله شاعر مشرق گو نام «عصامی» که در عهد سلطنت سلاطین تغلق (قرن چهاردهم میلادی) زندگانی می‌کرد. راجع به «مولانا نظامی» ابیات زیر سروده بود. «عصامی» «حکیم نظامی» را بخواب می‌بیند:

بیا خامش مرفکنم پپای	بگفتم که ای پیر مشکل گشای
گرت زود شناخت این نابصیر	بدین نامیاسی تو عظم پذیر
بس انگه سرم را ز با بر گرفت	طریق کمریمانه از سر گرفت
سرم را درآورد اندر کنار	بگفتا که بادی یو من کمانگار
ازین خرمی خوابم از سر گرفت	به بیداریم از سر افسر گرفت
نظر چون گشادم شدم بی حریف	به مجلس بجا یافتم بی حریف
بسی دیرم از دیده‌ها جوی آب	شب آفتابان شب بیهیم بخواب
بسی آنگه بشامگردیش ناختم	همان خمسه را پیش انداختم (۱)

در ضمن نفوذ بر آیه‌گار دکتر رستگار «فردوسی» و «نظامی» را همانند غزل داده است. اما بطور نگارنده این مظهر نفوذ «فردوسی» هرگز بدرجه نفوذ «نظامی» بر شاعران خارج از ایران و شاید هم در ایران تا آغاز دوره صفویان نرسیده است زیرا

سبک نظامی، و هم مطالبه شعرهای در مقابل «فردوسی» رنگین تر بوده و حسه اخلاقی و عرفانی آمیخته با داستان‌های عاشقانه داشت. بخشی بر همین علت برای هر دوره زنده‌مانی چه پیروی و چه جوانی بسیار دوامت درآمده است. در این ضمن می‌توان ابیات زیر را دوطرفه گرفت. سبک در ایام سفیر بادشاه نوشابه ملکه مصر آمده، پیغام نفوذش را مطرح می‌کند:

چشمی گفت: تبار باغی باسجودی ز لاسم آوران جهان سرده گسودی  
 چه افتاد کز ما جهان تاملی سجوی سا یکی روز شش‌صفتی  
 کجا تکی از نسیج من تیزتر ز پیکان من آتش اسگیندز  
 که از من به انگور پخته‌آوری جهان به که سر سوی شاه‌آوری  
 باز گداز من پای خاکس کسی ز خوشبختم نرسنا کی کنی (۲)

نوشابه می‌کند را از قیافه خسروانه می‌شناسد و پاسخ می‌دهد:

که عهد افروزی بر سر شاه دلیر که پیغام خود خود همزاری چو شیر  
 ز تیغ سگندر چه زانی سخن سگندر تونی چناره صوبش کن  
 مرا خوانندی و خود بدام آمدی نظر بخشیم کن که عام آمدی  
 فرستادت اقبال من پسری من زهی طالب دولت اندیش من (۳)

این شیوه بیان و صفا و غزوت لفظ آمیخته با امکان‌های عارفانه و عاشقانه باعث شد که در مجالس امرا و پادشاهان و هم در خانقاه‌های درویشان نظامی، را اعتبار عظیم بهم رسد و شاعران بعدی در پیروی او شعر غنائی متوجه شدند. عیاض مرثی «فردوسی» عمده در ادبیات جهانی مرتبه عالی دارد اما شعر نظامی، و استعاره او مثل سانی و معنی و شراب و بهار و نگار رودر بازار شکی «فردوسی» شد و عده زیادی از شاعران فارسی سبک نظامی، را دنبال کردند و در ابیات غنائی و سرود عاشقانه از او تقلید کردند و این مهمل خاطره روش نظامی، در شاعران شصت‌ساله هند فروزتر می‌یابیم. بنده تمجب می‌کنم که دکتر دستگار چگونه این خودشد سپهر ادبیات ایران را تقریباً شاعر نیمه خاوری تصور کرده است. دکتر مذکور می‌نویسد:

از ادیبان و شاعران بزرگ ششم هجری قمری زبان فارسی خصوصیت ندارد و شاعران این سرزمین را از مسیحیت و محیط شرایط خاص اقلیم همسایگان مسیحی خود تأثیر پذیرفته و از نصیحه زبانی پیچیده و مفردهای علمی و عقایدی آزاد اندیشانه و غنائی پذیرفته اند. بدون تردید آفرینش «خانواده ادب فارسی است و نظامی» به نحو و صفت و مشربهای حاکم بر (مادر خویش بر محور دانش پژوهی و کسب آراسته است) (۱۴۱).

این چنین اظهار نظر است به بخشی از بزرگترین شاعران فارسی امروز از نویسندگان شهواره هند می برد ما را محمل بر گفتاری و ناسیاسی می گردیم، اما دکتر منصور رستگار فارسی زبان و از خاکه منشاس شیراز هستند و حق دارند که «نظامی» و «مولوی» و «خسرو» را مورد انتقاد و بررسی قرار دهند. البته می خواهم بپرسم که بنا بر همین دلیل رود نمی شاعر شایسته گشتن را برای چه از گروه خانوادگان ادب فارسی خارج نکرده اند و فقط سخن «نظامی» این می لطفی روا داشته اند. و این هم می پرسم که کدام یک از خانوادگان ادب فارسی بموقع انهرام دارا بر شوکت و عظمت ایران باستان بدینگونه توجه کرده است:

کن سرزبان عید در حاکم حوری      گناه گمانی شده سرسنگین  
سلبیانی آهسته در پای مور      همان پشه ای کمره سر پیل زور  
نهار فریاد و گلزار حرم      اساد خیران گشته تاراج هم  
اسیرنامه دولت کینفساد      روی بر روی هر سوی باده (۱۵)

«نظامی» اصلاً از غرب آوار بود و پدر او از شهر قم هجرت کرده به گنجه طرح المات انداخته بود. او بعد از ورود به محاوره زبان مادری خود قادر بود چنانکه دیگر استادان ایران بودند، «بده» یا «بحرک زمانی» و شرایط اوضاع ادبی و اجتماعی یک شعر «نظامی» مثل «مردوسی» باده و غزل و خالی از هر و صفت و دیگر اختصاصات کفای نبود. نکته دیگر اینست که «نظامی» عقاید و سخن اسلامی را در شعر خود معرفی کرده است به که مسیحیت را- زبان پیچیده و مفردهای علمی و عقاید آزاد

ادبىي شاعره و هنرماني، سبب حمله مضطربى و انتقادات شخصى باشد، اين وضع را به مسيحيت يا اسلام محسوب نمى توان کرد. اما با وجود عقايد آزادانه و هنارى «نظامى» از حيث پاسدارى سخن اسلامى و هم نهاد گذار دستان شعر هنارى زبان فارسى محسوب مى شود. همين شخصى هويت زهد و عبادت اسلامى «نظامى» را در شفاخانه عهد و ديگر كشورهاي اسلامى قبول کرده اند و «فردوسى» را هدف انتقاد ساخته است. آثار محمدافندى «نظامى» تا حال تأليف و لغو سخن اسلامى را در ادبيات فارسى برقرار داشته است. حتى شاعر سر مشهور دستان «مرزا قالمه» دهلوى را كه در قرن نوزدهم ميلادى زندگى مى كرد، از ادبيات زير بار خود شوق و برداشته خودش به زهد و پارسائى «نظامى» اشارت کرده است:

اينها حنائى آئين حرم تازه كن      طراز بساط كرم تازه كن  
مسافرا نظامى را وقت سرد      بدستان سوى خاشاقت سرد  
فرشته مخور چون مى نشام نيست      نم دیده گمردش جام نيست  
خود او را است از بارها گمردى      سپهرى سروشى به ساقى گمردى  
ورق پيشه سگير چه داند ترا      به آرايش نامه خواند ترا (۶)

و در همين مثنوى واضح به «فردوسى» ابیات زير مروده است:

گذشت آنكه دستايرى كه      ز گمبخترو و رستم آرد سخن  
فرو مردن شمع سامانيان      بود صبح اقبال ايسانيان  
كسى را كه تازه به بيگانگان      خود ور شمارد ز ديوانگان  
به اقبال ايمان و نيروي دين      سخن رانم از سيدالمرسلين (۷)

در اين اشعار «نظامى» شايد ابیات زير را در ذهن خودش داشته بود كه رستم

چنانچه برده گمرد ساماني در نامه خود به مردان لشكر سلطانان عرب نوشته بود:

ز شير خور و خور و خور      عرب را بعلاتى رسيد است تميز  
كه نعت عجم را كند آورو      تقويمه بر چرخ گردان تقويم  
شمارا بچشم اندوزن شرم بيست      ز راه غمرد مهر و آروم بيست  
ندان مهر و آن (از و آن مهر و جوى      چنين ناچ و تخت آمدت آرومى) (۸)



اصلاً در مورد «فردوسی» این نکته را باید در نظر بگیریم که وارستگی و واقعیت پسندی شاعر را بر آن داشته که کلمات تلخ و اهانت آمیز از زبان سردار زردشتی نیست به سربازان مسلمان را در شاهنامه روا داشته است و بدلیل اینکه «فردوسی» ابیات بالا را به شخصی تاریخی منسوب کرده است، و آن شخص بر حمله آوردن خارجی عسانی شده است، «فردوسی» را به طرفداری با زردشتیان در برابر مسلمانان منجم نباید کرد. بیگانه‌ی و وارستگی «فردوسی» از پاسخ حضرت سعد وقاص به رستم روشن می‌گردد. کلماتی که آن سواد را به جواب می‌رساند، حرارت ایمانی و جذبه ایثار و سرفروشی و فقر و بی‌پناهی سربازان اسلام را بخوبی آشکار می‌کند اما در این مورد ابیات «فردوسی» مثل نامه رستم توانا و هیجان‌آور نیستند:

بشازی یکی نامه پاسخ نوشت      پدیدار کرد اندرو خوب و زشت  
ز جانی سخن گفت و از آدمی      ز گفتار پیغمبر هاشمی  
ز تو حید و قرآن و وعد و وعید      ز تأکید و از رسم‌های جدید  
ز قسطران و از آتش و ز مهر سر      ز فردوس و جوی می و جوی شیر  
ز کافور و منشور و ماء معین      درخت بهشت و می و انگبین  
که اگر شاه بپلجرد این دین راست      دو عالم بشاهی و شادی و ورامت  
همان تاج باید همان گوشوار      همه ساله بویست و رنگ و نگار  
شقیع از گشایش محمد بود      شنش چون گلاب مصعده بود  
شنس بمزدگرد و جدهان بسراغ      چنین باغ و ایوان و میدان و کباغ  
همه تخت و تاج و همه حسن و سحر      نخرم بیدار یک سوزی حور (۶)

بنظر من کمابیه «فردوسی» را بهتر به طرفداری زردشتیان در برابر مسلمانان عرب قرار داده‌اند، کاملاً درست نیست. «فردوسی» از حیث شاعر حماسه‌سرا فکر بلند و ظرف‌عالی داشت. حتی نسبت به اشخاص مخالف هیچ تعصب را روا نداشته و کلمات مازیه نگفته است اما «نظامی» را بر جدوة اسلامی و دینداری خسرو پرویز شهشاه سامانی را بحضارت نگریسته است. خسرو پرویز از نامه حضرت پیغمبر



عصیان‌ی شده بود. این نکته را در نظر باید داشت که در ابیات زیر «نظامی» خودش می‌گوید:

چو فاصله عرصه نبرد آن تمام شد  
بهر حرفی میزان منشور برخوالد  
ز تیزی گشت هر مویش سنبالی  
چو عنوان گاه عالمتاب را دید  
خطفی دهد از سواد هیبت‌النگیز  
غرور پادشاهی بردش از راه  
کمر زهرا که با این احرامم  
روح از سرخی چو آتشگاه خود کرد  
درید آن نامه گردن شکس را  
نه نامه بلکه نام تحویشن را (۱۰)

اما در این مقاله چیزی که من فهمیدم، این است که مقاله نگار فردوسی، را دشمن سکندر تصور کرده است و آن شاعر بزرگ را به بدگفتن به سکندر متهم کرده است. اینک الفاظ دکتر رشاد:

«فردوسی سکندر را غاصب و شهوت‌ران می‌شناسد و پیروزی‌ها و قتل و غارت‌ها، عیش و عشرت‌ها و تنه‌ها کارهای اسکندر را با چشم کین و خشم و انتقام می‌نگرد و هیچ وقت مانند «نظامی» به سکندر مثل یک قهرمان حقیقی، یک سرکرده تمام عیار، یک پیغمبر بر حق و یک فیلسوف دانا نمی‌نگرد... «فردوسی» او را مانند دیگر خوبخوانان و غارت‌گران و دروغویان می‌شناسد و نسبت به او اظهار تحقیر می‌کند.» (۱۱)

در تمام داستان سکندر هیچ موقع «فردوسی» این کلمات درشت و نازیبا همچون شهوت‌ران و غاصب و غارت‌گر استعمال نکرده است و هیچگاه «فردوسی» آن شهنشا را با چشم کین و غصب و خشم و انتقام ننگریسته است و چرا بدین‌طور می‌نگریست؟ بهر صورت این حقیقت را رد نمی‌توان کرد که در سنین و فرهنگ اسلامی سکندر از

سخت یک قهرمان بزرگ و فاتح شکست ناپذیر و شرف دوست و تشویق کنندهٔ حکیمان و فیلسوفان بوده است و پادشاهان اسلام و سروران عجم به لقب سکندر ثانی خود را معتبر کرده‌اند و مورخان آسیا و اروپا او را سکندر اعظم نوشته‌اند. حقیقت این است که امروز کسی در سودن و مسقط داشتن سکندر از «نظامی» عقب نمانده و در بیان کردن او صادق از موقع جنگ با داریا یخلی نگرفته است. ابیات زیر از هر دو استاد برای مقایسهٔ شعر خوانندگان می‌گزاریم. دارا در میدان جنگ و خیمهٔ آماده است و در این حال سکندر بشمار او می‌زند:

افردوسی:

سکندر ز اسبهٔ اندر آمد چو باد	سر میرد خسته به ران بر نهاد
نگد کرد تا غسته گویندهٔ هست	بمالید بر چهر او هر دو دست
سر بر گرفت افسر غبرویش	گشاد از بر آن چو شمشیر پهلوش
ز دیدهٔ پیایند بر روی سرشک	تن خسته را دید دور از پزشک
بدر گفت کجین بر تو آسان شود	دل بدستگالت هراسان شود
تو بر خیز و بر عهد زمین نشین	وگر هست نیروت بر زمین نشین
ز هند و ز روم پزشک آورم	ز درد تو خوبین سرشک آورم
سپاهم ترا پادشاهی و تنگ	چو بهتر شوی ما پیوستیم و تنگ
جفا پیشگان ترا هم کمترین	پیاویزم از دارها سرنگون (۱۶)

نظامی:

بسالین که خسته آمد فراز	ز درغ کسان می گره کرد ساز
سر خسته را بر سر ران نهاد	شب تیره بر روز رخشان نهاد
افرو بسته چشم آن تن عزابتام	بدر گفت بر خیز ازین خون و خاک
رها کن که در من دهائی تعاند	چراغ مرا روشنایی تمامد
مبین سر را در مرا فکند می	چنان شاه را در چنین بد می
زمین را منم شایع تارک نشین	میلرزان مرا نا غلرود زمین

سکندر بسالید کسلی لاهندار      سکندر منعم چاکر شهیدار  
 مریدان پندریا کسور انعم      که اما میبه در موج خور انعم  
 چرا مرگم را نسیباده جسم      چرا پس سکندر دم دریل راه گم  
 مگر ناله شاه نشیند منی      نه روی چنین روز را دید منی  
 و اینک چو در شیده افتاد سنگ      کسب در چاره نایب بچنگ  
 دروغا که از لیل اسفیدار      همین بود سی ملک را پادگار  
 چه بودی که مرگه آشکارا شدی      سکندر هم آغوش دارا شدی (۱۲)

از مقایسه هر دو اقتباس بیان بر می آید که ابیات «نظامی» در فصاحت و بلاغت و اغراض و آرایش بیان و در حفظات بر ابیات «مردوسی» مسلط دارند اما ابیات «مردوسی» در سادگی بیان و سوز و گداز و اخلاص و احساسات صمیمانه عالی تر و زیاده تر هستند. در ابیات «نظامی» سکندر مثل اینکه بر حادثه دارا حریف می زند و ماتم می کشد چنانکه ما در مجالس عزاداری در ماه محرم می گیم اما در ابیات «مردوسی» سکندر و لاهور شده است و اشک می ریزد، چنین حرف می زند که گویا یک برادر خفیه هنگام مرگ برادر خودش با دودستگی و حزن سوزی سخن می گوید، نکته دیگر در این مورد اینست که در «سکندرنامه» یا «شاهنامه» سکندر با قاتلان دارا و حمله انعام و بخشش می کشد و بعد وقوع حادثه از پیمان خودش پشیمان می شود:

سکندر چو دانست کسی انجهان      دلیرانند بر خون شاهنشهبان  
 پشیمان شد از کرده پیمان خویش      کمرخواستی همت از جان خویش (۱۳)

اما «مردوسی» هیچ جا در ابیات خود به چنین عهد و پیمان اشارت نکرده است و سکندر را از این حساساتی و بداندیشی سرا داشته است. ما بر این تفاوت می توانیم بگوئیم که تخصصت اسکندر در شاهنامه در مقابل «سکندرنامه» عالی تر نظر می آید. پرسیده مردم که این برداشتهای نادرست نیست به سکندر و «مردوسی» چطور در ذهن مقاله نگار راه یافته است. از یادآوری معلوم شد که دکتر منصور دستگار در این مورد بر ماحض دست دوم پس کتابی بنام «چهره اسکندر از شاهنامه «مردوسی» و اسکندرنامه

از غلام حسین بیگلربی انحصار کرده‌اند و این ضرب المثل را فراموش کرده که مشک نیست که عطره بسوزد نه آن که عطران بگوید، و هرگز رحمتی نه فرموده که واحد یعنی و دست اول یعنی شاهنامه فردوسی، یا دعوائیست. چهره انگلیس روسی در شاهنامه آفرید. مهم نیست چنانکه چهره فردوسی، در نظر خوانندگان او، شاهنامه این چهره، از چهره برداشته‌اند متأسفانه بلکه مسح می‌شود چنان‌که خود دکتر منصور رستگار نیست به «فردوسی» عطفه خوبی دارد و در همین مقاله نوشته است که «فردوسی» صفت افسانه و پاک دارد و هرگز لغظی نرود و گستاخانه و ولیحانه بنگار نمی‌برد.

در همین اثنا کتاب کلی دکتر منصور رستگار «فردوسی» را نقل نظامی صاحب مکتب نوشته‌اند و این اظهار نظر کاملاً درست است. اگر از صاحب مکتب بودن منظور نویسنده این است که شاهنامه سرایان دیگر در قرنهای ماضی نطقه آورده است، این نظری خیلی محدود است زیرا صاحب مکتب همان شاعر می‌باشد که اعتقادی یا اعتنائی در دست شاعری کرده باشد و از استعارات و علامات و تمثیلات خود در معنای سرگوشه‌هاش فررهایی مایه‌اند بطوری گذاشته باشد که سبک و روش شعر او بصورت یک سبک کلی بی حسه زیادی از شاعران رایج شود. بستر شده این کار چنانکه نظامی «فرده فردوسی» نگرفته است باید یادآور شویم که اکثری از شاعران سرگوشه همچون مسویزی و اسمعیلی و فارسی و شیکمیز و بلخی در انگلیسی و اخلانه و اقبال در اردو صاحبان مکتب بوده‌اند، در حالیکه اعاصی و اصالبه و اصفهانی و فارسی و یوب و در زورده در انگلیسی و فارس و ادای در اردو صاحبان مکتب بوده‌اند. بختی نیست که شاعر بر هم اشتراک تنها می‌باشد و پیروی او برای آید همان سهل باشد. فردوسی، سبک حلیل و عالی دارد که آنرا هم از صوحت است و هم خاتم.

مقاله دیگر با رهبر نازی تمام نظامی دو بیان ادیان پارسی، بکوشش زهرا محمادی است. پس از معرفی مختصر از نظامی، زهرا محمادی خلاصه داستان خسرو و شیرین

را برشته است و اظهار نظرها را وسیع به این معنی که زبان بافندگان بر هسته این زبان  
عسجری آقای نصرالله پورجوادی و دکتر گلشیر علی و دکتر جلالعلی و دکتر شهبازی و  
دکتر برایی را نقل کرده است. با ارزش زهرا معصومی را می‌شناسیم. آغاز میانه از  
نظر آقای نصرالله پورجوادی می‌شود. ایشان به زورها و سبتهای این داستان متوجه  
می‌گردد که یکی از آنها ملاقات حسد و شورون در چشمه است. این خلاصه برای  
در پیوند با این تجربه افغانی است که او جهان ارضی را حقیقی نمی‌پنداشت بلکه  
آنها فقط حکس می‌گفت و این تفسیر همان است که آقای نصرالله در مقابل خود  
بعنوان شورون در چشمه در همین شماره بیان کرده است. این نوع سخن سخن را  
برای افراد فلسفه آثار این می‌گویند و احتمال آن در ادبیات انگلیسی و دیگر زبانها  
ساز است. مثلاً معروف انگلیسی بنام بریانی عسجری نوع برومی را درباره شیکسپیر  
الهام داده است. اما در تعرها بنقاط اینگونه دور است هستند، برای محققان ادب  
مقتضی است که بدانند. چنانکه آقای معصوم علی استخوانی در مقاله خود بعنوان یک نگاه  
دیگر به شورون در چشمه را وسیع به نظر آید آقای نصرالله پورجوادی نوشته‌اند که:

«مقاله آقای دکتر پورجوادی بنام شورون در چشمه حاوی برداشت و نکاتی است  
که اگر عصر گرگانی و نظامی گشتی استخوان خاک نبوده چه بسا پیرایه  
برمی‌داشتند؛ که ما کنجشیم در این بحر تفکر تو کجایی».

همین‌طور دکتر حسین رزمجری بمصادیق این مثل که جوینده یافته است. مقابل  
دکتر پورجوادی وارد رزمگاه شده‌اند و ظواهر خود را تعریف فرموده‌اند. ما بر این در  
دوره حدیث قلم را بجای تیغ بکار می‌برند. اثبات زیر از سنگش نامه نظامی را بر  
رزمجویان مقاله صادق می‌آید:

«سنان می‌کشد در آن داوری / مسبق برود بر چشمه حساوین  
شرای که شمشیر دارا می‌کشد / تپش در دل سبزه سارا می‌کشد  
اگر طول مقاله در نظر نبود من هم وارد این رزمگاه می‌شدم، ابتدا با گفته دیگران  
که در تعبیر و تفسیر اشعار و داستانها بسی نکته از قلم مستفاد آشکار می‌شود که لازم



بیست خالق آن اشعار با نویسنده داستان آنها را در ذهن داشته باشد. لذا بعنوان منتقد ما بر یادهای شاعر زنده یا اسیر خاکه متوجه نمی‌شویم و از واقعیت به مرز خیال سفر نمی‌کنیم و خوانندگان را با مطالب و معانی پوشیده آنگاه می‌کنیم. اما مقالهٔ دکتر حسین درمجموعهٔ مختلفی حاصل است زیرا این نویسنده بر روش مبسوط و شوخ خود با اوضاع کنگریها در ایران ما را آنگاه می‌کند و ما به روش کنگریهای هند راضی می‌شویم که در این بحر تنگ تنها نیستیم و در کشور ایران هم غمخواران ما هستند.

نظرانی که آقای دکتر گلشنی نسبت به داستان خسرو و شیرین اظهار داشته‌اند، ابش را بگروه سندهان همچون دکتر پورجوادی می‌گزارد. هر دو این داستان را بطور سبک می‌نویسند اما دکتر گلشنی حسیلهای «نظامی» را نمایندگی کشتن و جستجو پنداشته‌اند و این جنبه داستان را وسعت و فراخی کاشات سیارات می‌بخشد. بنظر دکتر گلشنی حتی هر موجودی به دور موجود دیگر گردش می‌کند و این نظام در حرکت سیارات هم یافته می‌شود و دکتر مزبور می‌گوید که عشق شیرین با خسرو، سایدهٔ همین کشتن و جستجو است زیرا بعد قتل خسرو شیرین باوجود جوان بودن حاضر نیست که دیگر کسی را قبول کند و خود را می‌کشد. آقای گلشنی داستان خسرو و شیرین را جنبهٔ سیاسی هم می‌دهد و بنظر او «نظامی» می‌خواست که پادشاهان سلطوقی از این داستان عیون بگیرند که بالاتر از جلال و جبروت ایشان چیزی دیگر نیز هست.

دکتر اسماعیل حاکمی برآن ساده و دلشین بعضی نکات مهم راجع به این داستان اظهار داشته‌اند. یکی از آنها رفتار زن در دیدگاه «نظامی» است. استاد حاکمی اشارت می‌کند که شیرین هر چند در دورهٔ ایران باستان زندگانی می‌کرد اما «نظامی» او را به اسامی فرهنگ اسلامی تصویر می‌کند، البته به مقتضای هر اساسی سننها و آئین ایران باستان جوان می‌شود. این حقیقت را دکتر گلشنی هم تسلیم کرده است. نظرات دکتر گلشنی و استاد حاکمی در مورد مفاهیم اخلاقی و عرفانی در آیات «نظامی» هم اشتراک هستند اما در مورد احسانات شخصی «نظامی» که استاد حاکمی در داستان خسرو و شیرین اشارت به آن کرده‌اند، چیزی کمباب نیست.



از روی روان‌شناسی ریشه انگار و احساسات هم نوبه‌بنده در سر گذشت و حیرت  
 اند محاسنی وی می‌باشد و آن را حسیه حسلیک نامیدند کسی مطالعه است. حسلی را  
 استفاده بزرگتر می‌باشد به این معنی که حسلی در مقابل استوار و وسیع‌تر است و یک  
 جهان معانی و بلکه دنیای انسانی را دربردارد چنانکه در بیت زیر لفظ «نی» را محلیوی  
 بطور حسلی بکار برده است:

بشور این من چون حسلیات من کشد از حدانی‌ها حسلیات من کشد

### پاورقی‌ها:

۱. عباسی، فتوح السلاطین، المجلد ۱، ۱۹۲۸م، ص ۲۰۱۹.
۲. کلیات غنیه حکیم نظامی گنجی، تهران، ۱۳۵۱ شمسی، ص ۱۰۰۳.
۳. مقاله، ص ۶۰۰۹. برای مطالعه نگاه کنید ابیات همین داستان در شاهنامه فردوسی، ج ۷، تهران، ۱۹۳۵م، ص ۱۸۵۹ تا ۱۸۵۹ و ۱۸۷۱. فردوسی اسم ملکه مصر فیدانه نوشته است.
۴. مجله آشتاء تهران، سال اول، شماره دوم، آذر دی، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۹.
۵. کلیات غنیه نظامی گنجی، ص ۹۵۵.
۶. کلیات غنیه لکهنو، ج ۱، ۱۸۹۳م، ص ۱۶۶، انشاس از سافلی نامه.
۷. همان، ص ۱۶۷.
۸. شاهنامه فردوسی، به خط سید نفیسی، تهران، ۱۳۱۹ هـ. ش، ج ۹، ص ۲۹۷۲. (دو بیت مشهور از شیر شتر خوردن ۱۰۰۰ در دستنویس‌های کهن و شاهنامه وجود ندارد و بنابر اظهار محققان معاصر، این بیت‌ها به قطع و یقین است سروده‌های فردوسی نیست. شاهنامه ملکه، مهرماه ۱۳۷۱، ص ۷۱، قند پارسی).
۹. همان، ص ۲۹۷۲.
۱۰. تحقیقات غنیه نظامی گنجی، ص ۴۰۷.
۱۱. مجله آشتاء تهران، سال اول، شماره دوم، آذر دی، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص ۱۰.
۱۲. شاهنامه فردوسی، ج ۷، ص ۱۸۰۱.
۱۳. کلیات غنیه نظامی گنجی، ص ۹۵۵ تا ۹۵۷.
۱۴. همان، ص ۹۵۵.

## بررسی بررسی از شاهنامه فردوسی از نظر خداشناسی

دکتر مؤمن محبی‌الدین

دانشگاه بمبئی، بمبئی

بسیار نگفتم نیست که شاهنامه دارای طوس ابوالقاسم فردوسی گنجینه‌ای است  
میراثی که در آن نمونه‌های فسیل از تمام فرهنگ و تمدن ایران باستان و تاریخ غرور  
ملی و آداب و رسوم ایرانی و افکار و عقاید مردم این کشور کهن عتی از دین و دانش  
و حکمت و اخلاق یعنی هر چه از این نظر جستجو کنیم، در این می‌یابیم. هر چه  
شاهنامه در قرن چهارم اسلام به نظم سروده شد، از همه جهات اصلی و اساسی، یعنی  
از جهت موضوع و اغراض و مطالب کلی و از لحاظ مضامین گوناگون و اشارات  
مختلف عتی از لحاظ زبان و لغت و دستور و اصطلاحات نظامی و حربی و فنی و  
اجتماعی یا تاریخ و فرهنگ و آداب و آیین ایرانی دوره باستانی یسگی تمام دارد.  
بدون مبالغه این حماسه ملی ایران سجد تاریخ و احوال ایران کهن و سند ملیت این  
مرد و قوم بشمار می‌آید. این منظومه مهمی نه فقط ترکیبی است از تاریخ و اسطوره  
بلکه نمایانگر مزایای دین و عقایدی برای خداشناسی و یکتاشناسی یعنی توحید  
پرستی و معارف الهی است. یعنی اوقی دعوت از معرفت گردگار، چنانچه خود  
فردوسی می‌گوید:

سخن هیچ بهتر از توحید نیست با گفتن و گفتن ایزد یکپست  
ستایش کسب ایزد پاک را که گویا و می‌شاید کند خاک را  
درخشان‌ترین گوشه‌ای که در شاهنامه جلب نظر این بنده می‌کند، یکپارستی و  
یزدان‌شناسی فردوسی است که مردم ایران را سجد پرستی مایل و نابل می‌کند و از  
گرایش به بتی و به خوی اهریمنی همه را باز می‌دارد و دعوت می‌کند که:

سوی آنبرسیاده سی‌سار میاید که ناشی همی در گذار  
هم او بی‌نیاز است و ساسندهایم بفرمان و رایش سرامگندهایم  
نردوسی آیین راستی و آداب درستی و طریق نیکی و موعظه بکتابیرستی و دین‌پروری  
را به احیی رجعی در این گنجینه دهرین سال اشکارا می‌کند

بیا تا همه دست نیکی بریم جهان جهان را همه نصیریم  
در همین ضمن این آیات هم دارد و به صدقه و داد و دهش تشریق می‌کند:  
بیا تا جهان را به دست بگیریم بکوشش همه دست نیکی بریم  
ساشد همی بیک و به پایدار همان به که نیکی بود پادگار  
فریدون نرج فرشته نبود و مشک و ز عنبر خوشه نبود  
داد و دهش بافت این بکوشی تو داد و دهش کن فریدون توشی  
در آیات دیگر که در سراسر شاهنامه موجود است، نیکی و اعمال صالحه را زیاد  
بیان می‌کند و بدی و اعمال بد را نفرین می‌کند:

چو سوزنج سانی و پاکیزه پای ازو بهر دیاسی بهر دو سرای  
نور تا زنده‌ای سزی سیکسی گسرای سگر کام‌پایی سدیگر سزای  
سناشیو سز داد و پردان سزمت سگبیریم دست بدی را سست  
و این بیت گویا تفسیر آیات قرآنی است که در ذیل منقول است:

همان گلج و دیار و سماح بلند لطواعت سنان مر ترا سوده‌مند  
زین الناس حث الشهوة من الماء والبنین والطافیر المقطرة من الذهب والفضة  
والخيل المسومة والانعام والحرب ذلك مطاع الحيوة الدنيا والله عنده حسن المأب.  
(الاحقران، ۱۲)

آراسته شده است از برای مردم دوست داشتن آرزوها از زبان و فرزندان و  
پرستهای گواراکننده از رو و سیم ز اسان داغ بر نهاده و دامها و دراهمت، این است  
بهره زندگی دنیا و خدا نزد اوست نگر باز گشتگاه.

از آنجا که سخن اصلی و موضوع مخصوص این سده ابرمگی است از نظر خدائشناسی، طول و تفصیل مقدمات ما را از اصل موضوع بیاز خواهد داشت، پس اینکه بر سر اصل مطلب می‌رویم، در ایام الجاهلیه شاعران عرب با وجودی که مشرک بودند و منکر آخرت، لیکن به همتی خالق کائنات معترف بودند:

وَلَيْسَ سَالَتِهِمْ مِنْ عِلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، (لقمان: ۲۵)

او اگر پیرسی از ایشان کسی آفریده است آسمانها و زمین را و هر آنچه خواهند گفت: خدا. بگو! بیاس خدای را بلکه بیشتر ایشانند نادانانان.

خدای بودند که اندیشه‌های بلند درباره حق تعالی باندازه فکر نبود داشتند. اینها حنفا بودند که با خدای یگانه اصنام و اوثان را هرگز شریک نساختند. عجیب اینکه از شاعران عرب بعد از ظهور اسلام دوران زندگانی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و سلم که هنوز از شرک و کفر ملوث بودند، ابیاتی درباره توحید باری می‌سرودند و مورد تحسین و اعرین نبی کریم می‌گشتند، چنانچه درباره امیه بن ابی اصف ارشاد فرمودند: اقم شعره و کفر قلعه: ایانش مؤمن و قلبش کافر است.

بعد از ظهور اسلام با آنکه آیات قرآن الکریم بر زبان ایشان نزول یافته شاعران عرب چندان در خبی باین معنی یعنی به نیایش و ستایش صفات و ذات الهیه ندادند و چندان که باید و شاید خدای یگانه را و وحدتش را در شعر بیان ننمودند. شاعران بزرگ دوره خلفای عباسی مانند ابوالنضاهیه، ابو تمام صاحب حماسه، الحنسی و الحمیری کلامهای خودشان را از حمد و ساجادت باری تعالی در سر آغاز مژین ساختند. این وصف مخصوصی در شاعران فارسی‌گو نمایان است. کمتر دهران فارسی است که سر آغاز آنها از سجود و تواضع نیایش و ستایش خدایک خالی باشد. «نظامی گنجوی» در پنج گنج بالخصوصی در مخزن الاسرار، و «اسیر حمرو دهلوی» در مشنرات مخصوصاً در دیبانه غره الکمال و «مولانا هیدالرحمن جامی» در هفت اورنگ، در آغاز سخن نکته‌های روحانی و عرفانی در نهایت بلاغت با الفاظی هرچه

به‌گفته و اسلوبی هرچه زیاده و تقصیری هرچه بالاخر صفات جلال و اسرار کمال و مظهر جلال الهی را بیان کرده‌اند. در عقد عایقه عصر ما مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد می‌گوید که بعضی از حلقه الکلام دربار شاه اکبر مغول بوده، در این سرآغاز مشهور، قل دیر، حجت و مناقشات خدا را به نیروی سخن و اعجاز حاکم شعر قهری می‌برد به منتهای رفعت می‌برد:

ای دیندار امروز شب نشینان آمدیشه ز دای پیش سزبان  
 انصاف همه را بهایست آخر ما قول تو بهدایت آخر  
 از منبع فیض رحمت تو بر سر کبر عدل فیضت تو  
 تو غازه کشی بچهره گل تو شاه زنی بر آفتاب گل  
 ای جوش هزار زبیرمه تو ای بی همه با همه همه تو

«فردوسی» در شاهنامه تعلیقات روح ایمانی را جلوه می‌دهد و از جمله سخنانی است «فردوسی» ایمان مذهبی و اعتقادی را به رخ می‌کشد و می‌گوید: «ایان برای توحید او و پروردگداشت خدای یکتا و بی‌همتا که در شاهنامه آمده است، حالت نیمه می‌باشد. این محکم‌ترین اساس ایمان مؤمنین و خاصان حق است و از فعالیت غالبی بشری محسوب می‌شود. از سرفراز شاهنامه معلوم می‌شود که «فردوسی» ایمان و اعتقادی را به رخ خدای توانا و یکتا دارد:

همام خداوند جان و جود کزین بر تر اندیشه پرنگشود  
 خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای  
 خداوند کسبهان و گردن سپهر فروزنده شاه و نامعید و مهر

در این ابیات «فردوسی» درباره توحید روایت شرح می‌دهد و می‌گوید که این جهان و جمله کائنات را دایم تملایی و خالق حقیقی از نیکی به هستی آورده و او گرداننده گردون و افلاک است و راهنمای لیکن و به هستی خود هستی بخش و پرورنده خلایق عالم است. بقول حافظ:

کمترند است کمترین که مقصود کجاست اینسر هست که با یک جریر می‌آید



فردوسی، این مفهوم را بدین‌گونه شرح می‌دهد:

ز دایم و نشان و گمان برترست      نگارنده بر شده گسوه‌ریز  
به پیشندگان آفریننده را      نیسی برنجان دو بیستاده را  
یعنی خدا را با چشم نمی‌توان دید. لکن درگاه الهیستار و هو بذکرک الایستار  
و هو اللطیف الخبیر (الانعام: ۱۰۳):

ایمی هستی او را چشم نمی‌تواند بیند حال آنکه او بینندگانرا مشاهده می‌کند و  
او از لطیف و جود پیر علق آگاه است.

این شعر را به عقاید معتزلی نیست می‌دهند و دلیل بر اعتزال فردوسی، کشف در  
صحت از توحید و شریه حق تعالی جلّ شانه محمد در شاهنامه آمده شاعر را پیرو معتزله  
می‌شمارند.

دنیای عروسی سمرقندی درباره‌ی عیانی اعتقادی فردوسی، در ضمن اعتزال اشاره  
نموده است. فی‌الحقیقت در عصر «فردوسی» علم الکلام بر آذهان علمای شبهه مسلط  
بوده و نابره بحثی در این زمینه در میان فرق مختلف و ابین الملل والنحل، ملتبه  
بوده است. فردوسی، خود از بحث در این زمینه و مسائل متنازعیه فیه احتذار و  
اجتناب می‌کند و نصیحت می‌کند تا در شئون الهی صرفی غریب و فقط به وجود او  
اعتراف نماییم، زیرا ما فقط پندگمان ایزد هستیم:

بجانم شدو نیز اندیشه راه      که او برتر از نام را از جایگاه  
منجی هویجه زمین گسوه‌ران سگ‌درد      نیسانمده بسو راه جهان و سرود  
یعنی عقل انسانی و اندیشه بشری هم چیزی را بی نمی‌برد یعنی آنکه با چشم می‌توان  
دید معرفت ذات خداوندی و ماهیت صفات باری از مستشارت الهی و مخصوص  
بخود اوست:

آنکه هر گام بلعربد درین کوی برت      صفت راه روان لعرش گمان است ایضا



در این راه یاری پندشوی را استحقاق نام نیست و در این راهی پیرچار قدم نهادن  
 شطاعت و ریزه کاه پای خرد در طای بادیه معرفت الهی هر لحظه می‌گذرد. چنانچه  
 اصفهانی هم می‌گوید:

سند ادراک در کسبه دانش رسیده نه در گنه بیچون سخنان رسیده  
 گنه عیاضان ترس راه معرفت زالدانه بلا اعطی از شک فرومانده‌اند  
 نه هرچای سرگشته توان تاخشن که جفاها سپر باید انداختن  
 خود «فردوسی» هم در بیان اوصاف اعتراف عجزش می‌کند:

سزودن عدالت کس از راه پیوست میان بدگی را بسایند است  
 خرد را و جان را غمی حجت او در اندیشه محنت کس گسخت او  
 یعنی با اینکه کجایات مظهر نفوذ الهی است، حقیقت ذات او از دیده انسانی  
 نهان و پنهان است. حال قدمش از ما محض و اسرار حکمتش از دیده بیانی ما  
 پوشیده می‌ماند و نسبت عقل بشر در معرفت کنه و ماهیت ذات و صفات او عاجز  
 است. ما این اندیشه‌ای که خداوند تعالی بسا ودیعت کرده هرچه تصور می‌کنیم،  
 نمی‌توانیم خدا را ببینیم. حالانکه خدا می‌گوید که «ما ندو از وجه گردن نزدیک‌تریم»  
 ولین القرب الیه من حیث الوجود، (ن: ۱۶)

کس از حواس پروران گزافه نیافت ز کار زمانه بهانه نیافت  
 عقل بشر و خرد انسانی نمی‌تواند ادراک خدا کند، چه زبان عاجز و گنگ از  
 سزودن اوصاف الهی می‌ماند:

بسی است و رای و همان تو روان سزودن آفریننده را چون توان  
 سزودن نیست باید که عین شری ز گفتار بیگوار بگمرا شوی  
 برشسته باشی و جوینده راه مفرمان‌ها زرف کردن نگاه  
 ازین بهره برتر سخن گاه نیست بهمنش اندیشه را راه نیست  
 خداوند کریم در کلام پاک خود می‌فرماید:

قل لولمکان البحر مدادالکلمت ربی لملء البحر قلم ان تصفد کلمت ربی ولتوحنا  
 بمثله مداداً، (الکهف: ۱۰۹)

«دیگوارا انگر می‌شود دریا خدادادی از برای سخنان پروردگار من، همانا پایان می‌یابد دریا پیش از آنکه پایان یابد. سخنان پروردگار من هر چه دریا پیش دیگوارا از خمیازه آن گفت.»

«فردوسی» به دلخواه در شاهنامه بلکه در سراسر این منظومه به هر مامنی دربارۀ یگناشناسی و خداشناسی در غین کمال بیان و شیوای متین و ساده طرف زده است. و این آیات که می‌خواهم اینجا بهترین وصف خداوند پروردگار و برتر و دانا و یگنا است:

می‌بایست گنم ایزد پاک را که دانا و مینا کشد خاک را  
 همانند بر این خاک جارید کسی ز هر یکد بی‌زدان پناهید و بس  
 بدانش نخستین بی‌زدان گزای که او هست و باشد همیشه بجای  
 جز از خواست یزدان نباشد سخن چنین بود تا بود چرخ کهن  
 توانا و دانا و دانسته اوست غمخ را و جان را نگارنده اوست  
 هم او بی‌نیاز است و ما بنده ایم بفرمان و رایش سرافرازیم  
 شدی پایگاه و رفعت‌شان «فردوسی» از این آیات آشکار است ولی در نظر منده این

شعر «فردوسی» «جامع الکلم» و حاصل تغزل است:

جهان را بسازد و بسنی نوش ندانم چهای هر چه هستی نوش  
 همی اوصاف چند گانه این منظومه کهن سال که هنوز مانده سرگهای گل چهار ناره  
 و نکته تیر است، از اوله روز تا عصر ما که نوزده هزار سال سپری شده، در اقوام و  
 خصوصاً در میان طبقات مختلف مردم ایران چه بازای، چه شاعری، چه روستایی، چه  
 شهری کمال محبوبیت داشت زیرا که در هر نسله احسانات گوناگون بر می‌انگیزد و  
 نیست که ما آنرا محض حلال می‌گوئیم و «فردوسی» در حقیقت به فقط اسامی تراش  
 برده بلکه اقصون‌ها را هم برد، و از این افسانه و افسون سخن:

«عجم زنده کرده بدین پارسی»

## بازگشت به خویشتن

فرمیان و زهرکی، سازِ حیات      شریقیان و عشق، رازِ کائنات  
 زهرکی از عشق گردد حق شناس      کارِ عشق از زهرکی محکم اساس  
 عشق بدون با زهرکی همسر شود      نقشِ عالم دیگر شود  
 حیر و نقشِ عالم دیگر شد      عشق را با زهرکی همسر ده  
 زهرکی را سوز و ساز از کار دوست      عالمِ تو آفریدن کارِ دوست  
 چون سلسله اگر داری سنگر      در مسیرِ خویش و در قرآن سنگر  
 مد یحییان تازه در اثبات اوست  
 عمرها پیچیده در اثبات اوست

(اقبال لاهوری، (منوفی: ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م)

## خواجهی کرمانی و حدیث عشق

دکتر آصفه زمانی  
دانشگاه لکهنو، لکهنو

خواجهی در سمره اولین شاعران بزرگ زبان پارسی نامی باشد، اما مقامی که او به دست آورده در اثر این است که در شعر خود دلبستگی به تفکر کرده است. [۱] مولانا شعر معانی در بخش دوم «شعر العجم» درباره حافظ شیرازی چنین گفته است:

اوستی که حافظ با به جهان ادب نهاد، رنگ سخنان سلمان ساوجی و خواجهی کرمانی آسمان ادب را فراگرفته بود. (۲) ۱۰۰۰

دکتر خواجهی کرمانی در بیان مولانا شیلی معانی قابل توجه است. اگر شاعری در میان مردم محبوبیت می‌یابد - بدون تردید در اثر سبک سخن منحصر به فرد اوست. سوزانی که در ذهن پدید می‌آید، این است که چگونه و با چه ویژگی‌هایی رنگ سخن خواجه غالب گشته است.

سازمانی از مشهوری گل و نوروز تاریخ تولد خواجهی در پانزدهم شوال سال ۲۷۹ هجری قمری بوده است. او در سال ۷۵۳ هجری قمری در شیراز وفات یافت. اگرچه او در سیمه دوم قرن هشتم هجری در افق ظاهر گشت، اما در نیمه اول قرن هشتم هجری درخشید. او آن زمان غزل بوحیله سعدی با نهاده شد و سپس غزل بوحیله امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی رشد و ترقی می‌یابد و زبان شاعری شکلی کامل به خود می‌گیرد. در چنین موقعیتی خواجهی به غزل سرایی پرداخت و آن را شروع بخشید و این گونه شعر را با طبع روان و محیط رفت داد. در حدود ۲۵۰ غزل خواجهی در دیوان‌های «مناویع الکمال» و «مناویع الجمال» گردآوری شده است.

خواجهی اگرچه قضایدی استوار در مدح سلاطین معاصر خود سرود و به مقام وزارت در دیار شاه ابو اسحاق اینجو نائل گشت و همچنین مشنوی‌های قری مانند

اعضای و همان‌طور، «گل و نیروز»، «کمال‌نامه»، «روضه الانوار»، «گوهرنامه» از او می‌آید. یادگار مانده است، اما شهرتی که او به دست آورد، بیشتر بر اساس قرآن است. حافظ شاعر مشهور و بلند مرتبه هم طرز سخن خواجه را اقتدا کرده و نزد او روش خواجه پندیده است، خودش سروده:

استاد سخن سرافراز است همه کس اما دارد عیول حافظ ظهور روش خواجه  
از دیوان خواجه معلوم می‌شود که او در قرآن‌مطالعی از سبک سعدی پیروی کرده  
است. شیخ اجل سعدی نیز، برای تعبیر احساسات درونی سروده و عشق را از زبان  
گل و بلبل بیان کرده است. وقتی که خواجه اشرح قصه شوق را در اشعار خود با  
حیون جگر شامل کرده‌اند، آنگاه آن را برای «زننده دلان» به «یادگار» نهاد:

فراقی نامه خواجه و شرح قصه شوقی خواجه زننده دلان یادگار خواهد ماند  
(ص ۲۹۲)

موضوع سخن خواجه عشق است. عشقی که خواجه اظهار داشته محاری است. بنا بر این مضمرهایی چون آرزوی دیدار، حجر بار، حدنگ تر محس بیمار و زلف و لب و رخسار و غیره را در اشعار خود آورده.

شاعر باید تخیلی بی‌روست داشته باشد و بتواند آتش‌ها و مضمرهای بسیاری  
ارائه دهد. اگرچه در دیوان دیلم عظیم‌آبادی و ناصر علی سرهندی میان گل و بلبل  
فراوان است اما تنها چمنستان خیال است که بر مشاهده گذاری ندارد. خواجه یک  
کس همانند سعدی زندگی خویش را به سیر و سیاحت گذراند و با گروه‌ها و  
ملتهای گوناگون آشنایی یافت چنانکه خود سروده:

من که گل حاج فلک پیوندهام چار حد مُلک و مُلک دیده‌ام  
بنا بر این او مشاهدات دقیق و فراوانی داشته است و همان مشاهدات موجب گشت  
که او در تحبیل برای پرواز آماده شود، کم کم در عالم تخیلی او همه چیزهای  
می‌چنان حال می‌یابد، آفتاب و مهتاب و گلشن و جاسمه رازدار و راودان می‌شوند:  
ایها صبا! کمر آفتاب بگری دوست گذار نیازمندی من خرغنه ده بحضرت یار

سوم حایه درش و انگه از محال، بود / سلام من برستان و پیام من بگزار  
(ص ۲۷۹)

میاگو باد می بیجا و سوسن کو زبان میگش  
که بلبل را از عشق گمل قرار از دست بیرون شد  
ای نسیم محری بوی بهسارم برسان  
شگری از لب شیرین نگارم برسان  
(ص ۳۳۲)

صبح چون گلشن جمال تو دیدم / سر عرومان سوسنان غنچه  
(ص ۲۵۹)

در واقع شعر ایستاده و بی اختیار به تحمیل و ادراک شده و حیرت ادا  
محسوس باشد یکی از زیبایی های حسن ادا این است که مضمون یکی است اما تعبیرها  
برای بیان گوناگون است و در هر شعر دارگی نهفته است. حواصو اشعار (بیادی در  
تکامل الهادی) مضموناً ساخته و در هر شعر مضمون یکی است اما طریقه تعبیر  
مختلف است.

لعل شگری در گدازد از لب شیر و انگیز او / روح را فوشت گونی و مادر و پنهان نمک  
(ص ۳۱۰)

چو جام لعل تو نوشم کجا محاله فروش / چو سینه چشم تو مرده مرا که دارد گموش  
گمیز از حسرت رخ چون پیگوش / و از انگام روح، لب روح پسر و دش  
(ص ۳۱۱)

\*

در لعل لبش یاددم از نکته که عسری / در غنایم جان معنی از می طلیسم  
از سواد تو شمیم لبست سست و جرابیم / رو بر من محمود تو در عین احمادیم

\*

دلی لعل روان محش تو می گشت که اوجو / خوشی باش که ما رنج تو صایح نگذاریم  
(ص ۳۲۸)



- بر گیس سحبت نشسته مستان / نشسته لمحتت بناده پیرستان  
خواجهوی مسکین بر لب شیرین / فتنه چمن طوطی بر شکرستان  
(ص ۳۲۹)
- ای ست بانوت لب وی به نامهربان / شمع شبستان دل گلشن بستان  
(ص ۳۳۹)
- آب آتش می‌دود زان لعل آتش قنار او / می‌سرد آوازم از دل زلف بی آرام او  
(ص ۳۴۴)
- زان لعل آبدار همه هم رنگ آشت / شلم عطش الدوام بر آتش نهادهش  
(ص ۳۴۷)
- لعل درپوش گهرپاش ترا لوه لوه تر / چه کشید کز یمن دندان نکند لالائی  
(ص ۳۵۰)
- از لعل روان بخت خواجهو چو سخنزداند / ظاهر شود از لطفش اعجاز محبتانی  
هنوز نشسته آن لعل آبدار شوام / ز چشم ارچه سر برگذاشت سیلابی  
(ص ۳۹۲)
- لعل دلوا از لب شیرین جانان چاره نیست / طوطی خوش تقصیر از شکرستان چاره نیست  
(ص ۳۹۱)
- لب شیرین خوهر دم شکر انگیز ترست / زلف دلیند خوهر لحظه دلاویز ترست  
(ص ۳۵۹)
- بیان درد و غم و جدایی در شعر اخیر خسرو نسبتاً فراوان آمده است. علتش این است که او بیشتر در جنگها پادشاهان را همراهی کرده و در اثر جدایی از دوستان و نزدیکان پربشان خاطر شده. این احساسی در شعر خواجهو هم بسیار شدید است. علتش این است که خواجهو نیز از وطنی مآثر غم خورد دور شده بود. دوری از دوستان و خویشانی و خیرات حبسه از راهی می‌داده است. به این دلیل است که در اشعار خواجهو عنصر حیر و فراق فراوان است. لحظه‌های جدایی در شعر خواجهو بهتر احساس می‌شود:

مستجابی از گشایی سووی جدا      غم‌خیزی دور از دیوار افتادگی  
رو سفرست کرده سرفشته دیده‌ی      بی‌عیزان مانده عوار افتادگی  
بیدل و بی‌پار رحلت کرده‌ی      سوز و بی‌زور و زار افتادگی  
(ص ۳۴۸)

خواجو غزلی سروده که در آغاز هر بیت اباد باذۀ را قرار داده:

باد باد آنکه بروی تو نظار بود مرا      رخ و زلفش عروض شام و سحر بود مرا  
باد باد آنکه ز نظاره رویت همه شب      در مه چسبیده تا روز نظار بود مرا  
باد باد آنکه ز بزم غزل و لعل لب تو      نقل مجلس همه بادام و شکر بود مرا  
باد باد آنکه چو من عزم سفر می‌کردم      بر میان دست تو هر لحظه کمر بود مرا  
باد باد آنکه ز رخسار تو هر صحبتی      افتخ دیده پُر از شعله خوا بود مرا  
باد باد آنکه ز روی تو و عکس می‌تاب      دیده پُر شعشعۀ شمس و قمر بود مرا  
باد باد آنکه برون آمده بودی برداع      وز سرکوی تو آفتاب سفر بود مرا

باد باد آنکه چو خواجو ز لب و دلدالت

در دستان شکر و در دیده مهر بود مرا

(ص ۱۹۳-۴)

هشتمی که خاطرات گذشته، شاعر را بی‌آرام می‌سازد، او باد سحرگاهانی را

همچون پیامبر می‌پندارد و آن را چنین خطاب می‌کند:

ای باد سحرگاهانی زینجا گذاری کن      وز بهر من دلشده عزم سفری کن  
چون سطل سرود زده راه چمنی گیر      چون طوطی شوریده هوای شکری کن  
شب در شکن سطل یارم بسر آور      وانگه چو بیتی مه رویشی سحری کن  
بر کنش غم از پای سهی سرو روانش      وز دور در آن منظر زینجا نظری کن  
احوال دل رهش گندا پیش شهی گو      شکرهر شب تیره ما با فسری کن

گر دست دهد آن مه بی‌سهر و وفا را

از حال دل غمناک خواجو خبری کن

در چنین هنگام وقتی که شاعر از هجر یار بی‌قرار است و (۱) صوی «شیر» یار و  
 «نامه رسان» برای او نامه‌ی می‌آورد بر وی چه حالش می‌گردد؟ عموماً آن حالت را  
 اینگونه شرح می‌دهند:

این چه نامه‌ست که از کشور یار آوردند / وین چه ناهفت که از سوی یار آوردند  
 مرده‌ی یوسف هم گشته بگنجان بودند / عصیر پیام مصر کرده بگنجان آوردند  
 سیدال غمزه را مرده‌ی دلیر دادند / بشعل دلشده را صوی بهمان آوردند  
 نسیمش از پی تمویذ دل سوختگان / او سواد خط آن لاله‌ی سار آوردند  
 نوش دارویی از آنک که روانزده از دست / معنی غمزه معروج نیز آوردند  
 سزم شیریده دلانرا از پی نقل حرج / شکری از لب شیرین نگما آوردند

می‌فرستاد عشق نامه او حواصو را

قاصدی می‌رپی دفع حصار آوردند

(ص ۲۷۷)

در غزلهای فراقیه خواص موضوع فراق در مرامر ایات ادامه یافته است  
 در ابتدا غزل (۱) حاوی نقل می‌شود که در شرح بیت مصرعی آورده و صبر هر  
 بیت را عجز همان بیت قرار داده و بنا به عادت دیگر، آغاز مصرع اول را در پایان  
 مصرع دوم آورده است.

هر کس قصری دارد یا او نظری دارد / یا او نظری دارد هر کس قصری دارد  
 آنکس غری دارد در پی غری می‌شود / در پی غری می‌شود هر کس غری دارد  
 شیرین شکری دارد آن حسرویت رویان / آن حسرویت رویان شیرین شکری دارد  
 چون ما دگری دارد آن منبه بهر جامی / آن منبه بهر جامی چون ما دگری دارد  
 هر کس که سوز دارد جان در قدمش دارد / جان در قدمش دارد هر کس که سوز دارد  
 دل گم فطری دارد از حیان خطرش دارد / از حیان خطرش دارد دل گم فطری دارد  
 مهر قصری دارد یا این در غری حسری / یا این در غری حسری مهر قصری دارد  
 غم مخبری دارد از ملک درون حباب / از ملک درون حباب غم مخبری دارد

آنکو هنری دارد از عیب نبوده‌شد      از عیب نبوده‌شد آنکو هنری دارد  
روشن گهری دارد چندی که دورا بیند      چندی که دورا بیند روشن گهری دارد  
خواجه نظری دارد با طلعت مه رویان  
با طلعت مه رویان خواجه نظری دارد  
(ص ۴۴۴)

حافظ نیز چنین غزلی با مطلع زیر سروده است:

دلبرجان من برون دل و جان من      برون دل و جان من دلبر جانان من  
بحرهای کوتاه که شاعر بکار برده نشان دهنده مهارت اوست. این طریق ساده‌ی  
است برای اصلاح ایده‌های طولانی. اینگونه بحرهای کوتاه را حسن ادل بیشتر همراه است.  
مثال‌هایی از غزل‌هایی با بحرهای کوتاه خواجه در زیر نقل می‌شود:

گویی که در بر جانان ندارد      دانی دارد و لیکن جانان ندارد  
هر آنکو با سر زلف می‌بازد      سوزی دارد سر سامان ندارد  
لعل با ما به کیم نسبت و لی نه      شکنج زلف مشک افشان ندارد  
(ص ۲۵۲)

صبح چون گلشن جمال تو دهد      بر غرویان بومستان غنای دهد  
نام لعلت چو بر زبان راندم      از لیم آب زندگی بچکبده  
(ص ۲۵۹)

بر مهر کوی عشق بازاریست      که رخی همچو رو بختیار نیست  
بومست مهر را بجان عزیز      بر سر مهر رخی غریب‌داریست  
(ص ۲۰۷)

گل نهالی بیومستان آورد      مرغ را بسازد در فغان آورد  
مغنی بقیل از لبی می‌گفت      غنچه را آب در دهان آورد

مباد ما حسرت بد و غبار شهید با شکریه ابد گفتار  
 سامه نماند شد بسین بخوان قصه نمانده پیش میار  
 (ص ۲۹۳)

تشبیه و استعاره روح شعر است. طالع اصلی شعر بدون استعاره را به بی‌معنی تعبیر  
 نموده است. گاهگاهی انسان این منابع در شعر ناگزیر می‌گردد. لحظه‌هایی وجود  
 دارد که الفاظ برای بیان لطیف‌ترین و نازکتی‌ترین چیزها با حالات قدرتی ندارند.  
 سچین وقت است که تشبیه و استعاره بکار می‌آید. خواجو استعاره را بیشتر از تشبیه  
 بکار برده است:

آن ماه مهر پیگر نامهربانی ما گفت ای منطق طوطی شکرستان ما  
 (ص ۹۷)

آن جور ماه چهره که دربان غلام اوست جنت هزار سرو قیامت قیام اوست  
 (ص ۲۱۷)

سرمه منک نشسته مستان نشسته لعلت بادیه پرستان  
 (ص ۳۳۹)

تغنیاست بد استعاره نام که پیوسته آمد از کناره نام  
 (ص ۴۲۱)

نگار که شکوت سرسم پیش آی که عسرت به‌بوم  
 (ص ۴۴۳)

ساحر و شوق نعلت جانش به لب رسیده وز شرم آبرویست آتش نقاب بسته  
 (ص ۴۸۸)

اگر تشبیه نادر نباشد در کلام اثری پیدا نمی‌شود. خواجو به آنکه تشبیهات نادر  
 بکار نبرده است اما سعی ادا در شعر او از لطافت خاصی برخوردار است:

بر گل و غارخت آن حال سیاه انداخت مسجور زندگی بجستی بر طرف گلزاری  
 (ص ۲۵)

چو هکس روی تو در ماجر شراب افتاد چه جای تاب که آتش در آفتاب افتاد  
(ص ۷۷۲)

دوش چون از لعل میگون تو میگفتم سخن همچو جام از بادۀ لعل لبالب شد دهن  
(ص ۷۱۷)

صفت سوال و جواب در دورۀ خواجو بکار می‌رفت. امیر خسرو دهلوی غزلهای ریمایی در این صفت سروده است. خواجو نیز اشعار چالشی در این صفت ساخته است. دو غزل از او با این صفت در اینجا نقل می‌شود. غزل اول سوال عاشق و جواب معشوق است:

گفتم: که چرا صورت از دیده نهانست	گفتا: که پری را چنگم رسم چنانست
گفتم: که نقاب از رخ دلخواه بر افکن	گفتا: مگر تو آرزوی دیدن چنانست
گفتم: همه هیبت ایلم ز کثارت	گفتا: که ترا نیز مگر میل میانست
گفتم: که جهان بر من دلتنگ بهشتگست	گفتا: که مرا همچو دلت تنگ دهانست
گفتم: که بگو تا بدهم جان گرامی	گفتا: که ترا خود ز جهان نقد همانست
گفتم: که بیا تا که روان بر تو فشانم	گفتا: که گدا بین که جعفرمانش روانست
گفتم: که چنانم که میرس از غم هشت	گفتا: که مرا با تو ارادت نه چنانست
گفتم: که ره کعبه به می‌خانه گدامت	گفتا: غمش این کوی غرابانست

گفتم: که چو خواجه نیرم جان ز قراقت

گفتا: برو ای خام هنوزت هم آنست

(ص ۷۲۴)

دومین غزل بر هکس غزل پیشین، سوال معشوق و جواب عاشق است:

گفتا: تو از کجائی کاشفته می‌نمائی	گفتم: منم غریبی از شهر آشنائی
گفتا: بدلبرائی ما را پیگبونه دهی؟	گفتم: چو غرمتی گل در بزم دلبربائی
گفتا: سر چه داری که سرخیز نداری	گفتم: سر آستان دارم سرگردانی
گفتا: کدام مرغی از این مقام خوانی	گفتم: که خوش نرایی از باغ بی‌نوائی



گفتا: از قیود هستی رو دست شو که ز منی      گفتم: بسی پرستی جسم و جود روحانی  
گفتا: بجوی نیرزی مهر زهد و نوبه‌دیدی      گفتم: که توبه کردم از زهد و پارسائی  
گفتا: من ای ترنجم کاندل جهان بگنجم      گفتم: به از ترنجی لیک بدست نانی  
گفتا: چرا چو دانه ما سپهر عشق‌بازی      گفتم: از آتش هستم سرگشته هوایی

گفتا: بگو که خواجو در چشم ما چه بیند

گفتم: حدیث مستان سری بود عیداشی

(ص ۳۷۳)

در غزل‌های خواجو حسیه‌های عرفانی نادر است، البته چند غزل به گونه نعت سروده است. خواجو به زبان عربی نیز چند غزل سروده، علاوه بر این در بعضی غزلیهای خواجو یک مصرع آن فارسی و مصرع دیگر عربی است، این غزلیها دلالت دارد بر اینکه او بر زبان عربی نیز تسلط داشته است.

شعر خواجو از لحاظ شیوه بیان و سبک کلام به سبک عراقی نزدیکتر است. لیکن گاهگاهی شیوه خراسانی نیز در طرز کلام او مشهود است. خلاصه اینکه خواجوی حدیث عشق را در پرده گل و بلبل سروده و لیکن سوز و غمخوار در دل پدید نیاروده اما آنچنان که شعر سروده اگر دلیلی نغمه خواجو را کسی بنگاه صبروحی بشنود، ذهن و دماغ او تازه می‌گردد:

دلای نغمه خواجو شعر بنگاه صبروحی      چنانکه وقت شعر دو چمن نعروش متادل

یاورقی:

۱- در این مقاله دیوان کامل خواجوی کرمانی با مقدمه سهمی افشار: انتشارات وریس، مورد مطالعه قرار گرفته است.

۲- شعر العجم، جلد دوم، طبع اعظم‌گروه ۱۳۸۸م، ص ۳۱۱.

\*\*\*\*\*

## نسخه‌ای ارزشمند از سراج اللغة

دکتر ریحانه خاتون

دانشگاه دهلی

سراج‌اللسان علی خان آرد، نویسنده و شاعر معروف فارسی است. او در زمینه زبان‌شناسی و فرهنگ‌نگاری پژوهش‌های ارزشمندی فراهم آورده که (۱) نسخه است کتاب مشهور در مقابل مرعی جلال‌الدین سیوطی. در زمینه زبان‌شناسی طاهره در فارسی کتابی نوشته شده است. همچنین او در فرهنگ‌شناسی یکی از معروف‌ترین فرهنگ‌نویسان زبان فارسی است و سراج اللغة او از جهات گوناگون و حتی بی‌نظم است. این فرهنگ‌نامه تقریباً حدود چهل هزار واژه دارد. فرهنگ‌نویسان عموماً از فرهنگ‌های قدیمی الفاظ و معانی را بدون تحقیق نقل می‌کنند و این خان آرد نویسی کسی است که در فرهنگ‌نگاری تحقیق و ابرار نموده است. همراه با فرهنگ جهانگیری، سروری، رشیدی و برهان قاطع نیز در جای خوشی در این زمینه تحقیقات با ارزشی کرده‌اند. بویژه رشیدی بعضی تصامحات جهانگیری را تصحیح نموده است. اگرچه نویسنده‌گان این سه فرهنگ می‌توانند محقق بوده‌اند اما تصامحاتشان از بعضی تصامحات عاری نیست. خان آرد در سال ۱۱۶۶ هـ فرهنگ‌نام سراج اللغة آرد سراج اللغات نوشت و در این فرهنگ تصامحات هر چهار فرهنگ یاد شده را اصلاح نمود و از این لحاظ شاید هیچ فرهنگ به پای این کتاب نرسیده. او درباره اظهاراتی در برهان قاطع می‌نویسد:

انقال (۱) کتاب برون یامان، در برهان‌نامه محلی (۱) انکندنی و بکتر، بی‌امانی اسماء و این خطا است و تصحیف است. اما خطا از جهت آنکه قاف در فارسی نامیده، تصحیف بدان موجب همه آفتاب بخای مضحکه است.

باد هرات (۱۱): باد شمال، بدان سبب که این باد از اوقات اکثر میوز و شمال هرات مشهور است، و قریب گویند که هفت ماه لا ینقطع شمال در هرات میوز، و از عصبه عصبان آن است که در برهان قاطع در تفسیر این لغت نوشته که باد هرات باد شمال را گویند و آن از طرف مشرق بمقابل مغرب است بر خلاف باد که بعضی معنی صفاست نه شمال، غالباً سهواً القلم است.

جان آرزو بر سروری نیز معترض می شود و می گوید:

لاشده (۱۲): برون و لاسر و شعیب، و مطلقاً خروا ارمی خروا حیوان دیگر، و اینکه

معنی معنی آب و غر زبون گفته اند، محل نظر است. شیخ سعدی گویند:

آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک / خاکش چنان بخورد کز او امشخوان نماد  
و اینکه در سروری معنی غر و کاشه در بیت مذکور مسکون را می بینیم نیز  
نمی بینیم. زیرا که پیر لاشه اگر تمام تر کاشه باشد، خود هرگز در حرف نیامده که  
چون آن کاشه را می کاشند گویند و اگر تر کاشه معقول بر لایحه باشد، پس حرکت از آن  
که کاشه پیر خواهد بود، و آن نیز تر کاشه معنی است که از بالا صادر بشود. این قوی  
است که در معنی آن کاشه است معنی کاشه ارمی و حیوانات دیگر بعد از مرغان  
و کبوتران و قریب گویند که بر حیوانات مرغان نیز اطلاق می یابند. پس اگر بدین معنی  
گفته اند، صحت دارد. همچنین درباره فرزندگی جهانگیری می بینیم:

کیوان (۱۳): نام زحل که ستاره ایست معروفه و بمعجاز فلک هفتم پیر که درنگ  
آید و غر جهانگیری معنی کمان نیز آورده اند امشده فردوسی در صفت بهرام گور  
گویند:

چو فلک سالارند، مندر میره ای گرمنا / ما خشمخیز و افسوس و کیوان معروفست  
مورخان گویند که فلک (۱۴) خطی است از آن که مرغان از ده پیر و کیوان است که  
سالک منظور معنی را میوز و کاشه کیوان به شمال و محاذ فلک می یابند و کاشه در  
مضارع اول گفته که در فلک سالکی سال می یابند که عبارت از تیغ و کمان و غیره است.





معرفی آن می‌پردازم.

انسی ثوری تحقیقات فارسی-عربی ابوالکلام آزاد، راجسته‌های (شونگه) در هند واری بنگلی و مستشرقین و سیمپسون و هانتز گلسا عربی و فارسی است. دهانش سیمپسون، عطفی فارسی و عربی این انسی ثوری ثقیون و جماعت و دلسوزی‌های صاحبزاده شریف علی خان و همکاران اوست که با کمک حکومت راجسته‌های تقریباً از حدود بیست سال پیش بدین کار پرداخته‌اند. قابل تذکر است که نسخه عطفی ای از سراج اللغة در بازار مجموعه کتابخانه عطفی این انسی ثوری نگاهداری می‌شود. این نسخه اندام پنج قسم شور، درآمده، سه ده احمد شاهي مطابق ۱۱۶۵ هجری قمری و در حومه پکنیاس روز هائی مالدیه است. پنج در رمان حیات مؤلف ابوالوسط علیرضا حقیر سرها لغیر اعلام مصطفی امیرا درآمده نوشته شده است. عنوان‌ها با رنگ سرخ و شرح و توضیحات با رنگ سیاه است. صفحه‌ها با قطع بزرگ، بیست و هشت سطری به اندازه (۱۸×۲۸) سانتی متر است و حدوداً دارای ۱۵۶۶ برگ می‌باشد. این نسخه چنانکه اشاره شد، تقریباً بیسی نام کتاب و تاریخ تحریر نیز دارد. این کتاب با این عبارت شروع می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین لغات حمید صانعی است که علم آدم الانبیاء علیها صحتی است از مقدسه حکمت کامله از اختلاف التسمیاء....

و در پایان این کتاب چنین آمده است:

او بر لفظ جمعیت و آرام این نسخه تمام یافت و شکر الله تعالی متوالیه متکاثراً لا یفتر علی تعداد التسمیاء علی حسابی و عقلی و نظم علی سیرالمرحان و افضل السنین بحمد و آله و اصحابه و سلمه.

کتابچه این نسخه در پایان آن خود را اختصاراً چنین معرفی می‌کند:



و تاریخ بهستم شهر ذی قعدة سنة ۵ احمد شاهي مطابق ۱۱۶۵ هجری روز جمعه  
 یکهفای روز باقر مآنه ایر سجده که مسنات به سراج اللغة من عرلفات خان والاخان  
 سراج الدین علی خان آرزو سلمه الزمان کتبه فقیر الحقیر سراها فیصیر غلام مصطفی  
 خان قفراة ذنوبه انعام یافت.

و در آخر این دو شعر نوشته است:

سجده الله بتوفیق الهی خداوند مصلی و جلالی  
 نوشته این سجده را کتکم بهست از بدای مسنات شاه شای شست  
 بر صفحه نخستین نسخه دو مهر مستطیل شکل وجود دارد که از نخستین فقط  
 امیرالدوله میر علی اکبر خان بهادر خوانا است و در داخل مهر تاریخ ۱۱۶۰ هـ میر  
 خوانده می شود. مهر دوم امیر مهدی خان همراه با تاریخ ۱۱۹۰ هـ خوانده می شود و  
 بر کنار آن دو مهر عبارات زیر نوشته شده است:

این فرهنگ سراج الدین علی خان آرزو که نویسنده و ملکه شده است به فرزند  
 انصاریت میر مهدی خان سلمه الله تعالی هد کردم و تملیک نمودم. پانزدهم  
 جمادی الاولی به ۱۱۹۳ هـ بحسب اثبات هـ مذکور این عبارت بدست خود نوشته  
 مهر کرده ام.

واضح است که این تحریر امیرالدوله علی اکبر خان بهادر است و چنین برمی آید  
 که این نسخه خان آرزو به حکم امیرالدوله نوشته شده است و تقریباً بیست و هشت  
 سال بعد از کتبات هر سجده او آن را به فرزند خویش بخشید و تملیک کرد.

بر صفحه دوازدهم سیزدهمین امیر دایره شکلی وجود دارد که عبارت اشری مبتا رام جی  
 بهای مهر کتباته سرکار المودیه فارسی و همین همین عبارت بهشتکشا لا سرکار  
 شور شری مبتا رام جی سیدانی به هندی و تاریخ ۱۲۱۲ هـ نیز در کنار مهر دیده  
 می شود.

چهارمین مهر که شکل بیضی دارد، یعنی بر روی همین صفحه و نیم دیگر بر  
 روی صفحه بعد دیده می شود، عبارتی به انگلیسی نوشته شده که ترجمه آن

چشم است. اکتب خانه مصر، انروز و در داخل مهر تاریخ ۱۹۰۱ نیز خوانده می‌شود. رحیم حسین عبودت به خطی نیز آمده است. و در پایان نسخه بر صفحه آخر همی مهر به صورتی شکل و مدور درجاست می‌شود. خط این نسخه به تعلیق خفی است.

مزامای رسم الخط این نسخه به قرار زیر است:

۱- ک به جای گ.

۲- قائل و قائید به جای قابل و ثابت.

۳- بعضی الفاظ که باید حتماً جدا نوشته شود، سرهم نوشته شده مانند زفانگوبا به جای زفان گوبا.

۴- می و علامت استمرار بر فعل به صورت پیوسته نوشته شده است، مانند میگوید و میباید بجای می گوید و می نماید.

۵- ایه و ایه علامت امر بر محل به صورت پروء، پروء، به جای به رود، به رود نوشته شده.

۶- این و آن را پیوسته با لفظ بعد می نویسد مثلاً اینجا، ایسمی، انروز، آنوقت بجای این جدا، این معنی، آن روز، آن وقت.

۷- بای اضافه را با لفظ بعد می پیوندد، مانند بای، باین، باروز به جای به آن، به این، به آروز.

۸- الف آهازین پس از حرف اضافه معمولاً حذف می گردد مانند درینوقت، درینصورت به جای در این وقت، در این صورت.

۹- است را با لفظ قبل می پیوندد و الف را حلقه می کند مثلاً منحوسست، اشکست، ارفتنوست بجای منسوب است، اشک است، ارفتنون است.

۱۰- انتری را ماضی فتوا می نویسد.

۱۱- گاهی غلط املائی نیز در این نسخه راه یافته است مثلاً کمبب برای کمبب.

۱۲- گاهی در یک کلمه یک یا نقطه گذاشته و در همان سطر در جای دیگر بی نقطه است؛ شیشه و شده، چیز و چیز.

۱۳- در پایان کلمه مدّه همیشه (ه) اضافه می‌شود مثلاً: اِککار. به مدّه و کاف فارسی.  
 اسک: به مدّه و سین دهمله، اسکون به مدّه و سین مدهمله.  
 لصاد: اِلاوی. گاهی یک کلمه در یک صفحه یا دو شکل فارسی و عربی آمده مثلاً  
 کلمه اسطر (ص ۷ الف) چند سطر بعد به صورت استخر آمده است.

#### حواشی:

- ۱- سرهان قاطع: محمد حسین خلیف تبریزی به تصحیح محمد معین، چاپ خانه سپهر، تهران، ۱۳۶۲ م، ۵۱، در حاشیه آخر آمده است.
- ۲- همان، ص ۴۱۹
- ۳- همان، ص ۱۸۷۷
- ۴- همان، ص ۱۷۲۰
- ۵- همان، ص ۲۲۴۴

\*\*\*\*\*

## اخیار فرهنگی و ادبی

۳۳ در ایوان عالی، دهان پر، سیدار یکموزه‌ای برای بزرگداشت پرسون مجموعه رضوی ادب مرحوم در روز ۲۵ آوریل ۱۹۹۲ برگزار گردید. در این سیمار که دبیر عالی دهان عالی، پرسون، دبیر احمد، محقق نامدار فارسی، ترتیب داده بود، بعضی از شاگردان و دوستان استاد رضوی مرحوم و دانشمندان دیگر شرکت کردند و مقالاتی راجع به احوال و آثار استاد تأمیرده قرائت کردند.

باید یادآور شد که آقای رضوی مرحوم استاد فارسی در دانشگاه لکهنو و محقق فارسی و اردو بود. برای مدتی دراز در دانشگاه لکهنو به دبیر و تحریر زبان و ادبیات فارسی پرداخت و تعداد زیادی شاگردان ایشان تاکنون در خدمت زبان و ادب فارسی اشتغال می‌ورزند. پرفسور نیز مسعود رضوی، رئیس فعلی بخش فارسی دانشگاه لکهنو، حلف ارحمت استاد رضوی مرحوم می‌باشد. کتابخانه شخصی اوستاد استاد رضوی مرحوم تاکنون در لکهنو شهرت سزائی دارد.

استاد رضوی مرحوم کتابهایی چند و مقالات متعددی بچاپ رسانده‌اند و بیشتر آثار ایشان در این سیمار مورد بررسی قرار گرفت. استاد امیر حسن عالی (دانشگاه دهلی)، پرفسور عیادت سربلوی (پاکستان)، پرفسور نیز مسعود (دانشگاه لکهنو)، دکتر شریف حسین قاسمی (دانشگاه دهلی)، دکتر تبر احمد علوی (دانشگاه دهلی)، پرفسور عبدالودود اظهر (دانشگاه خیراحمد سیر)، دکتر خاتم اصعد زمانی (دانشگاه لکهنو) از جمله دانشمندی بودند که مقالاتی درباره احوال و آثار استاد رضوی ادب مرحوم ارائه دادند.

احوال زندگی استاد رضوی مرحوم فصلی از تاریخچه معاصر استادان فارسی در هند برای ترویج این زبان و ادبیاتش می‌باشد. جالبی است که استاد مرحوم زمانی معاصر تاریخ مرتیگاری در فارسی تألیف نموده بودند که بدخانه تاکنون بچاپ نرسیده است. دکتر شریف حسین قاسمی همین اثر استاد رضوی را مورد بررسی قرار دادند و اهمیت آن را بیان کردند.

حقیقت است که استاد رضوی بویژه در زمینه مرتیگاری به هر دو زبان اردو و فارسی کارهای تعریفی قابل تمجیدی را انجام داده‌اند. تاریخ مرتیگاری در

فارسی، هم از حیث میزان علاقه مغربی‌ها با این صنف سخن فارسی می‌باشد. برای توسعه زبان و ادبیات فارسی در هند، لازم است که از استادان فارسی و دانشمندانی که تعقیفات در زمینه زبان و ادبیات فارسی انجام داده‌اند و هم‌عزیز خود را برای ترویج و گسترش این زبان حتی در اوضاع نامساعد میبوی کرده‌اند، قدر دانی بعمل آورند، دگر احوال و بررسی آثار این استادان برای همه آنهاست که حالا مشغول به خدمت از این زبان در هند هستند، باعث تشویق است و ما باید از مساعدی جمیل اینها الهام بگیریم.

### ۸ کلاسهای پارسی مدرسان و استادان زبان فارسی دانشگاه‌های هند

کلاس‌های پارسی مدرسان و استادان زبان فارسی سراسر هند از روز دوشنبه تا روز پنجشنبه، یکم الی پانزدهم لیپماه ۱۳۱۱ برگزیده از ویژگی‌های برنامه اسلامی این بود که مدتی پیش از شروع کلاس‌ها طی برنامه‌ای به همه دیانت‌های زبان فارسی هند و فعالان فارسی‌دان هندی و حتی استادان بازگشته طی نامه‌ای اطلاع داده شد تا از سوی هر دیانتی یک تن معرفی گردد و دربارهٔ یکی از مسائل مربوط به زبان و ادبیات فارسی (حتی‌الامکان مربوط به منطقه خودش) دو سمینار محتراسی کند و موضوع مقاله خود را نیز که باید حتماً به زبان فارسی باشد، نقلی ارسال دارد. آنان از این پیشنهاد استقبال کردند و ما موفق شدیم حدود ۱۵ سخنرانی برای روزهای برگزاری سمینار تدارک ببینیم که بسیار مفید بود و هم تشویقی برای فارسی‌دانان هند و هم توعی برای کلاس‌ها. در این کلاس‌ها آقای دکتر رضا مصطفوی (استاد مهمان دانشگاه‌های دلی، دکتر بدایه شری (دانشگاه تهران)، دکتر منصور رهنکار فاسی و دکتر علی محمد سجادی (دانشگاه شهید بهشتی) به تدریس اشتغال داشتند.

۹ جناب آقای ابراهیم جمهوری سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران بعد از تکمیل دوره موفقیت‌آمیز مأموریت خود در هند، همچنین خود بازگشتند. وزیر فرهنگ جمهوری اسلامی ایران مراسمی را در سیام نوامبر ۱۳۹۲ برای خدا حافظی به سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران ترتیب داد.



علاوه بر مقامات ارشد از سفارت جمهوری اسلامی ایران در هند، استادان فارسی از دانشگاه‌های مختلف، نماینده‌گانی از انجمن استادان فارسی سراسر هند، جناب آقای سید مظفر حسین برلی رئیس انجمن کمیسیون اقلیت‌های هند و نماینده‌گانی از بعضی انجمن‌های دیگر ادبی در این مراسم تودیع شرکت کردند.

جناب آقای محمد باقر کریمپای رابزون محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حین طی سخنرانی خود باین مناسبت از خدمات شایان سیر محترم برای پیشبرد روابط هند و ایران بویژه در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی تقدیر نمودند.

جناب آقای مظفر حسین برلی، آقای پروفیسر اشرف دهلوی و دیگران در این مراسم طی نظریات خودشان به جزئیات و انادیت بعضی گزارهای جناب سیر برای پیشبرد روابط هند و ایران اشاره کردند و افزودند که محکمی بیست خدمات جناب سیر فراهمی گردد، از محترمان‌های دانشمندان و دانشگاهیان مناسبات مهمی و نزدیکی را برقرار کرده بودند و بازدهی‌های آلمان از دانشگاه‌های مختلف و سازمان‌های متعدد فرهنگی و علمی مریح شده بود که افراد هندی متعلق به این سازمان‌ها با جناب آقای سیر روابط حسنه را برقرار کنند و در نتیجه روابط هند و ایران در زمینه‌های علمی و فرهنگی پیشرفت کند.

☞ در روز چهارشنبه ۲۳ دسامبر ۱۹۹۲ (دوم دی‌ماه ۱۳۷۱) بخش فارسی دانشگاه دهللی سینار یکروزه‌ای ترتیب داد. موضوع این سینار آزاد بود. جناب آقای محمد باقر کریمپای رابزون محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دعوت بخش فارسی دانشگاه را برای گشایش سینار نقل کردند. جناب آقای اکبر نبوت رئیس مرکز تحقیقات فارسی رابزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جناب آقای دکتر رضا مصطفوی سرزوری استاد دانشگاه علامه طباطبائی و استاد بهمان دانشگاه‌های دهللی نیز با تشریف‌آوری خود برای شرکت در سینار مفتخر فرموده بودند. دانشمند محترم و استاد ممتاز دانشگاه دهللی جناب آقای دکتر امیر حسن عابدی ریاست جلسه را بعهده داشتند. غیر از استادان بخش فارسی دانشگاه دهللی، استادان دیگر دانشگاه‌های دهللی و از جمله جناب آقای دکتر عبدالودود انظر از دانشگاه جواهر لعل نهرو و



حاجت‌الدکتر میرعلیقلای رئیس مجلس فارسی جامعه ملیة اسلامیة و دانشجویان زبان فارسی در معینار حضور داشتند.

حاجت‌آقای کریمیان در مراسم افتتاح معینار ضمن تشویق و تریبک به برگزار کنندگان و دست‌اندرکاران، معینار به ضرورت تحقق در ادبیات علمی فارسی تأکید نمودند و تلویح و اوتیسی تاریخ هشتصد ساله زبان فارسی را در سرزمین پهناور هند خواستار شدند. معینار به آن هرگونه مساعدت و دستیاری در انجام این کار آمادگی کرده و در این معینار جملة سخنرانی وسیله استادان زیر ایراد گردیده مورد توجه قرار گرفت: ۱- حاجت‌آقای دکتر عبدالودود اظہر، ۲- حاجت‌آقای دکتر رضا مصطفوی سروری، ۳- حاجت‌دکتر میرعلیقلای، ۴- دکتر ترکس بچای، ۵- حاجت‌دکتر ریحانہ خانوور، ۶- آقای دکتر جعفر شیکر، ۷- آقای دکتر شریف حسین فاسی.

۸- معینار یک روزهای عز و روز چهارشنبه، سوم فروردیه ماه ۱۳۹۳ در مجلس فارسی دانشگاه دهلی برپاست. حاجت‌آقای محمد باقر کریمیان، اولین سخنر فرہنگی جمهوری اسلامی ایران در هند برگزار گردید. در این معینار استادان فارسی از دانشگاههای مختلف دهلی مقالات تحقیقی خودشان را دربارهٔ امیانی هند در ادبیات فارسی ارائه دادند.

حاجت‌آقای اکبر لیسو، رئیس مرکز تحقیقات فارسی و حاجت‌آستاذ رضا مصطفوی و استاد شیر پورجور امیر حسن قادری هم در این معینار شرکت کردند. حاجت‌آقای کریمیان یک ماشین تاپی فارسی را لطفاً به مجلس فارسی دانشگاه دهلی تقدیم کردند. معاون رئیس دانشگاه دهلی که در این معینار شرکت کردند، برای این هدیه گرانقدر و مفید از دولت جمهوری اسلامی ایران و رایون محترم فرهنگی آند تشکر کردند. باید یادآور شد که در سال گذشته، طی مراسمی دیگر حاجت‌آقای محمّد باقر کریمیان یک تلویزیون و یک دستگاه ویدیو را با کامنهای درس فارسی به بخش فارسی اهدا نموده بودند که دانشجویان فارسی دانشگاه دهلی سرت از آن استفاده می‌کنند.

استاد مصطفوی در آغا معینار، گزارش مفصّلی دربارهٔ ضرورت تدوین فرہنگهای فارسی هندوستانی و روش عملی آنها، داد و فرمودند که شمار زیادی برای تدوین

فرهنگ فارسی-هندي که حالا سرپرستی و راهنمایی ایشان در ثبات فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ظاهر می‌شود، آماده دارد، انجام گرفته است. جناب استاد فرموده اند: امید است که بخشی از این فرهنگ بزودی آماده چاپ شود. گزارشی درباره این فرهنگ بعد از انتخاب فرهنگی آماده است.

جناب آقای مصطفی باقر کریمیان: «این فرهنگی جمهوری اسلامی ایران درباره روابط هند و ایران در دسته آثار و ادبیات و فلسفه حرف زده. جناب آقای کریمیان تاکید فرمودند که باید تاریخ تحلیلی ادبیات فارسی نوشته شود. در نتیجه می‌توانیم دائماً بدانیم که در کدام سده و حلقه‌های مختلف ادبی، عرفانی و تاریخی ما از یکدیگر چه گرفته‌ایم و از چه حلقه‌ای از پیشروهایم. جناب آقای کریمیان برای مثال آورده که باید تحلیلی بعمل آید که داستانهای هندی چه لغوی بر ادبیات فارسی پیروز فرهنگی هستند و چه تغییراتی در این داستانهای هندی در ایران رخ داده است. سادسی که در این سمینار مقالاتی را قرائت کرده عبارتند از:

پروفسور میرزا ابوالحسنگاه جواهرلعل مهورا: تحلیلی هند در شعر فارسی جدید.  
دکتر حبیب‌الله حسینی: اسناد بازنگشته درباره زبان‌های خارجی (وزارت دفاع هند) یکبار در صحنه فارسی.

پروفسور شامشادود مهورا: دانشگاه جواهرلعل مهورا: سیمای هند در ادبیات فارسی.  
آقای دکتر کاظمی: جامعه ملی اسلامیه: سیمای هند در بوف کور صادق هدایت.  
دکتر حاج میرزا تقی: جامعه ملی اسلامیه: هند در اسطخری.

پروفسور (دانشجوی دانشگاه دهللی) عبد و داستان‌نگاری معاصر افغانستان.  
دکتر محسن الحی صلیبی: دانشگاه دهللی (دکتر حبیبی): دکتر دهللی در مشرق شامیری متعلق به ایلطی.

در پایان سمینار جناب استاد رضا مصطفوی درباره مقالاتی که در این سمینار خوانده شد، اظهار نظر کردند و فرمودند که باعث خوشحالی است که استادان و دانشجویان فارسی در دانشگاه‌های دهللی کارهای تحقیقی را سرایت انجام می‌دهند و بخش فارسی دانشگاه دهللی فارسی فراهم می‌کند که با این مساعی تحقیقی آنان آشنا شویم.

گنجین حرم محنت بسی نه بعض گناه  
که هر که بر مهر احد نظر نه عیب کند  
احاطه

## ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی-هندوستانی و روش عملی آنها

دکتر رضا مصطفوی سبزواری  
دانشگاه دهلی، دهلی

دو قوم ایرانی و هندوستانی هر دو نژادی اروپائی دارند که در آغاز تمدن از آسیای  
مرکزی و ناحیه پامیر به ایران و هند مهاجرت کردند و در میان محلی را تحت تأثیر  
فرهنگ و تمدن خود قرار دادند. حیواناتی بسیار نزدیک این دو قوم و مجاورت و  
همریشی قورهای متعددی آنان در کنار یکدیگر، است گردیده تا بیشتر پدیدههای  
زندهگی آنها همچون ادبیات و فلسفه و هنر و دیگر مظاهر فرهنگ و حتی دین و اخلاق  
و آداب و رسوم و از جمله زبان آنها بسیار بهم نزدیک باشد و زیر بنای فرهنگی  
مشترک پیدا کنند. علمی پیوستگی نژادی، بر انگیزهای گردید تا در درازی نژاد و  
انسان هموار و روابطشان محفوظ ماند و تا دیگر گمبیههای سیاسی هم فتوری در آنها  
راه نیافته و جدا نیایند. اشکایی و صاحبان با دینارهای هند روابط نزدیک داشتند،  
انورون و مسیحی در پیش سراسر شمال غربی هند یعنی کابل و لاهور و جز  
ممالک خود سروراند و مرزهای هندی نیز این دوره را به نام دوره رودشتی نامگذاری  
کردهاند. در اوستا به کشور هند اشارت رفته و در دیگر ودا از ایران یاد شده است.  
هر دو دین رودشتی و هندوئیسم بنیادین دارند و زبان اوستایی و سانسکریت هر دو  
از یک ریشه برآمده است. کشیم این میان ایران و هندوستان از طریق آبانوس هند  
دایر بود و دانشمندان و سروران دانشی دوست ایرانی همواره به هند رفت و آمد  
داشتند و کتابهای علمی آنان را به ایران می آوردند و به زبان پهلوی برمی گردانیدند

و نیز نسبت می‌گردانند تا ترجمه‌های هندی و سریانی آنها در میان مردم مغرب‌زمینی انتشار یابد. مردودت مورخ یونانی از خراجی که همه ساله از هندوستان به سرانده، داریوش می‌رسید یاد می‌کند و مقدار آن را ششصد فنطار (Talent) طلا و بیشتر از خراج دیگر نواحی، مانند ایران ذکر می‌کند و می‌نویسد که خراجی از سیاهپایان هند در سپاه ایران مشغول خدمت بوده‌اند.

خطب مورخانی (۶۶) یکی دیگر از دلایل وجود روابط کهنسال میان ایران و هند در درازای تاریخ است که اصلی ایرانی و آراسی داشته و هندی‌ها پیش از میلاد آن را اقتباس کرده و با مقتضای تصویر بکار برده‌اند. حالیکه از همه اینک طایفه‌ای به نام برهمیری (۶۳) در میان ارامی سرمنبع بلوچستان وجود دارد که با همبستگی از ریشه در (هندوستان) یعنی زبانی مردم جنوب هندوستان سخن می‌گویند، چه درست و سنجیده گفته چرا که اصل شهر که اعراسی مثل و نژادی‌های بسیار که با هندوستان تماس داشته و در رنگ‌های و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیمیترین و با دوام‌ترین همه آنها ایرانیان می‌باشند. (۵۱)

در دوره‌های پس از اسلام نیز روابط صمیمی و فرهنگی ایران و هند ادامه یافت و یعقوبی، صاحب، زاری، ابوعلی میا و دیگران اصطلاحات متداول دو زبان هندیان را در علوم ریاضی و طب و عقاید و نجوم نقل می‌کنند و مؤرخترین هند شمس قدیم ایران، ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه عن القرون الطالیه از کتابهای علمی و فنی و دانش‌های هندی‌ها در موضوع‌های یاد شده سخن می‌گوید و به ترجمه کتب و رساله‌های آنان می‌پردارد و کلمات مشهور تحقیق ماللهند را در هند شناسی می‌نگارد، خصوصاً آن ایرانی مانند سرجهری (۶۴) دامغانی و ساسانی (۶۵) به بعضی رسوم هندیان مانند الکلون (۶۸) یعنی روزی هندیان اشارت دارند و اندی طوسی (۶۹) از نوعی ماهی هندی به نام اوله (۷۰) سخن به میان می‌آورد و نیز از شهرت انسان تخت طاووس (۷۱) در هند حکایت می‌کند و همچنین داستان پهلوانی «بهو» را که چه گونه از سوی مهاراجه هند حاکم سرانجیب شد و بعدها بنای یاغیگری با او را گذاشت، نقل می‌کند (۷۲) و

از هندوستان و توصیف‌های عهد داستان‌ها باز می‌گوید. بسیاری از کتب هندوستان به زبان فارسی برگردانده شده (۱۱۴) و همچنین کتابهای فارسی بسیار در عهد زبور چاپ یافت، چندانکه تعداد کتابخانه‌ای که دو عهد به زبان فارسی تألیف گردیده گاه نسبت به دورا مشابه آن در ایران قزوی داشت و حتی شماره کتابهای چاپی فقط بعضی مؤسسات انتشاراتی آن سامان مانند منشی نولکشور در لکهنو بر مؤسسه‌ای همزمان آن در ایران پیشی می‌گرفت و مطمئن اینکه نخستین چاپ بعضی متون ادب فارسی در هند صورت گرفته است.

زندو فارسی‌داری که تقریباً از هزار سال پیش (۱۱۶) با سیاهپان محمود قزوی وارد هند گردیده، همواره گسترش داشت و با تشکیل پادشاهی‌های بزرگ از دولت‌های فارسی زاد، فرهنگ ایرانی در پهنه پهناور هندوستان می‌گسترید و جوامعهای ایرانی بوجود می‌آمد که نه تنها دولت سردار، بلکه دانشمندان، روحانیان، پزشکان، لشکریان، محاسبان، معماران، خطاطان، مؤلفان، خوش‌نویسان، نقاشان، موسیقی‌دانان و بسیاری دیگر از اهل دوی و هنر نیز ایرانی یا فارسی زبان بودند و با این مردمانی که با جمیع جوامعهای سرزمین داشتند، خواه و ناخواه و ناچار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را می‌آموزیدند و بدان اثر می‌گرفتند. دربار پادشاهان و امپراطوران هند مانند بابر و همايون و اکبر و اورنگزيب همواره مله فارسی‌دانان و سخن‌وران فارسی‌گوی و فارسی زبان بود و گاه شماره آنان در غارت‌های هند بر تعدادشان در ایران قزوی می‌گرفت (۱۱۵). شاعران زبان و ادب و فرهنگ فارسی در سرزمین هند منحصر به سرودمهای شاعران نبود که شرح نامرغما و کتابخانه‌های فارسی و لغت‌نامه‌های فارسی تألیف یافته از سوی هندوان به کتابها باید و اگر استعمار انگلستان و فارسی‌ستیزی آن، فارسی‌دانی را از میان می‌برد و حلقه روح فرهنگ ایرانی و اسلامی را در شفاوه هند و پاکستان می‌گرفت و راه را بر ورود تمدن و فرهنگ دیرپای ایران و اسلام در آنجا می‌بست، بدون شک ناسامانی‌های امروز این منطقه پهناور را سبب این می‌گردند.



از دیگر توجهات گسترش زبان فارسی در پهنه پهناور هند که اهمیت زیادی هم دارد، پیدا شدی زمان اردو است. این زبان که بر اثر آمیزش لشکریان فارسی زبان با بومیان هند ولادت یافت، ترکیبی از زبان فارسی و زبانهای محلی هند دارد که حدود همه حاشه فارسی بخوبی در آن نمایان است و با الهامی فارسی نیز نوشته می شود. از ابتدا در اردوهای جنگی کاشته شد ولی بعدها در شتقاوة هند رایج گردید؛ شروع این اختلاط را نامعنا باید از سلطنت غزنویان در لاهور دانست ولی آنچه مسلم است در دوران شاهجهان به اتمال رسد و در اواخر دوره پادشاهان مغولی هند در سراسر هندوستان انتشار یافت و به صورت زبان ادبی (۱۶) درآمد.

وجود کتبهای فارسی در سراسر هند نیز یکی دیگر از مظاهر زبان فارسی در این شتقاره است که قدیمترین آنها کتبیبه سی در دروازه شرقی مسجد قه الاسلام دهلی است که هجران با فتح دهلی وسیله قطب القیس ایبک به سال ۸۹۵/۱۱۹۳ هجری گشته شد و از آن سال به بعد نیز کتبهای زیادی بر پشتهای اسب و فخرهای سلاطین و امایم مقدس و عوامی هند نقش بست که همه یادآور گسترش و نفوذ زبان فارسی در درازی قرون و اعصار تواند بود. (۱۷)

روح و تأثیر پدیدمهای ذوق و هنر ایرانی همچون تصوف و فلسفه، محاسن، شاعری، موسیقی بافندگی و دیگر صنایع طریقه و نیز ادبیات و حتی آداب و رسوم و اندیشهها و تفکرات ایرانی در هند، همه و همه نمود همه جنبه فرهنگ ایرانی را در آن سرزمین فایده می کند که شرح یکایک آنها را در این مقال مجال نیست.

پیوندهای مشترک یاد شده میان هند و ایران سب گردید تا پژوهش و تحقیق درباره آنها و همچنین تبادل معلومات میان علمای زبان و فرهنگ ایرانی و هندی به صورت یک ضرورت انکار ناپذیر دوآید و از جمله لزوم آموختن زبان و ادب فارسی را برای فرهنگ پژوهان و محققان به دلیل همین پیوستگیهای فرهنگی، تاریخی و آمیختگیهای لغوی این زبانها با زبان فارسی، به صورت واقعیتی پذیرفتنی و غیر قابل تردید درآورده ایم. دلایل این امر همانهایی است که برای لزوم آموختن زبان



سنگریست در مورد دانش پژوهستان زبان فارسی می‌توان اضافه کرد. مثلاً از نظر واژه‌شناسی اگر کسی بخواهد در زبان فارسی تخصص پیدا کند و تحصیل و دیگر گویی‌های واژه‌شناسی را بداند، همان‌سازای را به دانش زبان سنگریست دارد که او طلب کتب تخصصی در زبان‌های هندی به آموزش زبان فارسی دارد؛ صحیح است که بخش زبان سنگریست بر زبان فارسی جایزتر است. اما این مسئله در اصل موضوع مورد بحث تغییر در حاشیه نمی‌گردد و برآوردی را که ما برای آموزش زبان و ادبیات فارسی برای دانشجوین زبان‌های هندی قایل هستیم برای کتب تخصصی است نه در سطح معمولی.

یکی دیگر از دلایلی که ما می‌گردانیم برای فارسی برای دانش‌پژوهان هندی به صورت امری ضروری درآید، موضوع تاریخ و فرهنگ است، چه اگر یک محقق هندی بخواهد دربارهٔ آنها به تحقیق بپردازد، نه تنها یکی از منابع قبض این دانش‌ها تاریخ و فرهنگ ایران است، بلکه بدون دانستن زبان فارسی و بهره‌گیری از منابع ذی‌بسته آن، چنین پژوهش‌هایی ناقص خواهد بود زیرا در طول سده‌ها ساله زبان فارسی در حلقهٔ پهلوان هندوستان بسیار پر گشت و بدون تاریخی به زبان فارسی نتواند بافته و اگر پژوهش‌های از مراجعه و استفاده از آنها بی‌اطلاع باشد در حقیقت از بهنجاری و اساسی‌ترین منابع کار خود محروم مانده است و البته این بخش از آثار تاریخی که در دست نگارش بافته، جدا از پژوهش‌های هندشناسی و مآخذ مربوط به فرهنگ هندوستان است که وسیلهٔ ایرانیان در دایرهٔ تألیف گردیده است و بدون شک هر گونه پژوهش تاریخی و فرهنگی که دربارهٔ تاریخ فرهنگ هند انجام گیرد و دست کم مربوط به دورهٔ هزار ساله سکوت زبان فارسی در آن سرزمین باشد، بدون مراجعه به منابع فارسی گران‌بهره نمی‌تواند خواهد بود.

ادبیات پر مغز و ماندنی ایران و بخصوص بعد جهشی و اساسی آن و از همه مهم‌تر همبستگی و پیوستگی نزدیک آن با ادبیات هندوستانی، انگیزه‌ای دیگر است تا محققان ادب هند را وادارد از پژوهش‌های ادبی ایران که مستلزم به زبان فارسی صورت

گفته، آگاهی داشته باشد و این ضرورت نیز لزوم آموختن زبان فارسی را استوارتر می‌سازد؛ چه یک اثر ادبی اگر هم بتوان آن را به زبان دیگری ترجمه کرد، بدون شک لطف و زیبایی و زیبایی‌های ادبی و نیز هنرهای شعری را از دست می‌دهد، در حالی که اینها همان ویژگی‌هایی است که سبب تمایز و شهرت آن اثر بوده است. نکته درخور ذکر این است که کسانی که به تحقیق در زبان و ادب فارسی می‌پردازند، هنگامی که سخن از روابط میان فارسی و زبان‌های هندی می‌رود، تنها اوضاعی که به ذهن آنان می‌رسد موضوع ریشه‌شناسی آن دست از واژه‌ها فارسی است که اصلی سیکریت دارد و در زبان فارسی امروزی بکار می‌رود و بهیچ دلیل آموختن زبان سیکریت را برای کسانی که می‌خواهند در زبان فارسی به تحقیق بپردازند ضروری نمی‌شمارند تا مدتی گونه می‌توانند برافزایش اطلاعات لغوی خود بیفزایند و دامنه دانستی‌های زبان‌شناسی خود را گسترش دهند؛ اما به دورت به این نکته توجه دارند که کسانی هم که به آموختن زبان و ادب زبان‌های هندی اشتغال می‌ورزند برای تکمیل معلومات خود به تعلیم یافتن زبان و ادب فارسی نیاز دارند تا بدین وسیله اقوالی نویسی بر روی آنان گشوده گردد و آنان را از حسیتهای گوناگون لغوی و تاریخی و ادبی یاری دهد. شکی نیست که ادبیات هیچ مثنی هر چند غنی باشد از تاثیر ادبیات ملی دیگر جهان در کنار نیست و البته این تاثیر بسته به درجه پیوند و همسنگی با آن ملت‌ها و روابط می‌مابین آنان تفاوت می‌کند؛ اما بر این آشنایی با سرچشمه‌ها و منابع خارجی و عواملی که در ادبیات پخت زبان نقش داشته، برای محققانی که بخواهند منابع الهام آن را بشناسند و افکار و اندیشه‌های دخیل را بکارند - کمال ضرورت را دارد. به عنوان مثال چه گونا می‌توان کتاب کلبله و دمنه فارسی را شناخت و مسائل اجتماعی و تاریخی و ادبی و رسوم مندرج در آن را باز بخود وکی سرچشمه‌های الهام کتاب را که منابع هندی و سیکریت است نادیده انگاشت. ما نفوذ زبان و ادب فارسی را در زبان و ادب زبان‌های هندی به دلیل گسترده‌گی فراگیری که دارد به مجالی و فرصتی دیگر می‌گذاریم و در اینجا به‌عین

مقدار بسنده می‌کنیم که یادآور شود این لغوه چندک چشم‌گیر و همه‌جانبه است که شاید در میان زبان‌های مربوط جهان کمتر سابقه داشته باشد.

وقتی دو مملکت یا دوپن میان مشترکات فرهنگی داشتند، بازنده بزرگ ریشه بسیاری مسائل مربوط به مرزهای سیاسی، اجتماعی، زبانی، استعماری، علمی، تاریخی و دینی هر یک را باید در مرزهای دیگروی جستجو کرد و برای آنکه این پژوهش‌ها جنبه کاربردی بیابد و همگان بتوانند در آن سهیم باشند، باید اصولی است و آثار فرهنگی هر یک از این زبان‌ها به زبان دیگروی ترجمه گردد تا در اختیار همه پژوهشگران قرار گیرد.

پژوهش‌های مربوط به عراق و فلسطه ایران شوق سرچشمین و مسعینی را دارد و ریشه بسیاری از مساجت‌های دانش‌ها را باید در میان دست‌نخورده و بدون فلسفی هند و هندویشم خست و این زبان‌ها گاه چنان پیوسته و آمیخته‌اند است که باید اندک‌اندک کوره دستیابی به ریشه‌ها و سرچشمه‌های علوم مذکور بدون مطالعه بدون دستی امکان پذیر نیست. بسیاری صورت‌های مختلف زبانی فارسی نیز چنین پژوهش‌هایی را می‌طلبد. اصطلاح‌های ایرانی شباهت بسیاری با اصطلاح‌های هندی دارد و حتی گاه از یک اصل واحد سرچشمه می‌گیرد.

بنا بر آنچه گذشت پژوهش‌های دینی، نژادی، دینی و فرهنگی مذکور میان دو ملت ایران و هند در درازای تاریخ کهنسال هر دو کشور ایجاد می‌کند تا آثار گرانقدر ادبی، عرفانی، سیاسی و میراث‌های فرهنگی هر یک از این دو کشور باستانی به زبان کشور دیگری برگردانیده شود تا هر یک از دو ملت بتواند از آثار بسیار ماندگار و اصلی و کتب‌های دیگر ملت دیگر بهره‌ور گردند و عسلاً ریشه‌های مربوط به موضوع‌های ادبیات و فلسفه و عرفان اقوام را در کشور سرچشمه و منابع الهام علوم یاد شده باری دهد.

و بهود چنین ضرورت‌هایی سبب می‌گردد تا کلید این مهم که بی‌شک نمایی فرهنگی مفعول و مناسب و درخور است، فراهم گردد. فرهنگی که بتواند بار سنگین آن همه اندیشه‌های بزرگ و افکار خالی و بدیع را برآورد و منتقل گرداند.

در سوی دیگر با توجه به گسترده گی کشور کهسال هند و تسع آن انواع زبانی در میان جمعیت آنروز انحاء تدوین فرهنگ به یکی از زبانهای متداول در هند وافی به مقصودهای یاد شده نیست و لازم می آید برای هر یک از زبانهای رسمی این سرزمین بهناور، فرهنگی جداگانه تألیف گردد.

زبانها و گویشهای رایج در هندوستان طبق سرشماری سال ۱۹۵۱ م عبارت از ۳۶۵ است که از آن میان دولت هند چهارده زبان را که ۹۱ درصد مردم هند به یکی از آنها سخن می گویند به رسمیت شناخته و با ثبت آنها بر روی اسکناس های رایج در هند، رسمی بودن آن زبانها را تأیید کرده است. این چهارده زبان عبارت است از آسامی، اردو، اورییا، بنگالی، پنجابی، تامیل، تیلگو، گجراتی، کاناری، گجراتی، مالایالم، مراتی، سنسکرت و هندی. (۱۸)

اما تألیف فرهنگ حتی برای هر یک از این زبانها نیز کار آسانی نبود بویژه که این راه دشوار تبدیل سگالاح بودنش نابریده مانده بود و با همه قدمت روابط فرهنگی میان هند و ایران، کسی به ندار که آن گمر نبسته بود و در نتیجه دشواریهای فراوانی فراز نامشوده مانده بود، از اهم این دشواریها عدم دسترسی به کسانی بود که علاوه بر تخصص در کار سنگین و بسیار قریف فرهنگ نویسی، بتوانند بعضی زبانهای هندوستانی را مستقیماً به زبان فارسی و یا از فارسی به آن زبانها برگردانند. این یک واقعیت است که هرگردان ثقات و اصطلاحات و ترکیببات در هر زبانی و بویژه در زبان فارسی که گنایات و تشبیهات و استعارات و محاورها و تلمیحهای گوناگون را در خود نهفته دارد، کار این دشوار است و علاوه بر اینها زبان فارسی به دلیل ساختار ترکیب پذیری و وجود کلمات مرکب آن و نیز آمیختگی اش با زبانهای دیگر (که البته پدیده های طبیعی برای همه زبانهای زنده دنیاست) و رموز مترادفها و کلمه های هم معنا و قریب المعنی و مشتقات بسیار، مصورت یکی از پیشرفته ترین زبانهای آریائی و از توانا ترین و ثروتمندترین و پربارترین زبانهای زنده جهان درآمده که شاید کمتر زبانی قادر باشد ویژگی های زبانی و بار معنایی آن را تحسین کند و

نمایا بر این بنامش، تعداد بسیار آن در دیگر زبان‌ها دست کم به آنانی امکان پذیر نمی‌گردد و با توجه به اینکه برای بعضی زبان‌های هندو-ایرانی‌ها و دستورهای مشابهی از این دست کم و بیش وجود دارد، مسأله برابری و معادله‌یاری را بسیار دشوارتر می‌کند.

در مورد عدم امکان برگردان مستقیم، چاره کار را در آن دیدیم که زبانی را به‌عنوان زبانی واسطه برگردانیم تا پس از اینکه مواد کار بحث فارسی فرهنگ آماده گردیده، ابتدا آنها را به زبان واسطه و سپس به هر یک از زبان‌های یاد شده هندو-ایرانی کنیم. زبان واسطه را به دلائی و از جمله رواج و تداول آن به‌صورت یک زبان رسمی و اداری، در جوامع هندو، انگلیسی، انتخاب کردیم تا با توجه به اینکه در سرزمین هند و میان متکلمان هر یک از زبان‌های زحمتی هند مترجمانی یافت می‌شوند که می‌توانند از این زبان به زبان مادری خود یا بالعکس ترجمه کنند، کار برگردان‌ها در مرحله بعدی به‌سبب آسان‌تر انجام پذیرد؛ لازم به یادآوری است که با اتمام کار برگردان‌ها به زبان واسطه ما می‌توانیم در این راهگزار و از برکت تدوین این فرهنگها برگردانیم فرهنگ فارسی-انگلیسی را نیز تدوین کنیم زیرا همه مواد لازم را آماده و در اختیار خواهیم داشت.

مشکلی دیگر که مربوط به بحث فارسی فرهنگ بود زیرا ما مواد کار لازم را برای برگردان به‌صورت مجموعه‌ای آماده و در اختیار نداشته‌ایم؛ نکته درخور توجه این است که بحث فارسی چندی فرهنگهایی مشخصات خاصی را می‌طلبد. یکی از آنها در برداشتن واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات امروزی زبان فارسی است که در چهل پنجاه سال اخیر متداول گردیده، در محفلها و نوشته‌های فارسی زبانان معاصر بکار رفته است؛ در دیگر شمول آن بر آن دسته از واژه‌هایی است که در قلمرو وطن دوم زبان فارسی یعنی شتافته‌ها و کنایه‌ها و مفاهیم خاصی استعمال داشته و در طول نزدیک به ده قرن که از ورود زبان فارسی به خطه پهنای هندوستان می‌گذرد، تغییرات بنیادی بسیار از جهت معنایی و بسیاری واژه‌ها راه یافته که در مقیاس بی‌منی با







برای مشکل دوم گزاره با استفاده از فرهنگهای معتبر تألیف شده در هند، معانی خاصه و مفاد علمی را که از یک واژه فقط در هند و شبه‌قاره هنداول داشته ولی در لغتنامه‌های اخیرالذکر نیامده بود، فقط در صورتی که مستند بمشاهد معتبر بوده استخراج کردیم و همچنین واژه‌ها و ترکیبات مخصوص راجع در فارسی هندی را بیرون آوردیم و به بحث فارسی فرهنگ افزودیم و در این مرحله با توجه به اینکه آئینه راجع از لحاظ کمیت و کیفیت و مستند بودن بمشاهد، مزایای بیشتری دارد، آنرا در میان دیگر فرهنگهای هندی اصل قرار دادیم.

در مورد واژه‌های علمی هنداول در زبان فارسی و معادل‌های انگلیسی آنها فرهنگ اصطلاحات علمی چاپ بنیاد فرهنگ ایران یکی از منابع کار ما بود و برای رفع ابهام این گونه واژه‌های علمی و فنی و بخصوص یافتن معادل‌های هندی آنها هر وقت ضرورت داشت از نظر کارشناسان هندی بهره می‌گرفتیم و البته سایر مراجعی را که بطور پراکنده از آنها استفاده کرده‌ایم ذیل مآخذ فرهنگ یاد خواهیم کرد.

روش کار چنین بود که ابتدا مدخل‌های فارسی را از منابع معتبر بجزویم و تدوین کردیم و البته در این مرحله از تألیف، محدوده کار ما فراتر و گسترده‌تر از یک فرهنگ معمولی بود زیرا بر این باوریم که هدف از تألیف چنین فرهنگی باید این باشد که بهره‌گیری از آن بتوان باری سنگین ترجمه آثار ادبی و دینی و فلسفی و بطور کلی فرهنگی اصل هر یک از دو زبان را به دیگری انتقال داد و بنا بر این از حد یک کتاب دم دستی و «تیبی» که برای راهنمایی مسافران تدوین می‌گردد، فراتر رود و لاف‌ها و واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات مورد لزوم هر یک از زبان‌های فارسی و هندوستانی را برای مقاصد بالا تأمین کند؛ پس از فراهم آوردن مدخل‌ها در زبان اول و نقل آنها بر روی برگه‌های ویژه، آنها را به زبان انگلیسی برگردانیدیم. اما با توجه بهظرفتهای خاصه که در زبان فارسی وجود دارد، باید ابتدا معانی واژه‌ها و اصطلاحات دشوار برای مترجمان به وقت ساز نموده می‌شد و چنانکه معانی استخراج شده می‌گشت و سپس به ترجمه اقدام می‌گردید. کار ترجمه هندی نیز بر همین منوال

ادامه یافت. ترجمه‌ها وسیله افراد دیگری مورد بازبینی قرار می‌گرفت تا اگر احیاناً اشتباهی رخ داده باشد اصلاح گردد. اما کار به این جا ختم نمی‌گردید و بدین مقدار بسنده نمی‌شد. فرهنگهای آماده شده در بخشهای مداوم گروه مقابله (است) سببه و اصطلاح موضوعه در میان همکاران لغتنامه فارسی و نیز لغتنامه دهخدا که ترکیبی از کتابخانه‌ها و استادان هر سه زبان فارسی و انگلیسی و هندی دارد و بعضاً زبان مادری آنان نیز هندی است و زبانی فارسی را نیز به عنوان زبان دوم می‌دانند، مورد بررسی و بحث دقیق قرار می‌گرفت. وصال کار ما در این مرحله چینی بود که ابتدا این جانب واژه فارسی داخل و سپس ترکیبات منتخب را قرائت کند و معانی آن را بویژه در موارد معانی غیر محسوس و موضوعهای غیر ملموس بازباید. پس ترجمه انگلیسی و سپس هندی آنها در جلسه قرائت می‌گردید و هر گونه اظهار نظر و احیاناً طرح و تعدیل‌های لازم درباره واژه‌ها یا معانی معادل و مترادف، مطرح و مورد رسیدگی و مذاکره آنها قرار می‌گرفت و حدود و ثغور معانی در هر سه زبان استخراج می‌شد و این کار با حصول اطمینان کامل از صحت واژه‌ها و معانی معادل ادامه می‌یافت.

آنچه علاوه بر آن توجیه داشتیم این بود که برگردان‌ها مشکلی بر ذوق و سلیقه شخصی نباشد و بنا بر این هیچ واژه، اصطلاح و ترکیبی را به عنوان معادل انگلیسی و هندی نیاوردیم مگر اینکه مستند به فرهنگی معتبر در آن زبان‌ها بود و اگر از سوی اعضاء هیات مقابله واژهای برای این زبان‌ها پیشنهاد می‌گردید، به شرطی پذیرفته می‌شد که در فرهنگ‌ها یا متون معتبر آن دو زبان استعمال شده بود و اگر مستند نبود یا شاعری ارائه نمی‌شد از برابر نهادن آن پرهیز می‌گردید.

تا حد ایمنه اختلاف می‌تیم که فرهنگنامه ما فرهنگی است اعمومی و نیز غیر اختصاصی، و بیشک برای اصطلاحات و واژه‌های مخصوص یک دانش یا فن باید به فرهنگهای تخصصی یا دائرة المعارفها مراجعه شود. نیز این فرهنگ یک فرهنگ جامع زبان فارسی نیست چون در این صورت باید تمام واژه‌هایی را که در همه متون

فارسی (از بعدگاران) ظهور تا امروز بنگار گرفته شده، می‌آوریم که امکانات آن و در اختیار نداشتیم بویژه که در دهاری دور از منابع و مآخذ و متن فارسی بر می‌خیزم. برآورده شده، داور تلفظ‌ها همه روش‌های پیشین و پسین و از آن قبیل افکار حرکت و سنگلت حروف و از بعدگاری گرفته تا نظریهٔ امسکول کردن حروف با زیر و بیش و زیر یا نشان دادن حرکت فقط در حروف متحرکه و حتی روش‌های بنگار گرفته شده، این فرهنگ‌پسای زبان‌های هندی، هندوآریایی، کردیم و کاسی‌های هر طرفه را جستجو و بودند، بر آن شدیم تا روش محوری بعضی از جاو شناسان را که استفاده از الفبای لاتین است و برای چنین فرهنگی مناسبتر می‌نمود، بنگار بدیم (۱۹۹۰) کاسی‌های را که برای استفاده کنندگان فرهنگ ضرورت دارد و نیز نام کسانی را که در الفبای فرهنگ ما همکاری داشته‌اند، همراه با نوع همکاری‌های آنان و همچنین پیشنهادهای اختصاری و قواعد و مقرراتی را که برای خود یافته بودیم و از آنها پیروی می‌کردیم، جداگانه و به‌رست‌نوار در مقدمهٔ فرهنگ قراریم آورد.

بشروقت و گزارش تمام میان ناگهون بسیار امیدوار کننده و بیش از تصور ما بوده است. به‌خصوصی که تا بحال حدود هشت هزار برگه (بیش از شصت هزار صفحه و سه هزار خط) به‌تایپ فارسی نیز تکمیل گردیده و مرحلهٔ امقالبه را می‌گذرانند و از آن میان بخش‌های خوبی از مایشی ما که (۱-۲) آورده خواهد بود به مرحلهٔ چاپ و انتشار قدم نهاده است. ما همرا در آغاز این راه پر فراز و نشیب هستیم و بی‌شک در آغاز هر کاری التماس از این دستهٔ احتمالاً کاسی‌های فراوان می‌رود و نه‌همین دلیل بر آنیم تا تالار واقع‌شده از وضع کسب و بخش اخیر را به‌عنوان نمونهٔ کار خویش به‌صورت آزمایشی به‌چاپ رسانیم و برای دآوری استادان و صاحب‌نظران و دست‌ان‌گران فرهنگ و بحث ارسال داریم تا ما را از نظرهای اصلاحی یا انتحسانی‌شان بهره‌مند سازند، باشد که در نالیت فرهنگ پیشنهادهای سازندهٔ آنها را بنگار بدیم و البته که با ذکر نام و تاریخ انتحسانی‌شان در مقدمهٔ فرهنگ، سپاس خواهیم گزارد.





۲۱۵ - مسوویت نقویں فرهنگهای فارسی‌نویسانان و روش عملی آنها

۱۶۲. د. ص. - مقاله نگارنده تحت عنوان: «پایاندهای فلسفه ادب» - مسکو، ۱۹۵۲. «مارکسیسم»  
فصلنامه نقد پارسی، «فلسفه»، شماره ۴.

۱۶۳. نخستین حمله غزلی را به‌منته سال ۱۰۲۱ میلادی ذکر کرده‌اند.

۱۶۴. د. ص. تاریخ نظم و نثر فارسی تألیف استاد سعید نفیسی در ۱۳۵۲؛ نیز برای اطلاع از کثرت  
و نظم فارسی زبانان در هند و که مقدمه کتاب کاروان صد تألیف احمد گلچین معالی  
صفحه‌های چهار و پنج.

۱۶۵. نخستین شاعر اردو زبان صاحب «دیوان» فارسی و گیتی «۱۷۴۴-۱۷۹۵ میلادی») دانسته و  
گفته‌اند پدر و مبتکر شعر اردو بوده است.

۱۶۶. در فصلنامه «نور» به‌تاریخ ۱۳۴۸ شماره ۱۳۴۸ به کتاب «فلسفه فارسی» از دکتر سعید نفیسی  
مؤلف و ترجمه از انتشارات «نور» ذکر شده، ۱۳۴۸ هجری شمسی.

۱۶۷. گفته می‌شود اخیراً زبانهای دیگری نیز افزون بر آنها رسیده‌اند که از آن جمله است:  
حله‌ای، پالی، تپالی، منویری.

۱۶۸. شادروان دکتر همین نیز برای تألیف فرهنگ همین همین روش را اتخاذ کرده است. راجع  
به تألیف این فرهنگ در صفحه و چهار.

\*\*\*\*\*



## غزل

چهره‌ها که آراییم مدام و افتاب آما  
نقش‌ها همی‌ساقیم، نقش روی آب آما  
آنکه می‌تبد در دل دولتی است جاویدان  
و آنچه پیش دیده هست، صحنه‌است خراب آما  
بعیت در زمان ما لطف آدم و حیران  
نگه سال مردم شد، مردمان خواب آما  
خبر اگر نسوزد ای، ما چرا به لب داریم  
بسامخ سوال آما، پرمش خواب آما  
و آتش تعاف‌لها، کشت آرزوها سوخت  
ابر سان نیایدی، آمدی محراب آما  
سرخس از غیرت، ای به زیر لب حرفت  
اندکی عذاب آما، اندکی عتاب آما  
دل شکنجگی‌هایم تا کجا کشد یارب  
تا به کی دلم ماند خانه‌ای خراب آما  
سرخ‌ها زرد معنی در سروده‌های من  
لفظ لفظ بحر آما، حرف حرف آب آما  
سرودگار دریاها! این درخس، بیچاره  
پیر کند سروشی را تا به کی خراب آما

(در پیش، نمایی، غلیظه)

## گزارش سفر ایران

در سال گذشته تحصیلی سه نفر از دانشگاه‌های مختلف دهلی انتخاب شدند که برای مدت سه ماه و یا شش ماه در دانشگاه تهران درسی بخوانند. این سه نفر عبارتند از دکتر حاتم نرگس جهان، دانشگاه دهلی، دکتر سیم سرهقار، جامعه ملیه اسلامیه دهلی، و آقای سید اختر حسین کامطی، دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی. این هر سه نفر بعد از گذراندن دوره سه و یا شش ماه به دهلی برگشتند. دو نفر از آنها گزارشی درباره اقامت و فعالیت‌های خود شان در ایران به رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دادند که در اینجا بجا بجا می‌روند. امیدواریم که اسناد و دانشجویانی که در این سال تحصیلی برای تحصیلات در دانشگاه‌های ایران از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران فرستاده می‌شوند، بعد از تکمیل دوره تحصیلات در ایران گزارشی درباره اقامت خردشان در ایران را با توجیه و علاقه‌مندی بیشتری خواهند نوشت و برای چاپ در «آندپارس» به ارسال خواهند کرد.

### از حاتم نرگس جهان، دانشگاه دهلی

اینجانب به دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران در روز چهارم فوریه ۱۹۹۲ میلادی حاتم ایران گردید. برای این شده بازدید از سرزمین گل و لعل آرزوی دیرینه‌ای بود. واقعاً نمود را خوشبخت و سعادتمند حساب می‌کنم که آرزویم برآورده شد.

بعد از ورود به سرزمین ایران می‌خواستم هر چه بیشتر از محضر اسناد و دانشمندان ایران بهره استفاده کنم. چنانچه اولاً خدمت استاد بگانه و دانشمند بزرگانه جناب دکتر حمید شهیدی در مؤسسه تحقیقات شریات شدم. بعداً در محضر آقای دکتر دبیر حیاتی مشرف شدم. ایشان تألیف خود «سفرنامه ناصر خسرو» را بمن

لطف فرمودید. بعد از مطالعه کتاب مذکور و نظر به رخصت استاد دبیر سیاقی خواهش کردم که چند جلسه خدمت استاد باشم و توضیحات مورد نیاز را حل کنم. چنانچه بنده از روز دیگر از محضر استاد دبیر سیاقی استفاده کرده، برنامه را خدمت استاد مطالعه کردم. در آن جلسات، فکری به ذهنم رسید که فرهنگی را برنامه ناصر خسرو را حاوی توضیحات و تشریحات اسامی بلاد و مقامات که ناصر خسرو از آنها در سفرنامه خود نام برده است، آماده شود؛ حصص این کار علمی خوانده بود. شروع باین کار کردم و آنرا تقریباً پایان رسانیده‌ام. در مؤسسه دهخدا در چند کلاس استاد دکتر جمعی شهادی شرکت کردم و از محضر استاد استفاده کرده مشغول مولوی را مطالعه کردم.

قبل از غربت به ایران آرزو داشتم که تاریخ ایران، دستور زبان فارسی، شعر قدیم و ادبیات جدید خدمت استادان ایرانی بخوانم. چنانچه این پیشنهاد را در حضور استاد محترم جناب آقای دکتر نفیسی، استاد دانشگاه تهران و مسئول گروه دانشجویان خارجی مطرح کردم. ایشان باکمال خوشحالی خواهش مرا پذیرفتند و برنامه کلاسی ما را بدینقرار درست کردند:

- ۱- تاریخ ایران: آقای دکتر تجلیل.
  - ۲- دستور زبان فارسی: دکتر اسماعیل حاکمی.
  - ۳- شعر کلاسیکی: آقای دکتر نفیسی.
  - ۴- آئین نگارش، ادبیات جدید و ادبیات بعد از انقلاب: حاتم دکتر آموزگار.
- خوشبختانه از درس و تدریس اساتید گرامی استفاده کردم.
- کتابخانه دانشگاه تهران یک مخزن گرامرهای دانش و ادب است. در این کتابخانه آقای در زمینه ادبیات چه جدید و چه قدیم از نقاط مختلف کشور بویژه از شداد هند موجود است. باید عرض کنم که موضوع رساله دکتری بنده راجع به ادبیات فارسی هند در روز خلیجیان است. حسن سجری معاصر «امیر خسرو دهلوی» و «اسعدی شیرازی» برای غزل گوئی شهر و معروف است. دیوانش تا بحال بعد از

تصحیح چاپ شده است. در کتابخانه دانشگاه تهران چندین نسخه خطی از دیوان حسن دهلوی موجود است. دوران نگارش رساله دکتری در نظر داشتم که دیوان مربوط را تصحیح نمایم. متأسفانه از این فرصت استفاده ننموده نسخهای خطی دیوان مذکور را مورد مطالعه قرار دادم و یک نسخه خطی که فقط مشتمل بر ۹۰ غزل بود و این غزلها روی حاشیه نوشته شده بود، رونویسی نمودم. چون این کار علمی خیلی وقت می‌خواهد، لذا به وزارت فرهنگ برای عضویتی و فیلم نسخهای خطی دیوان خواش کرده‌ام و خوشحاله وزارت مزبور نظر به اهمیت و ارزش کار، نقاشی اینجانب را پذیرفت. و من منتظر دریافت فیلم مذکور هستم.

دستور زبان فارسی تألیف دکتر خاشری را به زبان اردو ترجمه کرده‌ام و این کتاب نیز چاپ است. در ایران فرصت را معتم شمرده اطلاعات دیگر را جمع به دکتر خاشری فراهم کردم تا شامل این کتاب کنم.

امروز زبان در صحنه شعر آزاد هستند. اینجا و ما نظم خود از ایران و انقلاب اسلامی دفاع می‌کنند و شعرای امروز ایران پاسداری خون شهیدان را رسالت سنگین خود می‌دانند.

اینجانب آثار چندین عوهران شاعر ایران مانند: ۱- سیمیندخت وحیدی، ۲- ناطقه راگزی، ۳- صدیقه رستمی، ۴- مهیند کاشانی را برای چاپ در هند انتخاب کرده‌ام.

آثار شاعران انقلاب اسلامی مانند: رضا اسماعیلی، جعفر ابراهیمی، رمضان علی گلشودن، فیض امین پور، برادر غلام رضا محمّد کوبه، علی محمّد عیادت‌آبادی و ساجد باقری رفیعه را برگزیده شعرهایشان را جمع کرده‌ام.

هدف بنده این بود که یک کتاب را جمع به شعر انقلاب اسلامی ایران آماده شود اما بنا به بیماری ناگهانی شوکت‌الم دوره تحصیلات را در تهران ادامه دادم. خواش می‌کنم که بقیه مدت این دوره را بعد از یک یا دو ماه از سرگیرم زیرا که پروژه‌ای را که آغاز نموده بودم، می‌خواهم به پایان برسانم.

در هند هیچ اطلاعاتی راجع به داستانها و داستاننویسی در ایران به ما نمی‌رسد. لذا سعی کردم که اطلاعات وافر راجع به داستاننویسی ایران فراهم کنم. این کار علمی حد ادا شده دارد. اینجاست باید کتاب کوچک آماده خواهد کرد که شامل داستانهای کوتاه و تاریخچه داستاننویسی در ایران خواهد بود.

دوران اقامت کوتاه خود در ایران کارهای زیر را انجام دادم:

۱. شبهای بسیاری که خاطرات از کودکان و نوجوانان است و ۶۷ جلد دارد از قاصی به زبان اردو برگرداندم که آماده به چاپ است.
۲. مصلحه‌ای از اسرار جنگی مفرق و کتابی به عنوان «هنرمند و بدترین لحظات از زندگی امرا» می‌نویسم.
۳. زندگی‌نامه شهیدان جنگ تحمیلی.

این هر سه کتاب از دفتر سوزة هندی چاپ خواهد شد.

می‌دانست این حقیقت را می‌پریم که ما زندگی از سرزمین ایران آرزوی غیره‌ای بود که حد شخصیت ما باوری و همکاری زایشی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در هند برآورده شد. ما برای وظیفه خود می‌دانستیم که از سایر مقامات و اپوزیسیون فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بهره از کتاب محمّد باقر کوچه‌بان از سعید قلب تشکر کنم. همچنین از استاد محترم و دانشمند معظم جناب آقای دکتر رفیعا مصطفوی که علاقه خاصی در اتمام اسحات نشان دادند، از هیچ گونه کسب و محنت دریغ نفرمودند، تشکر می‌کنم.

از: سید اختر حمید، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو

این قطعه ره آوردیست از بهر دل اخوان

۱۲ مهرماه ۷۰ با کاروان حله به سرزمین فارسی رمان رفتیم. در فرودگاه مهرآباد میریافان برای استقبال مسافران با گل آمده بودند و به یکدیگر تعارف می‌کردند؛ اجرا و محبت کشیدید، خودتان که گل هستید. «خواهر می‌کشم: فاسل نداده»



خطای از برادران عدلی نه هسته خدایی اما با دلی شریک در عشق و محبت مستقر ما بودند. از شبهه ایران بسیار سادگست و تعمیر و عراق از خیر لطیف و ملامت بود، مگر با انتظار شور و خیز و شور و خیز را می کشید اما را در می بیند در محصولات سوار کرده و به حال جدا جدا اند. از اطفال منطقه پسند به جهانی که زیر سایه دلی جدا بود نگاه کردیم. واقعاً همه شور در قلب شد بر آق و زیبا به نظر می آمد. غیر شب بود، ما این امید که شب آهسته است تا چه زاید سحر، بخواب فرو رفتیم.

بستانی رخ که باغ و گلستانم اروپاست. گلستانر شد که فراوان اروپاست (۱)  
 تهران مثل سایر شهرهای معروف ایران در اعراض حلقه حاکم ایران دارد. از شمیران تا پناه آملر شب و روزهای وجود دارد که بدان دلیل آملر شهر تهران را به بالا و پستی شهر نسبت کرده اند. آب شده کوه آملر، از شمیران به طریق جویها به پاشور شهر جریان پیدا می کند. در واقع حوضهای چنان سر به فلک کشیده از این آب باغ می گردد. تعدادی پای آب در جویهای تهران دریم حرامی انجمن می کنند که آن شبدری است و دوسری و سه هفتی آملر نام از یک حیاطان و این شهر به شمال تهران مستقیم نگاه می کنند. نظریه دوسری از کوه آملر و زیر چرخ نیلوری نمایان می شود. در میانهای شخصی درختهای حرمان سر بر زمین نهاده ترخه تازه دارد شهر را بخورد حلقه می کنند و به او اعتماد می می آورند و او را به باد این دریا اسفل فارسی می اندازد که درخت هر چه بار بر می دارد سنگین تر می شود.

یک بار سارخی که در کشور حدود زبان فارسی را آموخته اروپایی دارد که چند روز، چند ماه یا چند سال به لشکر شگنل نند با دوسری او را با سورهها بحر بود محیط دانشگاه تهران که محله هردوسی نام دارد و رانده کننده زبان فارسی همواره در آنجا نگهدار زبان ادب فارسی است ایران او ارزش خاصی دارد. وقتی او در آن خانه علم و محفل انس به پای درس استادان نامی و گرامی ادبیات فارسی می نشیند و دانش یار دانش او افزوده می شود و بی می برد که

کعبه المشتاق باشد این مقام هر که سانس آمد بیجا شد نعام



زمان فارسی که در «انستیتو ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران» گفته و شنیده می‌شود، با فارسی جنوب شهر و «میدان خراسان» بسیار فرق دارد؛ سبزه در گروه ادبیات فارسی استادان زمینی سخن می‌گویند که «متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید» در مؤسسه لغتنامه دهخدا که مرکز غالب برترین لغتنامه فارسی و دبیر ادبیات غنی فارسی در آسیا است، استادان برجسته برای گسترش زبان فارسی در جهان می‌اندیشند و می‌کوشند، سطح تدوین آنان بسیار بالا است و دانشجویان دکتری برای کسب فیض یشانجا رو می‌آورند. حق با استادان آن مؤسسه خواهد بود، अगर بگویند:

سلام ما نتوانست پیوند هر مرغی از آن سب که بلند است آشیانه‌ما (۲)  
خوشبختانه آنان چنین ادعایی ندارند، بلکه از ما استقبال می‌نمایند:

اگر تر زبده نسائی قدم بقایه ما ر آستان گذرده قدر آستانه ما (۳)  
تهران شاهد دوره عظمت دردمان فاجار بوده است. قسمت مرکزی شهر مثل کاخ گلستان، میدان ارگ، بازار بزرگ تهران، مسجد شاه، دارالفنون، انارجر حرم و انجمن‌المعماره و ساختمان‌های قدیم در محاور کاخ گلستان برای ما تاریخ زمان فاجار را بازگو می‌کند:

دانشانه هر قصری پندوی دهشت نو بو بد سر دلدانه مشور از بی دندان (۴)  
تاری، سنگ شسته زبان و ادبیات فارسی پس از دیدن جاهای باد شده یافت قدیم شهر و حرفه آن را هنوز درک می‌کند زیرا که احوالت فرهنگ ایرانی در آنجاها زیاد آینه شده و دست محمودتر مانده است و نیز این قسمت شهر به تعمیم تاریخ زمان فاجار کمک می‌کند.

کتاب از خدا دو چشم بینا می‌خواهد، همچنین استادان زبان و ادبیات فارسی در هند کتاب فارسی می‌خواهند. درست است که زمانی کتابهای فارسی بیشتر از ایران در هند چاپ می‌شد و چاپخانه‌های هند مانند «بولکشر» در محافظت کتابهای فارسی سهم بزرگی داشته است. در آن روزگار کتابهای فارسی چاپ شده در هند

معنوان کتابفروشی آورنده به ایران صادر می‌شود، اما وضعیت انتشارات و بدست آوردن کتابهای فارسی در شتافرة هند اکنون حکایتی و شکایتی دارد که جای بحث آن اینجا نیست:

شرح این محقران و این خون جگر این زمان بیگزار نا وقت دگر سر  
فقط به این سرالعمل معروف فارسی بسته می‌کنم که آنچه عوض دارد غلطه  
ندارد. بهر جهت کتابفروشی‌های دو روی دانشگاه تهران در خیابان انقلاب قرار  
دارد و در آنجا هر نوع کتاب فارسی از جیبی گرفته تا قطع و برزی پیدا می‌شود.  
کتابهای بسیار جودمند در بهترین‌های کتابفروشی امیر کبیر و دیگران وجود دارد و  
آنها بزبان بی‌زمانی می‌گویند:

که گفت در رخ ریا نظر خطا باشد! خطا برد که ببیند روی ریا را! ۱۵۱۱  
مرا حقیقه بر آن است که در تهران بهترین جایی که یک استاد فارسی باید بیست،  
همین کتابفروشی‌هاست. مازدیه از این کتابفروشی‌ها واقعاً به دیدنش می‌آورد؛ چون در  
اینجا آدم با کتابهای تازه آشنایی پیدا می‌کند و هم در اینجا بسیاری از کتابهای  
نادر و مورد نیاز را، شاید به قیمت بسیار ارزانه بتوان خرید. گاهی بعضی از  
کتابفروشی‌های ادب دوست و اهل ذوق را می‌شناسد و یک در مجلد کتاب هم به وی  
هدیه می‌کند. پس، رفتن به کتابفروشی‌های تهران هم فال است و هم شمشاد!

خوش آن روزی که حاشیای من مگدان در اصفهان سازم

ز وصف زنده رویش خامه را و طبع اللسان سازم (۲)

اصفهان از جهت یافت شهرسازی یکی از زیباترین شهرهای جهان می‌باشد. بسیاری  
اصفهان در ادبیات فارسی بسیار درخشان و زیبا است. اما رفتنی یک ادب دوست  
فارسی‌دان به اصفهان می‌رود، این شهر آنچنان درخشان و زیبا جلوه می‌کند که او  
دلدادۀ اصفهان می‌شود و در خاطر او آرزویی پدید می‌آید که همه عمر خود را در آن  
بگذراند و بعد از وفات نیز در همان شهر دفن شود. این شهر دلچسپ و دامن‌گیر  
تقریباً در بیان نسی‌گنجد و نعامه از وصف آن فرسوده و عاجز می‌شود.

دانشگاه اصفهان در پای کوه صفه قرار دارد. مثل خود شهر اصفهان، دانشگاه نیز بسیار بزرگ و وسع است. ساختمان‌های این دانشگاه در محوطه پهن و گسترده‌ای قرار دارد و هر کدام به یکی از رشته‌های عمده دانشگاهی اختصاص می‌یابد که آن را دانشکده می‌نامند. ساختمان دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشکده زبان‌های خارجی در همان محوطه اما جداگانه قرار دارد. در این دانشکده زبان و ادب عرب در دانشکده زبان‌های خارجی تدریس می‌شود. کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی از کتابخانه‌های ادبیات فارسی پر است و این در حالی است که گفته می‌شد همین سال‌های اخیر حدوداً ۸۰ هزار جلد آن سوخته است و این کتابها در فلسفه به ترتیب فارسی جای داده شده است که آدم با یک نگاه گذرا سیر تاریخی ادبیات هزار ساله فارسی را راحت طی می‌کند.

هر کس که از بلندق دانشگاه به شهر اصفهان بنگرد، می‌تواند مشهورترین عیابان اصفهان یعنی عیابان چهار باغ و حمیدهای پیروزه رنگ و قسمت بالای دیوار میدان شاه و شهر بسیار گسترده را ببیند و در شب از همین مقام دیده می‌شود که اصفهان شهر نور است و فلک در پهنای آن هراوا عقد ثریا آویخته است.

از وسط شهر اصفهان رودی می‌گذرد که آن به زاینده رود معروف است. زاینده رود برای اصفهانیان دارای همان ارزشی است که رود نیل برای مصر. اگر خداوند این رود را خلق نمی‌کرد، همه اصفهانیان به کویر مبدل می‌شد. آب زاینده رود برای باغ‌های اصفهان «سند حیات» است. دو طرف اصفهان توسط پل‌های زاینده رود بهم متصل شده است. سی و سه پل و پل خواجو از معروفترین پل‌های اصفهان می‌باشد. در فصل بهار و تابستان مردم از جاهای مختلف برای گذراندن روزهای شادی بخشی به کنار زاینده رود می‌آیند و زیر سایه سی و سه پل و پل خواجو می‌نشینند و از باد خنک زاینده رود لذت می‌برند. هر کنار سی و سه پل و پل خواجو پادشاهان صفویه جاه و حشمت و شکوه و جلالتی داشتند که شمعی از آن بشکل حالی قاپو، چهل ستون، میدان شاه و بازار اصفهان هنوز هم وجود دارد. همه جاهای یاد شده نشانگر عظمت ایران در دوره سلطنت صفویه می‌باشد. وقتی آدم از یک کمرچه یا حیابان به میدان شاه

وارد می‌شود، تقریباً به یکصد و پنجاه نفر بالغ و پیران رسیده است. این نخست اصفهان اصناف خود را بجهت حفظ کرده که آدم در اینجا می‌برد که وی به قرن‌های گذشته و ایران زمان صفویه برگشته است، در شگفتی در کنار عمارات و معادله‌های صنایع دستی تجدید خاطر اوقات شایخ می‌کند.

بازار اصفهان، چنان بیچ در بیچ است که هر جوانمرد کلبه و دمنه را به یاد سراج موش در کتاب ملاکوری می‌اندازد. در قرون وسطی مردم از اقصای خلیج به این بازار کالاهای رنگارنگ می‌آوردند و تجارت اصفهان آنها را می‌فروختند. چوب همه چیزها و همه مردم جهان در بازار اصفهان دیده می‌شده، شاید بدین دلیل اصفهان را نصف جهان گفته‌اند. ناگفته نماند که حتی معنوی اصفهان از مادی آن فراتر است. در کنار بازار بزرگ اصفهان مساجدی و در سطره حلقه کلبه‌های وایت وجود دارد که هر کدام آنها منظوری از زندگی معنوی اصفهانیان است. کلبه‌های وایت دفتر یادداشتی دارد که در آن اصفهانی مشاییر جهان ادب و از جمله ملک‌الشعرای بهار و استادان نامور و دیگران همراه با خط آنان ثبت شده است. علاوه بر شخصیت‌های یاد شده، نویسنده معروف ادبیات معاصر ایران صادق هدایت نیز از این شهر بزرگ دیدن کرده است و خاطراتی دارد بنام اصفهان نصف جهان که بحث کافی می‌تواند اصفهان را می‌سازاند:

من در کنار باغ کشم ساعتی درنگ ندا دلموان من حیر از گلشن آورد  
آورد دیوان جوان شهید بر کنار منی آن بر گیس و فشفه که در دامن آورد (۱۷)  
شیراز شهر باغها، گلها و لاله‌ها است. زمانی که یاد خزان بر تمام ایران دست  
نظاوت دراز کرده بود، شیراز از آن مصون بود. حقیقتاً در آن فصل خزان که تمام  
درختان در ایران نخت و خیزل بود، درخت‌های شیراز گلها و میوه‌ها بر تن داشت.  
بعداً روشن شد. حدیثی بی‌مورد استاد دکتر لطفعلی صورنگر شیرازی را که گفته:

نازم هوای نارس که از اعتدال آن بسادام بن شکوخته مه بهمن آورد  
صد گونه سبزه پیش من آینه‌ها را پیر از پامداد تا بگه غمخشن آورد (۱۸)

مقام و جایگاه شهریار در ادبیات فارسی خیلی معروف است. شاعران شیرین سخن شهریار اسمعیله و حافظه در وصف آن نوشته‌های جاودانه دارند و همین زیبایی‌های ظاهری و معنوی است که شهریار را پادشخت ادبی ایران نامیده‌اند. محال است که یک ادب دوست ایران بدون دیدار شهریار از ایران مرخص گردد. یکی دیگر از الطاف شهریار زیارت مقبره‌های اسمعیله، حافظه، اشاعه چراغ و ابلاغ ارمه می‌باشد. محیط با صفای شهریار بسیار شاعرانه است و در پیروشی روحیه انسان معراج ذات است. در آنچنان آب و هوا و مناسباتی است که آدم از خود بی‌خود شده، از هر رنگ تعلقی آزاده گردیده، تمام رنج‌های محبت‌آمیز را فراموش کرده به طبیعت دلنواز شهریار پناه می‌برد. الحق ریحانی شهریار پادشاه محبتستان سعدی و اغرائیات حافظ است و برای یک ادب دوست رفتن به شهر از همان احساسی را دارد که برای معراج مشرب شدن به آبکی حلاوت.

«دانشگاه شهریار یکی از معتبرترین مراکزهای پژوهشی و آموختن ادبیات فارسی است که در جوانی مقبره حافظ قرار دارد. وقتی عشاق زبان فارسی از هر کجای جهان به گروه ادبیات فارسی دانشگاه شهریار می‌روند و با عاشقان فارسی در آن دانشگاه ملاقات می‌کنند، می‌توانند یک دیگر را در جریان وضع کنونی فارسی قرار بدهند و آن مانی است تا هر دو عاشق و دلخاسته زبان فارسی از جور زمانه درد دل بکنند:

ای شیل اگر تالی من با تو هم آوازم شو عشق داری من عشق لا تفامی (۱۶)

غریب شهر سخن‌های گفتمی دارد اما مجال تنگ است و به اعتصار باید حرفی نمود که برای یک خارجی که تازه زبان و ادبیات فارسی را آموخته، ایران سرزمین معجبات است و هر گوشه و کنار آن دنیایی از فرهنگ و ادب محبوب می‌گردد یا سعادت جسته برای او کتابی با دانشگاهی است. بقول «حرفی»:

از لغزش و نگار در و دیوار شکسته آثار پشیمانی صابید عجم را (۱۷)

منها وقتی از ما زده می‌رویا و متحرک تهران مواجه می‌شود. عقیده وی است که ایران منزلق می‌گردد. نه برای اروپایی دیگر ایران سنتی را از نظر وی پنهان می‌کند و حالت نوسیدی به وی دست می‌دهد. آدم که به هوای دیدن محیط ایران، سرزمین



امیردوستی (نامدار)، امینوی، عاشق دلدار، «اتحاد» شیفته بار، «غزالی» دبستان، «سعدی» مادر گفتار و حافظه این همه راه می‌رود، چون ایران آرمایی خود را در تهران در نمی‌یابد، فرست می‌گردد. ولی یک سفر به اصفهان، شیراز، مشهد، کرمان، کاشان و هندار (حداد) این نوبت‌ها را فرود از خاطر او سحر می‌کند. امکان این از مدتی است با سگهان و حکیم ایران، با خاطرات شیرین از ایران به کشور خود برمی‌گردد و درحالی‌که اسوهی خاطرات شیرین را با خود می‌آورد، بیاد این ابیات کلیم می‌افتد که:

سعدی حیات در روزی نبود بیش / آن هم کلیم ما تو نگویم چنان گذشت  
 یک روز حرف یمنی دل شد به این و آن / روزی دیگر به گفتن دل زین‌روزان گذشت (۱)

#### حواشی:

۱. کلیات دیوان شمس نیریزی، با مقدمه مدیح الزمان قزوینفر، چاپ بازدهم، امیرکبیر، ص ۳-۲.
۲. غزالی مشهدی «مغلون کی مفک الشعراء» (اردو) از نبی هادی، ص ۷۲.
۳. همان.
۴. دیوان خاقانی شروانی، یک‌ترش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات روزار، چاپ سوم ۱۳۴۸ هـ. ۲۵۸.
۵. کلیات سعدی، محمد علی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، ص ۳.
۶. هزارسال شعر فارسی، به انتخاب یحیی‌ایم و دیگران، ص ۳۲۵.
۷. گزارش انواری که سزل در حواص اصفهان دارم (از وصف زنده‌دلش خاتمه) رطبه‌الشان سازم کلیات صائب تبریز، محمد حبیب، نشر طلوع، ص ۷۷۵.
۸. ایام صورتگر، محمد آذرند، گرکب صورتگر (صفاری)، بخش دوم، اشعار شرکت انتشاری پازنگ، چاپ اول ۱۳۴۸ هـ. ۱۲۵.
۹. همان.
۱۰. کلیات سعدی، محمد علی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، ص ۳۳۴.
۱۱. مجموعه تصانیف عربی: تیج کسار، چاپ نول کشور، لکهنو، ۱۹۷۱ هـ. ۳.
۱۲. دیوان کاش کلیم کاشانی، مهدی افشار، انتشارات درین، چاپ اول ۱۳۶۲ هـ. ۱۲۱.



## معرفی کتاب

شاه محمد اجمل الهابادی و ادب فارسی:

تألیف دکتر اختر مهدی،

ناشر مرکز تحقیقات فارسی و ایرانی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

بها: ۲۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.

نخستین تذکره شاعران فارسی‌ناب الاکتاب در شقارده ظهور شد و پس از آن نیز معظم آثاری که در این باب نگارش یافت در این سرزمین پهلور بود و با کتبی که سخی نوبیا فهرست آنها و پرداختن به بررسی کوتاهی در این باره، تألیف کتابی برهنگ را می‌طلب. و در اعصار اخیر هم تحفین در زندگی فردی و اجتماعی شاعران ایران به شیره منطقی و سیرمند و تحلیل و نقادی میراث هنری و فکری آنان بر اساس روش‌های صحیح، با شعرالمحرم به خانه شلی بعضی محقق برهنگ شقارده آغاز شد. و آن پس نیز آثار متعددی پدید آمد که در خلال هر کدام، شخصیت و هنر شاعران فارسی‌نالمعبرم یا فرد و افرادی از برجسته‌ترین آنان به تحزیه و تحلیل نهاده شد. چنانکه کارنامه شعر و شاعران فارسی در هر بخش از سرزمین پهلور هند به صورت جدا جدا به در نگاشته‌های مسوط و منطقی ارائه گردید و از آن میان:

مفالات الشعرا و تکملة آن در معرفی هشتصد فارسی‌نرای سند.

تذکره شاعران کشمیر.

فارسی‌گویمان پاکستان.

شعر فارسی در بلوچستان.

سرفند عینی فارسی ادیب.

کتاب شاه محمد اجمل الهابادی و ادب فارسی؛ که به کوشش نقای دکتر اختر مهدی فراهم آمده، پژوهش سیرمندی است ویرامون زاده‌گاه مؤلف فاضل - الهاباد - و

موقعیت فرهنگی ادبی آن و چگونگی شیوع فارسی در این ناحیه، و خصوصاً نقش شاه اجمل اله آبادی در این مورد که خود از درخشانترین چهره‌ها در تاریخ منطقه به شمار می‌رود.

سعی جمیل مؤلف در شناساندن شخصیت‌ها و صاحب اثرانی که با داشتن پایگاه شایسته در عالم معرفت و ادب برای بیشتر پارسی زبانان ناشناخته مانده‌اند و حق ایشان ادا نشده، بسی مشکور است و امید آنکه با تداوم و استمرار این گونه تحقیقات و فعالیت‌ها، پیوند آن گذشتگان دانا با اخلاف امروزی ایشان تجدید، و پیوند این اخلاف نیز با دنیای پارسی زبان استوارتر گردد و از سرمایه عظیم معنوی که ما به الاشتراک دو ملت عظیم آریایی است، بخش‌های بیشتری به صورت قابل عرضه و درخور استفاده درآید:

گمان میر که به پایان رسید کار مفان هزار باده ناخورده در رگ تاک است



## انتشارات مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

۱. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، (ج ۱) محرم الحرام ۱۴۰۲ هـ / شهریورماه ۱۳۷۴، بها: ۵۰ روپیه هندی.
۲. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، (ج ۲) رمضان المبارک ۱۴۰۲ هـ / خردادماه ۱۳۷۵، بها: ۵۰ روپیه هندی.
۳. عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، آبان‌ماه ۱۳۷۴ / صفرالمظفر ۱۴۰۲ هـ، بها: ۴۰ روپیه هندی.
۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه شعبه تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانه حمیدیه بهوپال، بهمن‌ماه ۱۳۷۴ / فوریه ۱۹۸۲ م، بها: ۱۰۰ روپیه هندی.
۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ندوة العلماء لکهنو، فروردین‌ماه ۱۳۷۵ / آوریل ۱۹۸۲ م، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
۶. فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانه ندوة العلماء لکهنو، مردادماه ۱۳۷۵ / ذی‌الحجه ۱۴۰۲ هـ، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه راجه محمودآباد، لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳۷۷ / جمادی‌الثانی ۱۴۰۸ هـ، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
۸. اغزلیات حافظ بر اساس نسخه مؤرخ ۸۱۳ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۷۷ / جمادی‌الأول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۶۰ روپیه هندی.
۹. دیوان حافظ بر اساس نسخه مؤرخ ۸۱۸ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۷۷ / جمادی‌الأول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۱۲۰ روپیه هندی.
۱۰. فهرست نسخه‌های خطی و چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی‌ماه ۱۳۷۷ / جمادی‌الأول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۱۰۰ روپیه هندی.
۱۱. شاه محمد اجمل الهادی و ادب فارسی، تألیف دکتر اختر مهدی، ۱۹۹۲، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.

*Advisors :*

Prof. Nazir Ahmed

Prof. S.A.H. Abidi

Prof. A.W. Azhar

**QAND-E-PARSI** is published by

The Office of the Cultural Counsellor,

Embassy of the Islamic Republic of Iran,

18, Tilak Marg, New Delhi-110 001. ☎ 338 3232-4

*Composed by:* **Abdur Rehman Qureshi**

*Printed at:* **Pressworks**

30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi -110 054

The views expressed do not necessarily represent  
those of the Editorial Board



# QAND-E-PARSI

No. 5, Winter 1371 / 1993

*Chief Editor*  
**Cultural Counsellor,**  
**Embassy of the Islamic Republic of Iran**

*Editor*  
**Prof. S.H. Qasemi**

*The office of the Cultural Counsellor*  
**Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.**